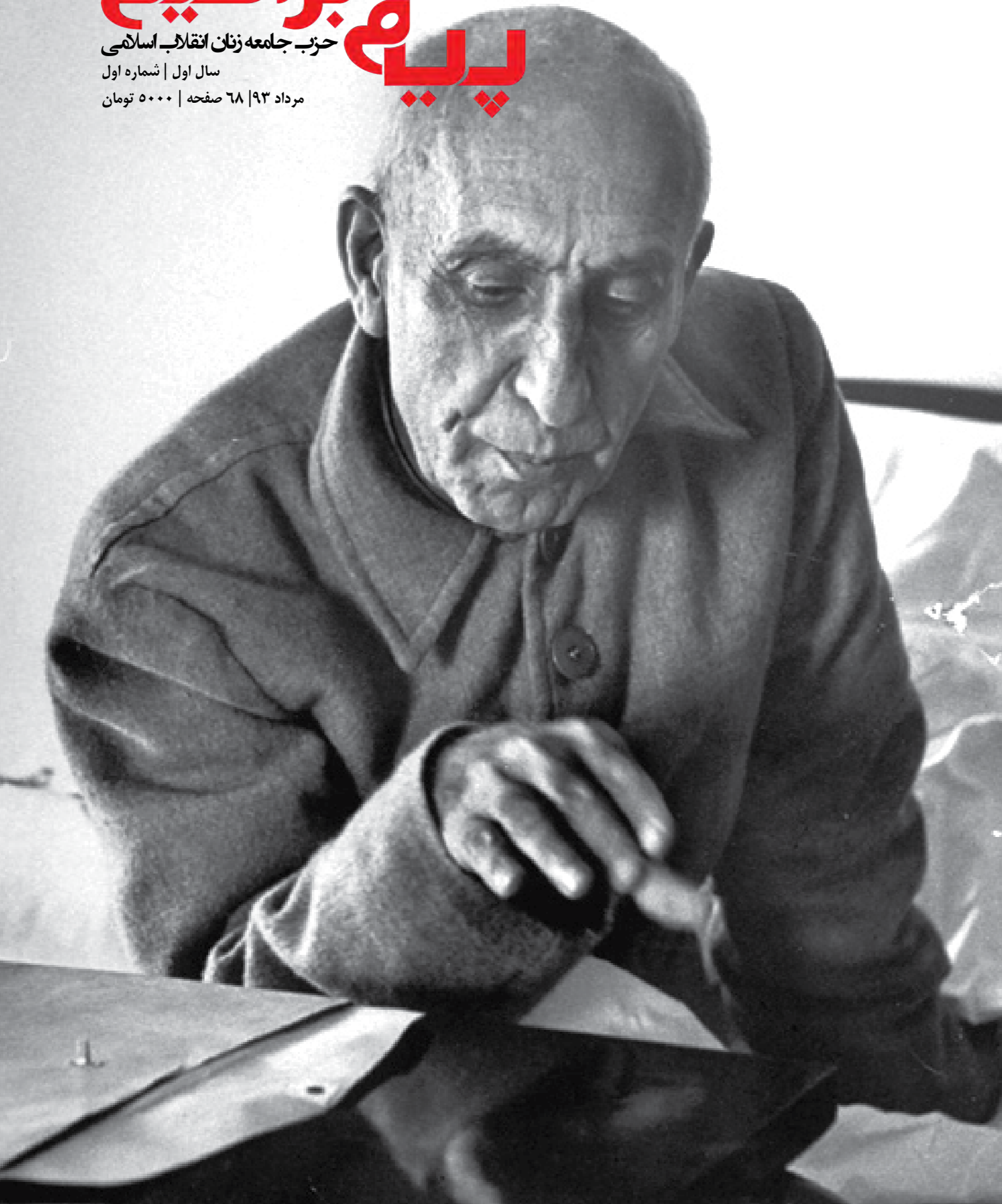


ماہنامہ پیم

حزب جامعہ زنان انقلاب اسلامی
سال اول | شماره اول
مرداد ۹۳ | ۶۸ صفحه | ۵۰۰۰ تومان




PATANJAMEH
SUMMER 2014





سنجش انسان شناسی فلسفی دکتر شریعتی

» صفحه ۴۹



» صفحه ۳۰

حسین شاه حسینی: مصدق مرد قانون بود

چرا نباید وام خارجی بگیریم؟

مهندس

سحابی

چالش

اصحاب اقتصاد

لیبرالی

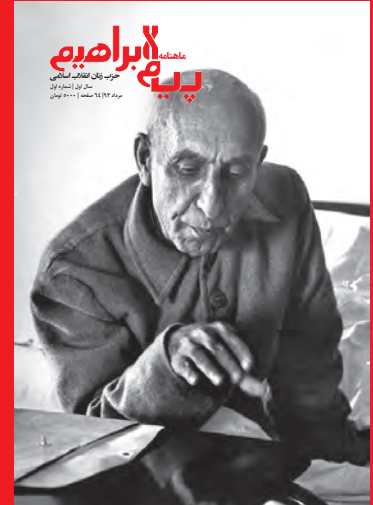
» صفحه ۲۶



سال ۱۳۶۰ قانون احزاب در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید و در خواست تشکیل نهاد مدنی «جامعه زنان انقلاب اسلامی» به وزارت کشور ارائه شد، اما با وجود مکاتبات و مراجعات مکرری که به وزارت کشور داشتیم پاسخ قانونمندی دریافت نکردیم. در نهایت سال ۱۳۷۲ کمیسیون ماده ۱۰ قانون احزاب با درخواست ما موافقت کرد و توانستیم فعالیت حزبی خود را آغاز کنیم و سعی مان بر قانونمندی و توسعه فعالیت‌های حزبی در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور بود. طی بیست و سه سالی که از فعالیت حزب می‌گذرد همچون دیگر احزاب با فراز و نشیب‌های زیادی روبه‌رو بودیم، اما همچنان معتقدیم که فعالیت قانونی در چارچوب احزاب ما را به اهدافمان نزدیک خواهد کرد.

جامعه زنان انقلاب اسلامی

* مطالب انتشار یافته لزوماً دیدگاه ماهنامه نمی باشد.



صاحب امتیاز
جامعه زنان انقلاب اسلامی

مدیر مسئول
اعظم طالقانی

زیر نظر شورای سیاست‌گذاری

دبیران

مهدی غنی (تاریخ)
جواد رحیم‌پور (اقتصاد)
زهرا زالی (اجتماعی)
لاله شاکری (اندیشه)
کیمیا انصاری (حقوقی)
منیژه گودرزی (فرهنگ)
حامد محمدی (سیاسی)

همکاران

طاهره طالقانی، فاطمه پزشکی، یغمافشخامی،
نیایش دولتی، روزین حسینی، زهرا عامری،
فاطمه طاهری، صدیقه کنعانی، منصوره حمصیان

امور هنری و فنی

امور هنری: آتلیه پایش و پویش
www.payeshpouyesh@gmail.com

صفحه آرایی: حامد یعقوبی

طراح لوگو: رامبد کریمیان

حروفچینی و نمونه‌خوانی: میناقدرتی

نشانی

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی
خیابان هدایت (شهید برادران قائدی)
بعد از ظهیرالاسلام، پلاک ۱۴۹
تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲

اشتراک و آگهی
۰۹۱۲۱۹۳۴۴۳۷

چاپ: ایرانیان

توزیع: دنیای اقتصاد



۹

نگاه دولت به زنان

گفت وگو با شهین دخت مولوردی

آقای روحانی در بحث عفاف و حجاب تاکید جدی بر تقدم عفت بر پوشش و حجاب دارند و اینکه زنان خود باید پاسداری عفت خویش باشند و نباید بر مبنای ظواهر قضاوت کرد...

زنان

۱۸

واکاوی موانع و راهبردهای اصلاحات

گفت وگو با سعید حجاریان

اعتدال یعنی شروع کردن از نقطه صفر، یعنی هر چه که انجام شد از بین رفت و ما باید دوباره برگردیم به اعتدال و پس از آن ببینیم چه کار می شود کرد...



۲۲

حال و روز وزیر اصولگرا در دولت اعتدالگرا

انتخاب استانداران، فرمانداران و راهاندازی خانه احزاب بزرگترین چالش های وزارت کشور

۲۴

بحران خاورمیانه

... از وقتی باراک اوباما به واشنگتن آمد، همه آرزوی در سیاست خارجی آن بود که پای آمریکا را از عراق بیرون کشد...

سیاست

۳۶ در دوران مصدق مردم احساس می کردند به عنوان یک ملت زنده اند

۳۷ چرا پهلوی پس از کودتا به فکر اصلاحات افتاد؟

۴۱ به راستی کشتیبان را سیاستی دگر آمده بود؟

۴۵ شخصیت شناسی کودتای ۲۸ مرداد

۴۶ کودتا علیه مشروطه

۴۸ بازخوانی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

پایان سلطه انگلیس و آغاز نفوذ آمریکا

۳

مصدق مرد قانون بود

گفتگو با حسین شاه حسینی

کودتای ۲۸ مرداد به دنبال شکستی است که حاکمیت موجود از واقعه ۳۰ تیر متحمل شد



تاریخ

۱۲

عدم ثبات قوانین در حوزه زنان

در دنیای کنونی کشوری را نمی‌توان سراغ گرفت که در پی توسعه‌یافتگی باشد، اما به زنان به عنوان نیمی از پیکره جامعه بی‌تفاوت باشد...

۱۳

تقویت نهادهای فرهنگی و تاثیر آن بر سیاست‌گذاران گفت‌وگو با هنگامه شهیدی فعال حقوق زنان

رویکرد سیاست‌گذاران و مولفه‌های فرهنگی هر دو واقعیت‌های جدی در مطالبات اجتماعی و از جمله مطالبات زنان در جامعه ما هستند...

۱۴

موقعیت زنان تحصیل کرده در ایران

زنان تحصیل کرده طیف پررنگی از جامعه امروز ایران را تشکیل می‌دهند و به نمادی از تغییر باورها و ارزش‌ها فرهنگی و اجتماعی تبدیل شده‌اند.

۱۶

موقعیت زنان ۳۵ سال بعد از انقلاب؛ بیم‌ها و امیدها

در سه دهه اخیر ضرورت حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی روشن‌تر شده است. در بسیاری از کشورهای جهان زنان پا به پای مردان وارد این عرصه‌ها شده‌اند.

۱۷

گزارش هیأت اعزامی موسسه اسلامی زنان از اجلاس پنجاه و هشتم کمیسیون مقام زن در نیویورک

۲۶

چرا نباید وام خارجی بگیریم؟

گفتگو با سیدمحمد مهدی جعفری

اگر در یک جمله بخواهم موضع اقتصادی مهندس سبحانی را بیان کنم باید بگویم ایشان مدافع بورژوازی ملی بود...

اقتصاد



۴۹

سنجش انسان‌شناسی فلسفی دکتر شریعتی

شریعتی یک سپهر، یک پارادایم، یک فضای گفت‌وگو و یک مکتب نظری برای عمیق‌ترین صورت‌بندی‌های نظری در جامعه ماست...

۵۳ شریعتی مرد عقیده و جهاد

۵۵ اخلاقی که «باید» باشد و سیاستی که «هست»

۵۷ مشروطه‌خواهی و شیخ محمد حسین نائینی

۵۹ شبی به نام اسطوره و جادو بر سر عقل

حقوق و محیط زیست

۶۰

چندراهکار برای کاهش مشکلات محیط‌زیست

۶۲

اصول دادرسی عادلانه (منصفانه) در حقوق کیفری



اندیشه

به نام رب مظلومین

ای جان پسندیده جوییده و کوشیده
پرهات بروئیده پرهات مبارک باد

(مولوی)

چرا پیام ابراهیم؟

در سال ۱۳۵۹ با همکاری آقای «حسین بنکدار» اساسنامه نشریه «پیام هاجر» تهیه و تنظیم گردید و سپس پروانه و مجوز انتشار از وزارت ارشاد دریافت شد. پس از مدتی که از انتشار نشریه گذشت حسین بنکدار در ظهر عاشورا در سوسنگرد به شهادت رسید. به یاد آن شهید «پیام هاجر» مدت بیست و سه سال در ۳۱۲ شماره و چندین ویژه‌نامه به فارسی و انگلیسی منتشر گردید. در این مدت دوبار هم توقیف شد. بار نخست توسط دادسرای ویژه روحانیت به خاطر انتشار برخی از جلسات درس آیت‌الله منتظری و بار دوم در سال ۱۳۷۹ در شبی که ۱۶ روزنامه و نشریه توقیف شد؛ درحالی‌که که آماده چاپ بودیم نامه توقیف توسط چهار جوان به دفتر پیام هاجر ارائه شد. از آن تاریخ تاکنون حدود چهارده سال می‌گذرد. بعد از مدتی به عنوان دبیرکل جامعه زنان مجوز انتشار مجله‌ای با عنوان «رهبابان نور» را درخواست کردم. این مجوز پس از چند ماه که از تشکیل دولت جدید گذشته بود، صادر شد. چون علاقمند بودیم پیام هاجر را به ما برگرداندند و مورد قبول واقع نشد نام آن را به «پیام ابراهیم» تغییر دادیم که مجوز آن صادر شد.

ابراهیم که بود؟

ورود ابراهیم به جهان هستی در شرایط خاصی بوده است. در تاریخ آمده که سه هزار سال بعد از آدم و ۱۶۰۰ سال پس از نوح در سرزمینی که نمرود در شهر (بابل) حکومت می‌کرد متولد شد. به توصیه منجمان باردار شدن زنان ممنوع بود. منجمان به او گفته بودند که امسال کودکی متولد خواهد شد که حکومت او را برمی‌چیند. او هم دستور داده بود که هر کسی صاحب فرزند شد، فرزندش معدوم شود. در این دوران با پایداری و مقاومت مادر ابراهیم (امیله) پس از باردار شدن، او بارداری‌اش را پنهان می‌کند. ابراهیم در یک غار متولد می‌شود و مادر او را به غار می‌سپارد و جلوی غار را سنگ‌چین می‌کند و هر وقت که فرصت می‌شد به او سر می‌زد و او را شیر می‌داد و تغذیه می‌کرد. ابراهیم تا دوران نوجوانی‌اش در غار بود. در واقع او در هستی زیست می‌کرد. نه پدری و مادری و نه خواهری و برادری. چراکه خانواده برای فرزندان خود امکانات است. روایت است فردی به اسم «آذر» که معتمد بوده (پدر یا عموی او) وقتی از وجود ابراهیم آگاه می‌شود ناراحت نشده و ابراهیم به خانه برمی‌گردد. او با تمرکز بر محسوسات آرام آرام به درک حقایقی ناآشنا می‌شود. زندگی در غار او را اهل لمس و اصطکاک تربیت می‌کند. شب بیداری و گرگ و میش اول صبح، تابانی خورشید، فروکش خورشید، طلوع و غروب ماه، طلوع ستارگان و غروب آنها، او فرصت داشت تا کتاب هستی را سیر کند و پدیده‌ها و مکانیسم آنها را دریابد. مولوی می‌گوید:

همچو کتابی است جهان

جامع احکام نهان

جان تو سر دفتر آن

فهم کن این مسئله را

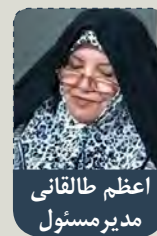
سیر اندیشه طبیعت و جوهر آن را تا سیزده سالگی طی کرد و می‌توان گفت با با بصیرت و تیزبینی طبیعت و پیرامونش را شناخت و روش شناختی را طی کرد که به یک متدولوژی منتهی شد. متدولوژی ابراهیم وجود را حس کرد و به کنه هستی اندیشید. برای شناخت، روش آزمون و خطا ضرورت دارد. برای شناخت مدبر هستی باید از هر چه پدیده است چون افول دارد گذر کرد و در پی عنصری جاوید حرکت کرد. این روشی بود که او را به یقین رساند.

توصیف ابراهیم درباره پدیده‌ها:

«آن هنگام که شب شد ستاره پدید، این پرودگار من است؟» (الانعام ۷۶) هنگامی که غروب کرد پس از آن قرص ماه زیبا را مشاهده کرد «این پرودگار من است؟» (الانعام ۷۷) آنگاه که خورشید درخشید، گفت: «این پرودگار من است، زیرا آن کبیرترین است؛ اما آنهم افول کرد.» (الانعام ۷۸) سپس به قوشش گفت: «ای قوم از آنچه شریک برای پرودگارم می‌آورید من بیزارم» (الزخرف ۲۴- الانعام ۷۸) سرانجام بدون شائبه (حنیف) می‌شود. «خداوند می‌فرماید: «اینگونه ملکوت آسمان و زمین را به ابراهیم نمایانیدیم تا از صاحبان یقین باشد.» (الانعام ۷۵) ابراهیم قبل از اینکه آئینی بیاید و از توحید بگوید، توحید را سیر می‌کند و مدبر هستی را می‌یابد و حنیف می‌گردد. در اینجا قانونی کشف می‌شود که هر که اراده کند خالق هستی را بیابد بالاخره عالم ملکوت را سیر می‌کند. ابراهیم در این سیر به یقین رسید. پس از آن شروع به جستجو و پرسش نمود. اگرما در سیر باطنی خودمان تجارب را داشته باشیم، پاسخی را می‌یابیم به این معنا که مشاهده کن و دقت بورزیم و وارد دینامیسم هستی شو، تلاش کن و آنگاه کمک بگیر.

هنگامی که انسان اهل سوز دل شد، تقاضایی از هستی دارد و حرفی در درون. سازش «نی» است. طیفی از انسان‌ها هم «نی» زده‌اند. منادلا و مصدق نی می‌نواختند. البته مثلاً اوباما هم نشان داده است که گاهی نی می‌زند و گاهی شیپورا! اوباما چهل سال بعد از ترور مارتین لوتر کینگ به ریاست جمهوری رسید. معلوم نیست.

«از آنجا که ابراهیم پدر توحید است، حنیف است» (الانعام ۷۹) و روش دارد و با شناخت قوانین حرکت می‌کند. پدر توحید بودنش به این معناست که پدری است که آئینش توحید است و توحید رمز مشترک تمام ادیان است. پیروان ادیان برای هستی و پدیده‌های آن و در نهایت خودشناسی در



اعظم طالقانی
مدیر مسئول

برابر عظمت تدبیر کننده هستی سر تسلیم فرود می‌آورند، از این رو باید از مرز عدالت خارج نشوند. نسبت به انسانی که مدبر حیات و هستی او را خلق کرده، ظلم و ستم و خونریزی را در مجموعه موحدان راه ندهد.

مخلوقات خداوند تجلی ذات او و در یک واحدند. خالق هستی یکتا و یگانه است. همه مللی که مدعی ادیان الهی و حتی بشری هستند چگونه است که با خشونت و انتقام نسبت به مخلوقات خالق بی‌رحمانه و وحشیانه شیپور می‌زنند و نام آن را دفاع از حق خود می‌گذارند؟ حقا اگر شناخت ابراهیمی داشتیم حرمت تک تک انسان‌ها را بر منافع خودمان ترجیح می‌دادیم و قدرت پوچ و موقت پلیدی را به رخ هم نمی‌کشیدیم. اگر ما ساعتی را در زندگی برای تفکر در خلقت می‌داشتیم و از جمع به فرد و از فرد به جمع می‌پیوستیم، شناخت بالاتر و مترقی‌تری نسبت به هستی می‌یافتیم که آفریننده‌اش خود را در برابر بندگانش متعهد می‌داند و حتماً یافته‌هایی کسب می‌کردیم، آن را می‌پروراندیم، از آن حفاظت می‌کردیم و به کیفیتی وجدانی و نوین می‌رسیدیم.

ابراهیم خود را از اجتماع جدا نمی‌کرد، از خانه به اجتماع و از اجتماع به مامن خانه می‌رفت و تاثیر متقابل دریافت می‌کرد. او به اجتماعی می‌آمد که بت‌گرا بودند و بت برای آنان چند وجه داشت. هم ایدئولوژیک بود و هم دیدگاهشان بود و به یک مجسمه ختم نمی‌شد. دستگاهی بود که منافع اقتصادی جمعی را تامین می‌کرد. مردم گرد بت‌ها طواف می‌کردند. مثل اینکه امروزه قدرت پول و منابع ثروت، بت جوامع شده و آن را طواف می‌کنند. اگر طواف کعبه می‌کنیم برای تقویت محتوای توحیدی مان است.

ابراهیم به بازار بت‌ها می‌رفت و آنان را می‌نگریست و با یافته‌ای که خودش طی کرده بود مقایسه می‌کرد. یافته‌های ابراهیم منسجم و به هم بافته بود. دینامیسمی داشت که سرمایه‌اش شده بود. سرمایه‌اش زایش و پوشش داشت و در مسیر تحول می‌رفت. سرمایه‌اش را به گردش درآورده بود. سرمایه‌اش از جنس بازار نبود که ثروت انباشته کند. سرمایه‌اش محصول مرارت بود. زیرا محصول سیر در غار، خانه و بازار بتان را با هم طی کرده بود و محصول نهایی او صبرورت (شدن) بود. سرمایه‌ای کیفی و مکفی بود که آن را به کار انداخت.

«فراخوان مردود شناختی بت‌ها را می‌دهد.» (الانعام ۷۴) او را به زندان می‌افکنند و حبس می‌شود. «از زندان فرار می‌کند و دعوتش را ادامه می‌دهد. در یک مناظره با نمرود پیروز می‌شود. حال می‌خواهد عمل کند. مقابل بتان قرار می‌گیرد. تصور کنید ابراهیم سیزده ساله، آذر که گفته می‌شود (پدر یا عمویش بوده) به توحید او رسیده و او را به کار می‌گیرد. آذر چند بت را به او می‌دهد تا آن را در بازار بتان بفروشد. ابراهیم طنابی بر گردن بت‌ها بست و آن را می‌کشید و فریاد می‌کرد. چه کسی این بت‌ها را که سود و زینتی ندارند از من می‌خرد؟ سپس بت‌ها را در گودال آب انداخت و گفت: آب بنوشید و سخن بگویید. خبر به آذر رسید. ترتیبی داد تا او را به زندان انداختند.» (مریم ۴۸-۴۱)

از زندان که فرار کرد آوازهاش به نمرود رسید. دیالوگی کیفی با نمرود انجام می‌دهد. ابراهیم دیدگاهش را توضیح می‌دهد. «پروردگار من کسی است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند. نمرود می‌گوید: «من هم همینطور می‌توانم تو را بکشم یا ببخشم. ابراهیم با کمک هستی می‌گوید، او آفتاب را از مشرق می‌تاباند، اگر تو می‌توانی از مغرب آشکار کن. نمرود متحیر می‌شود.» (البقره ۲۵۸) و چیزی نمی‌گوید. بالاخره آذر به او می‌گوید من از ولایت نمرود خارج شدم و به تو سلام می‌گویم ولی مدتی صبر کن.» آذر فوت می‌کند. «ابراهیم به قومش می‌گوید: این صورت‌ها را که پرستش می‌کنید چیست؟ قوم به او پاسخ می‌دهند که تو حقیقتی را آورده‌ای یا بازیگری؟ ابراهیم می‌گوید بله، پروردگار شما هستی را آفریده و من بر آن شهادت می‌دهم. یعنی من آن را مشاهده کردم و گواهی می‌دهم.» (الانبیاء ۵۶-۵۱)

یک روز که شهر خالی از سکنه است «ابراهیم به بت‌کده می‌رود. تبری بر می‌دارد و بت‌ها را می‌شکند. تبر را روی دوش بزرگترین بت می‌گذارد. هنگامی که مردم بر می‌گردند و متوجه می‌شوند، سوال می‌کنند: ابراهیم تو با الهه‌های ما چنین کردی؟ او می‌گوید: بلکه بزرگترین آنها این کار را کرده باشد. آنها پاسخ می‌دهند: این که ناطق نیست که به ما توضیح دهد. ابراهیم می‌گوید از کسی که ناطق نیست و سود و زینتی ندارد چطور می‌خواهید سود و زینتی بر خود داشته باشد. پس از آن او را در آتش می‌اندازند.» (الانبیاء ۷۰-۵۷)

ما نمی‌دانیم مکانیزم آتش چه بوده، اما او سلامت از آتش بیرون می‌آید و مهاجرت می‌کند. سپس باز می‌گردد. روش مبارزه ابراهیم استدلالی است. همه سیر ابراهیم استدلالی است. گرچه او دوباره باز می‌گردد، اما هنوز فرزندی ندارد. در مهاجرت به مصر پادشاه این دیار به همسر ابراهیم (ساره) کنیزی می‌بخشد به نام هاجر. ساره این کنیز را به ابراهیم بخشید. هاجر صاحب فرزند شد. ابراهیم برای رفع حساسیت‌های ساره هاجر و فرزندش اسماعیل را به صحرا می‌برد. بیابان از برکت وجود هاجر و اسماعیل آباد می‌شود. حالا دیگر ابراهیم که از توان و ظرفیت فوق‌العاده‌ای در دوستی نزدیک با خدا برخوردار است به سیر می‌پردازد. پس از روایای قربانی فرزند و پذیرش فرزند برای قربانی شدن (فرزند پاسخ می‌دهد به آنچه به تو امر شده عمل کن) در واقع در اینجا شراکتی بین پدر و فرزند ایجاد می‌شود و ابراهیم در دوستی با خدا به لقب «خلیل‌الله» (نساء ۱۲۵) نایل می‌شود و خدا هم خلیل ابراهیم است.

ابراهیم ابتانات و آزمایشاتی که از خداوند برای او مقدر فرمود به جا آورد. خداوند به او پیشوایی خلق را اعلام کرد. «ابراهیم گفت: آیا این پیشوایی به فرزندان من هم عطا می‌شود؟ خداوند فرمود: هرگز عهد من به مردم سست‌کار نتواند رسید.» (البقره ۱۲۴) «پس از آن ابراهیم و اسماعیل دیوارهای خانه کعبه را به هم ساختند و اینگونه دعا کردند: پروردگارا دل ما را تسلیم خودت گردان و فرزندان ما را هم به تسلیم و رضای خودت بدار و روش پرستش و اطاعت را به ما بنما و بر ما آسان گیر.» (البقره ۱۲۸)

ما در زندگی و تاریخ باید پاس‌خگویی پیامبران باشیم. اگر نتوانیم سال‌ها رنج صبوری و استدلال و روش شناخت حقیقی و واقعی را طی کنیم، از ابتلا بیرون نمی‌آییم. برادری، برابری، رفاقت، عشق‌ورزی، وجود انسانیت انسان‌ها و اینکه انصاف را فراموش کنیم، نسل‌های آینده ابراهیم ما را به مواخذه گرفتار خواهند کرد. همدلی و دغدغه توده‌ها و ستم‌هایی که بر آنها می‌رود، رنجی است که باید ابراهیم‌وار بر آن برتاییم و تحمل کنیم. در آن صورت است که کنکاش دریافتن حقیقت و تبعیت از آن آئین ابراهیم حنیف تمام اوصاف ارزشمند استدلالی او را ملاک زیست خود خواهیم یافت.

مقام عشق میسر نمی‌شود بی‌رنج
بلی به حکم بلا بسته‌اند ز اهل الست



روزنامه‌هایی که تا ساعت ۱۰ صبح تمام می‌شد

■ صادق زیباکلام



نقش رسانه این است که باید واقعیت‌ها و مشکلات جامعه و مردم را به گوش دولت برسانند. نسل روزنامه‌نگاران اگر چه در سال‌های ابتدایی دولت اصلاحات به سرعت رشد کردند و اگر چه بسیاری از آن‌ها پس از سال ۷۹ بال و پرشان ریخت، اما تمام نشدند و باز هم سعی کردند پرواز کنند. در هشت سالی که اصولگرایان راس کار بودند روزنامه‌نگاران شرایط محدودی را تجربه کردند، اما ماندند و یاد گرفتند چه کنند که ادامه دهند؟ در دوران اصلاحات روزنامه‌نگاران جوانی که تا پیش از دوم خرداد، تنها کاری که نکرده بودند روزنامه‌نگاری بود به صحنه آمدند و انصافاً خوش درخشیدند و به سرعت در میان افشار و لایه‌های تحصیلکرده جامعه، برای خودشان مخاطب پیدا کردند. دهه ۷۰ در حالی که انبوه روزنامه‌های وابسته به نهادهای رسمی، روی کیوسک روزنامه‌فروشی‌ها تنباز می‌شدند، مطبوعات وابسته به اصلاح‌طلبان تا همان ساعت ۱۰ صبح تمام می‌شد. تیراژ و مخاطبی که برخی از مطبوعات دوم خرداد توانستند در کمتر از دو سال به آن برسند، واقعا شگفت‌انگیز و بی سابقه بود. نشریاتی که هم اکنون می‌خواهند روی دکه بیایند باید میل و رغبتی مانند آن روزها داشته باشند تا بتوانند در رکود کنونی مطبوعات حرفی برای گفتن داشته باشند.

مطبوعات نباید ابزار صاحبان قدرت باشند

■ عماد افروغ



نقش مطبوعات در اطلاع‌رسانی مشخص و به طور معینی تعیین شده است. رسانه‌ها باید بازتاب دهنده نیازهای جامعه، افکار مختلف و به گونه‌ای مقاله به شبکه‌های انجوائی و القایی قدرت باشند به گونه‌ای دیگر مطبوعات باید فکر بیدار و آگاه به شرایط زمانی و قضایی به حق جامعه باشند. مطبوعات نباید ابزار استیلا و هژمونی صاحبان قدرت شوند یعنی با قدرت و وجدان بیدار و آگاه خود در زمینه خبرنگاری، بیشتر تولید خبر کنند، نه اینکه نشر دهنده اخبار دیگران باشند. البته فکر می‌کنم ما تا رسیدن به این قله راه و فاصله زیادی داریم. متأسفانه مطبوعات ما به طور کلی اسیر برخوردهای جناحی و دچار نوعی سیاست‌زدگی شده‌اند. همه نگاه‌ها در اوضاع کنونی مطبوعات ما به شکل صفر و یک درآمد. بر این اساس افرادی که خبری می‌شوند مطبوعات یا به شکل صفر و صفر به آن نگاه می‌کنند و یا یک، یک که این نوع برخورد حاکی از بلوغ نیافتن عرصه مطبوعات است. البته در این بین ناظران بر این عرصه هم که باید دوربین مردم در نقش ناظران بر مطبوعات باشند بر عکس شده و تنها مشغول رصد کردن مطبوعات حاضر شده‌اند که این درست نیست. در شرایط کنونی مطبوعات، ما هم اخلاقی می‌خواهیم هم انصاف وهم اعتدال و آگاهی بخشی در جامعه.

رابطه دموکراسی و پوپولیسم

■ هرمز ممیزی



جنبش‌های توده‌ای یک قرن اخیر نظیر کمونیسم، فاشیسم و سوسیالیسم افراطی و رادیکالیسم اسلامی بسیاری از اندیشمندان سیاسی را به این نتیجه رسانیده است که برای شکوفایی دموکراسی سیاست‌های توده‌ای (پوپولیستی) را باید مهار کرد و سیاست را از سطح خیابان جمع کرده و به حوزه‌های حزبی منتقل کرد؛ زیرا اگر جنبش‌های توده‌ای مهار نشوند، هرج و مرج اغلب کشورهای جهان سوم را فرا می‌گیرد و قطعاً با مسیر گذار آرام به سوی دموکراسی منافات دارد. شکست جمهوری اسپانیا بین دو جنگ و تجربه انتقال این کشور به دموکراسی در دهه ۱۹۷۰ که باعث انتقال از رژیم فاشیستی «فرانکو» به دموکراسی شد نمونه تاریخی بر این اندیشه است. رادیکالیسم اسلامی نیز امروز با تحریک تعصبات دینی و مذهبی توده‌های مسلمان شعار را جایگزین اندیشه و شعور کرده و به تحرکاتی غیر قابل توجه و خطرناک دست می‌زند. تجربه‌های انتقال به دموکراسی هیچ تردیدی باقی نگذاشته که آموزش سیاسی چه نقش مهمی در رابطه بین جنبش‌های اجتماعی و توسعه دموکراسی دارند.

دنیای دیالوگ

■ مهدی مطهرنیا



دنیای امروز بیش از دیروز دنیای دیالوگ است. مونولوگ و یک‌سویه سخن گفتن در حال نفاخت و در آ‌سی‌یو به سر می‌برد و امید چندانی به حیات آن در پرتو رشد فناوری‌های ارتباطی نیست. آینده جهان، از آن قدرت‌هایی است که من آن را قدرت‌های تک دانش‌بنیاد، تک سرنشین نامیده‌ام. رسانه‌های فردا مرزهای جغرافیایی را درنوردیده و نه تنها در نور دیدن این مرزهای جغرافیای بسان امروز که در برابر سیستم‌های ارتباطی تعظیم کرده‌اند؛ بلکه در یک فرایند بسیار سریع مرزهای زبانی کلامی و ایدئولوژیک را در خواهند نوردید. هر فردی در دنیای آینده یک رسانه با تمام امکانات دانش‌بنیاد خواهد بود. به گونه‌ای که تفکرات افراد گوناگون در بستر دیالوگ‌های چندجانبه در آن واحد به زبان‌های گوناگون ترجمه و چالش‌های زبانی، فرازبانی و عاطفی موجود در ارتباطات کنونی را پشت سر خواهد گذاشت. دنیای آینده دنیای مرگ فاصله‌هاست و در آن فاصله میان اینا بشر در جهت گفت‌وگو در یک مراسم باشکوه به خاک سپرده خواهد شد. در این دنیاست که دیگر اقتدارگرایی گفتمانی و دگماتیسمی محلی از اعراب نخواهد داشت. بنابراین آنچه دکتر حسن روحانی گفت مبنی بر به سر آمدن دوران تریبون‌های یک‌سویه و سنتی، از پشتوانه‌های علمی بسیار بالایی برخوردار است. رئیس‌جمهور در این ارتباط بیان کرد دوران پیام‌های یک‌طرفه به سر آمده و کم‌کم به نقطه‌ای می‌رسیم که جایی برای استبداد پیام نباشد و دیگر دوران رساندن پیام از طریق بلندگوهای یک‌طرفه، تریبون‌های یک‌طرفه به سر آمده است. امروز هر پیامی که در دنیا بازتاب وسیع‌تری داشته باشد پیام قوی‌تر و تاثیرگذارتر است. ایشان تأکید کردند ما نباید دنیای سایبری را به عنوان دنیایی بدانیم که به خاطر اضطراب و از روی ناچاری وارد آن شده‌ایم. ما باید دنیای سایبری را به عنوان یک فرصت ببینیم و تلقی کنیم. به یاد بیاوریم که قرن‌ها حافظ، سعدی، فردوسی و مولانا فرهنگ ایرانی و اسلامی را پاس داشتند و آن را به نسل‌های بعد منتقل کردند؛ آن هم در دورانی که ابزار مدرن در اختیار آنها نبود. محیط و فضای آینده ما، فضای سیاست است و در دنیا با توجه به رشد فناوری‌های ارتباطی، دنیای آینده، دنیای یکپارچگی، تک‌جانبه‌گرایی، دو‌جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی نیست؛ این‌ها مربوط به بحث کلاسیک است. دنیای آینده، دنیای رویارویی قدرت دولت‌ها با دانش و دانایی ملت‌ها خواهد بود و باید برای ورود به این حوزه آماده بود.

نماد جامعه دمکراتیک

■ آذر منصوری



رسانه‌ها از جمله مطبوعات به عنوان یکی از ارکان جامعه مدنی و نماد روشن یک جامعه دمکراتیک محسوب می‌شوند. بر این اساس دولت‌هایی موفق هستند که قادر باشند با به کارگیری نقش موثر رسانه‌ها بر افکار عمومی جامعه تاثیر گذاشته و بر سر بزنگاه‌های مهم و زمینه‌ساز، زمینه حمایت و پشتیبانی افکار عمومی را برای خودشان فراهم آورند. به تبع دولت یازدهم نیز از این قاعده مستثنی نیست. به خصوص که مخالفین آرای مردم در ۲۴ خرداد سال گذشته از همان فردای روز انتخابات پروپاگاندا خود را علیه دکتر حسن روحانی آغاز کرده‌اند و به قول خود رئیس‌جمهور از دژ پولادین و حمایت‌هایی هم برخوردارند. به راحتی و هر وقت که بخواهند بدون هیچ گونه محدودیتی تجمع و همایش برپا می‌کنند و علیه این دولت که منتخب اکثریت جامعه است شعار می‌دهند و به راحتی از دلواپسی‌هایشان همایش می‌سازند و ایراد سخنرانی می‌کنند. در حالی که حامیان دولت به هیچ وجه از این چنین آزادی عملی برخوردار نیستند. (که این هم از عجایب ملک ایران است) به باورم برای غلبه بر این پروپاگاندا دولت باید با به کارگیری نیروهای موثر و البته همراه خود غلبه بر این فضای حال حاضر را در لویت همه اقدامات خود قرارداد و برای دستیابی به این هدف از هیچ اقدامی چشم‌پوشی نکند.



لزوم توجه به مسئله زنان و دست یافتن آنها به حقوق اساسی شان موضوعی نیست که با تغییر دولت‌ها دچار تغییر شود، گرچه رویکرد دولت‌ها نسبت به دغدغه‌ها و چالش‌های زنان جامعه سهم عمده‌ای بهبود شرایط آنان در کشور است. یکی از شعارهای اصلی حسن روحانی، رئیس‌جمهور توجیه به مساله زنان بود. شهیندخت مولاوردی، معاون رئیس‌جمهور در امور زنان عهده‌دار مسئولیت سنگینی است. او در حالی نماینده نیمی از شهروندان جامعه در دولت یازدهم شده که به وسعت تاریخ گرفتار دغدغه‌های عمیق و خاک خورده بوده‌اند. او در گفت‌وگو با پیام‌ابراهیم به بیان عملکرد یکساله خود و دولت در این حوزه پرداخت.

شهین دخت مولاوردی در گفت‌وگو با پیام‌ابراهیم مطرح کرد:

نگاه دولت به زنان

خود دارد، کمیسیون فرهنگی دولت هم همین طور. و نیز مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری سلسله نشست‌هایی را با عنوان «حجاب: آسیب‌شناسی سیاست‌های گذشته با نگاهی به آینده» و با جلب مشارکت تمامی نگرش‌ها و گروه‌ها و افراد صاحب‌نظر، دانشگاهی و حوزوی برگزار می‌کند.

به علاوه، برنامه‌های فرهنگی رییس‌جمهور به این نکته اشاره دارد که بازگشت جامعه به فرهنگ از طریق توسعه امنیت، مسئولیت و خلاقیت باشد و در زمینه پوشش باید با خلاقیت و نوآوری که کمتر به آن توجه شده، جوانان را جذب کرد. هم‌چنین در برنامه انتخاباتی رییس‌جمهور اشاره شد که نگرش‌های دینی جامعه از ظاهر به معنا، باید به باور و تبلیغ به تعمیق تغییر کند و نهادهای فرهنگی جامعه از فعالیت محوری به اثربخشی حرکت کنند و نیز در تصمیم‌گیری‌ها و فعالیت‌های فرهنگی مشارکت مردم جلب شود. امید است که با برنامه‌ریزی‌های همه‌جانبه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و نهایتاً رفتار انتظامی و برخورد جزایی به راهکار درستی در این امر برسیم، برخورد انتظامی هم برای تعداد انگشت‌شماری که به تحلیل برخی ممکن

کیبیا انصاری آقای روحانی گفته‌اند زن تهدید نیست و زنان خود پاسدار عفت جامعه هستند. مسائل فرهنگی زنان از طریق پلیسی دنبال نخواهد شد. در جامعه ما هنوز این تهدید وجود دارد و هر روز به شکلی خود را نشان می‌دهد. دولت ایشان چه اقدامات عملی برای کاهش این تهدیدات در دست انجام دارد؟

در طول سال‌ها انگشت اتهام تنها به سوی زنان بوده است، در حالی که نقش مردان در ترویج پدیده بدحجابی در نظر گرفته نشده است. این که ما ارزش‌ها و هنجارهای جامعه را به حجاب زنان گره بزنیم، چندان منصفانه و منطقی به نظر نمی‌رسد؛ در صورتی که هزاران اما و اگر برای زنان و دختران ما در عدم تقید بعضی از بزرگان و مسئولان به ارزش‌های اخلاقی و نیز دستورات دینی وجود دارد که تأثیر خودش را در تقید کمتر آنان به ارزش‌ها و از جمله بحث حجاب بر جای می‌گذارد و طبق روایتی که داریم مردم به حاکمان خودشان شبیه‌ترند تا پدرانشان؛ «...الناس علی دین ملوکهم» مویده همین مطلب است.

تا زمانی که پایبندی به فضیلت‌های اخلاقی و ارزش‌ها و دستورات دینی به عنوان یک هنجار راه خودش را در بین بزرگان و مسئولین نظام باز نکنند و تخطی از ارزش‌ها پاسخ لازم و به موقع دریافت نکند، مطمئن باشید که پایبندی دختران و زنان تحت تأثیر این وضعیت هم خواهد بود.

در این زمینه، مجموعه اقداماتی توسط دولت در حال پیگیری است. شورای اجتماعی کشور در وزارت کشور، به ریاست وزیر کشور، موضوع عفاف و حجاب را در دستور کار

است به صورت سازماندهی شده و برنامه ریزی شده دست به تخریب چهره فرهنگی جامعه بزنند.

پوشش انجام شده که در جلسه شورای اجتماعی کشور ارائه شده است، نشان می دهد که حدود ۲۳ میلیون زن در سن رعایت حجاب داریم که ۹۵ درصد آنها در پذیرش اصل حجاب اتفاق نظر دارند و تنها ۵ درصد به طور علنی متظاهر به بدحجابی هستند.

یک سال از انتخابات ریاست جمهوری می گذرد. ارزیابی شما از مشارکت زنان در این انتخابات چیست؟ آیا حس مشارکت زنان ما در فعالیت ها بعد از انتخابات بیشتر شده است یا کمتر؟ یا منتظر فرصت ها و اقدامات بیشتری هستند؟

۱) بی تردید، زنان و جوانان با مشارکت بالای خود نقش بزرگی در انتخابات ریاست جمهوری اخیر (۹۲/۳/۲۴) ایفا کردند. آنها به برنامه ها، وعده ها و شعارهای کاندیدای دولت تدبیر و امید، دکتر روحانی اعتماد کردند و رأی دادند. از نظر تحلیل گران این رأی «رأی به تغییر» تعبیر می شود.

همین مشارکت بالای زنان و جوانان به نوعی مسئولیت دولت را در تحقق وعده ها و شعارها، انجام برنامه ها و عملیاتی شدن آنها، سنگین می کند. در فضای جدیدی که بعد از انتخابات به وجود آمده و با تغییر رویکردی که جامعه احساس می کند در تمام حوزه ها به وجود آمده است، به نظر می رسد حس مشارکت بیشتر شده است. زنان و جوانان در واقع چون دولت را برآمده از خودشان و منتخب مردم می دانند این حس مشارکت را دارند و تلاش هایی را برای ارائه برنامه، پیشنهاد، راه حل و راه کار جهت تحقق اهداف و برنامه های دولت صورت می دهند. دیدیم که روز به روز هم این تلاش ها در حال افزایش است. اکثر کسانی که تماس داشتند بدون هیچ چشم داشتی درخواست ملاقات کردند و به هر شکل پیامشان را به گوشمان رساندند و اعلام آمادگی و هم فکری کردند تا شاید بتوانند در این فضا و فرصتی که به وجود آمده به سهم خود به

دولت کمک کنند که بتوانند

برنامه های خود را بهتر پیش برد. به طور قطع هر چه بیشتر دولت وارد فاز اجرایی شود، حس مشارکت هم افزایش یافته و بسته به این که دولت در سال های آینده و در ارائه برنامه های خود تا چه اندازه برای این حس مشارکت جویی اهمیت قائل شود و از آن بهره مند گردد و از این ظرفیت برای بهبود وضعیت و برون رفت از وضع موجود استفاده کند این حس تقویت خواهد شد. هر قدر این اراده و عزم دولت بیشتر باشد به طور حتم

این مشارکت هم نمود بیشتری خواهد داشت.

یک آقای روحانی عنوان کرده اند جنسیت نمی تواند معیار درستی برای تصدی مسئولیت ها در جامعه باشد، همچنین گفته اند دولت به عهدی که از روز اول با دختران و زنان جامعه داشته که فرصت های بیشتری برای حضور آنها فراهم کند وفادار خواهد بود با این حال بنظر می رسد روند مشارکت زنان در مدیریت های بالا و به ویژه مناصب سیاسی آهنگ کندی دارد و یا حداقل نسبت به دولت های قبلی تغییر چشم گیری نکرده است. به نظر شما چه موانعی برای تحقق این وعده ایشان وجود دارد؟

در یک نگاه اگر ما وضعیت را با دولت قبلی مقایسه کنیم می بینیم که خصوصاً در حوزه انتصاب زنان به عنوان وزیر نه تنها تغییر چشم گیری نداشته، بعضاً برآورد می شود که عقب گرد هم داشته ایم. اما اتفاقی که الان دارد می افتد تاکید و توصیه جدی شخص رئیس جمهور به وزراء و استانداران است که حتماً از توانمندی خانم ها استفاده کنند و دست کم یکی از معاونین شان از خانم ها باشد. جای بررسی دارد که تا چه اندازه این مسأله تحقق پیدا کرده است؟ ایشان در هر فرصتی این مسأله را گوشزد می کنند و پی گیر هستند، حتی از خود ما برنامه حضور پررنگ زنان در بدنه دولت را خواسته اند و ما در حال برنامه ریزی هستیم.

حساسیت شخص رئیس جمهور تا حدی است که حتی در جمع مدیران وزارت نیرو با مشاهده حضور کم رنگ خانم ها اشاره داشتند که شرایط حاضر داخلی و بین المللی دیگر این اجازه را نمی دهد که مدیریت مردسالارانه بیش از این ادامه پیدا کند و باید بازنگری در این خصوص داشته باشیم. براین اساس شاهد بکارگیری زنان در سطوح میانی مدیریت از جمله فرمانداری و بخشداری هستیم و این فرصت بسیار مغتنمی برای خانم ها است که بتوانند

تجربه و مهارت لازم را برای ایفای مسئولیت در سطوح عالی مدیریتی در سال های آینده به دست آوردند و بهانه هایی که همیشه مستمسک بعضی برای این امر است - که زنان فاقد این تجربه و مهارت هستند - گرفته شود و این بسیار امیدوار کننده است. اما اینکه چه موانعی برای تحقق وعده رئیس جمهور وجود دارد، به نظر می رسد که تنها عاملی که منتج به این وضعیت شده است، شرایط خاص اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده که دولت مسئولیت خود را در آن آغاز کرده است. این مسأله می تواند تنها و بزرگترین دلیلی باشد که دولتمردان ما کمتر به شایستگی ها و توانمندیهای زنان در اداره امور در چنین وضعیت بحرانی اعتماد داشته باشند. البته شاید به زبان آورده نشود، اما به نظر می رسد به همین دلیل است که دست به عصا حرکت می کنند و شاید هنوز باور عمومی و اعتقاد قلبی به توانایی های زنان در آنها شکل نگرفته است.

همه این صحبت ها تحلیل و برداشت من براساس آنچه سالیان سال در کشور ما بوقوع پیوسته است،

می باشد. یعنی لزوماً شخص رئیس جمهور به تنهایی تعیین کننده نیستند و زمانی که مجموعه و تیم مدیریتی و تصمیم ساز به نوعی شرایط را بحرانی و فوق العاده جلوه می دهند (واقعیت ها هم چنین چیزی را نشان می دهد) بطور طبیعی این اتفاق می افتد.

شاید نگاه و نظر رئیس جمهور متفاوت باشد اما واقعیت های دیگری ممکن است این نظر را تحت الشعاع خود قرار دهد.

این روزها برخی بحث تفکیک جنسیتی را به عنوان یک رویکرد در بحث گسترش فرهنگ حجاب و عفاف مطرح می کنند و یا برخورد های سلبی را توصیه می کنند. نگاه دولت یازدهم به موضوع فرهنگ حجاب و عفاف چیست؟

این سوال بیشتر به موضوع گسترش فرهنگ حجاب و عفاف برمی گردد که اخیراً روز ملی

عفاف و حجاب را پشت سر گذاشتیم، به مناسبت قیام مردم مشهد و واقعه مسجد گوهر شاد علیه کشف حجاب در زمان رضا شاه، شورای فرهنگی عمومی کشور برای بزرگداشت این روز ۲۱ تیر ماه را روز ملی عفاف و حجاب نامگذاری کرد. درسی که این واقعه برای ما داشته این است که با زور سرنیزه و اجبار و دستوری و بخشنامه ای نمی توان حجاب را از سر زنان برداشت و سیاستی که رضا شاه در چارچوب مدرنیزاسیون انجام داد و مدرنیته کردن جامعه از بالا به پایین و بی اعتنایی به بازخورد آن در بین اقشار مردم و به ویژه قشر مذهبی و نیز علما و روحانیون، با شکست مواجه شد، بلافاصله پس از اشغال ایران و خروج رضا شاه از ایران، به گواه تاریخ، این سیاست دیگر با شدت و حدت قبل اجرا نمی شد و زنان در انتخاب پوشش خود در دوره پهلوی آزاد گذاشته شدند.

(امروز) هم در وضعیت بسیار حساسی هستیم. بیش از ۳۵ سال از پیروزی انقلاب می گذرد و همان طور که از ابتدای پیروزی انقلاب شاهد هستیم، بحث پوشش زنان همواره برای مسئولان، صاحب نظران و کسانی که از نظر فکری و فرهنگی در جامعه مرجع و تاثیر گذارند دغدغه بوده است. البته در دهه اول این مسأله خودش را بصورت معضل نشان نداد، زیرا



آقای روحانی در بحث عفاف و حجاب تاکید جدی بر تقدم عفت بر پوشش و حجاب دارند و اینکه زنان خود باید پاسداری عفت خویش باشند و نباید برمبنای ظواهر قضاوت کرد

رویم چنین مشکلاتی خواهیم داشت. حتما باید باور لازم شکل بگیرد و همراهی لازم صورت گیرد. همین گونه است رسیدن از تبلیغ به تعمیق و از ظاهر به معنا.

آخرین نکته، تاکید رییس جمهور بر «مشارکت مردم» است. مشارکت در فعالیت ها و تصمیم گیری های فرهنگی و سایر تصمیم گیری ها. به عبارت دیگر سپردن امور مردم به مردم. این تفاوت رویکرد دولت فعلی با دولت قبلی است.

آقای روحانی در بحث عفاف و حجاب نیز تاکید جدی بر تقدم عفت بر پوشش و حجاب دارند و اینکه زنان خود باید پاسداری عفت خویش باشند و نباید بر مبنای ظواهر قضاوت کرد. مقام رهبری نیز در دیداری که با روحانیون خراسان شمالی در سال ۱۳۹۱ داشتند، به این نکته اشاره کردند که نباید از روی ظاهر افراد به قضاوت رسید و نهی از منکر باید به گونه ای باشد که ایجاد نفرت نکند و ویژه در جوانان.

ایشان اشاره ای می کنند به دخترانی که ممکن است ظاهر زننده ای داشته باشند، بعضی از همین هایی که در مراسم استقبال ایشان بودند.

طبق نظر رهبری، اسلام به مساله عفاف اهمیت می دهد. البته عفاف تنها مخصوص زن نیست، عفاف مرد هم مهم است. مردان هم باید عقیف باشند، اما چون در جامعه مرد به دلیل برتری جسمانی می تواند به زن ظلم کند و بر خلاف تمایل زن رفتار نماید، به عفت زن تاکید بیشتری شده است.

تحقق بخشی از وعده های رییس جمهور به عهده معاونت شما گذاشته است. شما چه اقداماتی برای تحقق وعده های رییس جمهور و فعال کردن سازمان های مردم نهاد و سایر فعالان حوزه زنان دارید؟

برنامه های رییس جمهور در دو بخش راهبردهای حوزه زنان و خانواده است البته به انضمام عموم برنامه که شامل زن و مرد می شود که توسط معاونت امور زنان و خانواده در حال پیگیری است. اولین گام این معاونت پس از مطالعات راهبردی اسناد و مدارک و آثار و نوشته هایی که از دوره دولت قبلی به ارث رسیده بود، تعریف و تدوین شاخص هایی است که پس از پایان دوره و براساس همان برنامه های ارائه شده توسط رییس جمهور قابل اندازه گیری باشد. الان در مرحله نهایی هستیم و پس از آن به تنظیم برنامه عمل ۳ و ۵ ساله که طبق آن شاخص ها را بتوان ارتقا داد خواهیم پرداخت.

به موازات تنظیم و تدوین برنامه عمل، امور دیگری که یا پیگیری شان به عهده ما گذاشته شده بود و یا اینکه به ابتکار خودمان در دوره جدید در دستور کارمان قرار گرفته را انجام داده ایم. از جمله پیگیری لوایح و قوانین مربوط زنان که برخی از آنها در کمیسیون های مجلس متوقف مانده بود و نیز تدوین لوایح جدیدی که نهایی کرده، در حال ارائه به دولت هستیم. غیر از بعد حقوقی، از بعد بین المللی نیز در چارچوب و تحت تاثیر سیاست خارجی دولت، مبنی بر تنش زدایی و گفتگو و تعامل با جهان مبتنی بر اصول برابری و احترام متقابل، برنامه هایمان را دنبال می کنیم و با حضور موثر و فعال در مجامع بین المللی سعی می کنیم به سهم خود به تحقق این هدف کمک کنیم.

نیز در راستای برنامه دیگر دولت که بحث اقتصاد و رونق اقتصادی است، موضوع اشتغال جوانان و زنان مطرح است و ما هم خودمان را متعهد و مسئول می دانیم که به عنوان یکی از اولویت ها به آن بپردازیم. موضوع بیکاری زنان و مشارکت اقتصادی با آنان یکی از چالش های جدی کشور است. چرا که ما روز به روز با افزایش فارغ التحصیلان دختر در دانشگاه ها مواجه هستیم که همگی به دنبال فرصت شغلی متناسب با تحصیلاتشان هستند و در نتیجه توان افزایش اقتصادی زنان در دستور کارمان قرار دارد. در همین راستا بسته اجرایی توسعه اشتغال پایدار زنان طبق مصوبه شورای عالی اشتغال، توسط معاونت ما در حال تدوین است. با همین هدف جهت کاهش فقر زنان سرپرست خانوار و حمایت اجتماعی از زنان بهبود یافته کارگروه هایی مشترک با وزارت کار تشکیل دادیم. البته در کنار موارد ذکر شده در بالا برای استفاده از ظرفیت و بهره مندی از توان سازمانهای مردم نهاد و فعالین جامعه مدنی ۱۳ کارگروه تخصصی راه اندازی کردیم، که از ابتدای تیر ماه ۹۳ رسماً آغاز به کار کردند. امیدوار هستیم که نیازهای پژوهشی محورهای برنامه ششم و برنامه های ما از این کارگروه ها منعکس شود. راه اندازی تالار گفتگو که با استقبال گسترده ای نیز مواجه شد از دیگر فعالیت هاست. هدف ما این است که سرمایه اجتماعی زنان و دختران که تقریباً در طی سالها به تاراج رفته بود را بازسازی کنیم و اعتماد عمومی را افزایش دهیم.

همچنین براساس ماده ۲۲۷ قانون پنجم توسعه، دولت مکلف است با مشارکت دیگر دستگاه ها و وزارتخانه های مربوطه و معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری سند ملی امنیت زنان و کودکان را در روابط اجتماعی تدوین کند. هم اکنون مسئولیت هماهنگی برای تدوین سند به وزارت کشور سپرده شده است که تا پایان شهریور ۹۳ پیش نویس آن نهایی خواهد شد.

به نظر می رسد در شرایط خاص زمانی هستیم و در این فرصت طلایی همه باید به هم کمک کنند و قدر این موقعیت را بدانند که اینک به این مدت هم مراجعات، رهنمودها و راهنمایی هایی به این معاونت شده است که به ما در پیش گرفتن راه درست برای برنامه ریزی کمک کرده و امیدواریم که این امر ادامه یابد.

در این معاونت به روی تمامی گروه های فکری و سیاسی باز است. حداقل می توانیم در اهداف و فصول مشترکمان همگرای و هم افزایی داشته باشیم و در این زمینه ها قدم های بزرگی برداریم و بدین ترتیب به بهبود وضعیت زنان و خانواده در جامعه خودمان و ارتقای جایگاه زنان و تقویت کارکرد خانواده و استیفای حقوق شرعی و قانونی زنان در همه زمینه ها کمک کنیم.

در این دهه با شرایط خاص پیروزی انقلاب، استقرار نظام و شرایط دفاع مقدس و دوران جنگ تحمیلی، روبرو بودیم، در نتیجه این موضوع کمتر بروز و نمود پیدا کرد.

در همان دهه برخوردهای تنگ نظرانه و کج سلیفگی هایی که رخ داد و سخت گیری هایی که راجع به رنگ، جنس و اندازه پوشش صورت گرفت، کم کم به صورت عقده ای درآمد و به محض اینکه با یک فضای باز نسبی و محدود در دوره اصطلاحات و سازندگی مواجه شدیم سرباز کرد ... عقده های حاصله منجر به لج و لج بازی هایی شد که بعدها بصورت مقاومت مدنی خود را نشان داد.

تا اینکه در سال ۱۳۸۴ قانون راهکارهای گسترش فرهنگ و عفاف و حجاب به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی می رسد در ۲۰ سال اول پی گیری مصوبات مربوطه به شورای فرهنگ عمومی کشور سپرده می شود که ظاهراً هیچ اتفاقی نمی افتد و دستگاه ها به وظایفی که بر عهده شان بود عمل نمی کنند. پس از آن پیگیری مصوبات به عهده وزارت کشور گذاشته می شود. این قانون، یک مصوبه ۳۲۶ ماده ای است. تقریباً برای ۲۶ دستگاه وظایفی مشخص شده تا بتوانند در گسترش فرهنگ و عفاف و حجاب، نقش آفرین باشند و نیز تاثیرگذار.

پس از گذشت سال ها (۸۴ تا امروز) وزارت کشور ادعا می کند که به تمامی بندهایی که به عهده اش بوده است به نحو کامل عمل کرده، با گزارش عملکردهایی هم که از دستگاه های مختلف دریافت کرده پی گیری تحقق آن قانون است و معتقدند دستگاه های مختلف هم به تناسب اقتضائات و امکاناتی که داشتند تا جایی که توانستند به وظایفشان عمل کردند. اما آنچه که امروز با آن مواجه هستیم وضعیت مطلوبی نیست، وضعیتی که قرار بود بعد از اجرای آن قانون به آن دست یابیم.

در شرایط حاضر نیازمندی این هستیم که وضعیت موجود را آسیب شناسی کنیم و عملکرد گذشته نه تنها دولت بلکه تمامی ۲۶ دستگاه و قوه قضائیه و مقننه را در نظر داشته باشیم. اینکه ایراد کار کجا بوده، روش ها و عملکردمان ایراد داشته یا نه، باید بررسی شود و گر نه در اصل قضیه، تقریباً همه منفق القول هستند.

ما نیازمند یک بازبینی در روش ها و عملکردها هستیم؛ چرا که به نظر می رسد از نظر تعمیق باورهای دینی و اعتقادات با مشکلات اساسی مواجهیم.

پدیده بدحجابی یک بعدی و تک وجهی نیست و محصول عوامل متعددی است که باید به درستی شناخته شوند. متناسب با آن عوامل معتمد که باید چاره اندیشی داشت چرا که بدحجابی یک پدیده فرهنگی است و نمی توان با آن برخورد داشت و مقابله کرد. بدحجابی علت نیست، خودش معلول بسیاری از عوامل است و اگر قرار است چاره اندیشی شود حتماً باید عوامل شناسایی شوند و متناسب با آن عوامل برنامه ریزی درستی داشته باشیم. در بخش فرهنگی طبق برنامه ای که رییس جمهور ارائه دادند تلاش شود رویکرد نهاد های فرهنگی از فعالیت محوری به سمت اثر بخشی باشد. در حال حاضر رویکرد بیشتر فعالیت محور است. یعنی گزارش عملکرد و بیان کاری در یک رقابت تنگاتنگ تنها بیانگر یک افزایش کمی است. آیا اینکه روز به روز این آمار بالاتر رود و از این نظر امتیازاتی گرفته شود ضمانت کننده اثر بخشی آن است؟ جای تأمل دارد.

همین مساله را در میث امر به معروف و نهی از منکر هم داریم. در صورتی که باید به گونه ای به کار رود که اثر بخشی لازم را داشته باشد. در مقوله عفاف و حجاب هم بیشتر به صورت نهی از منکر برخورد شده است تا امر به معروف. به عبارت دقیق تر بیشتر سلبی بوده تا ایجابی.

از دیگر برنامه های آقای روحانی تغییر یافتن نگرش های دینی جامعه از باید به باور است. در بحث افزایش جمعیت و سیاست های جمعیتی نیز، اگر با نگاه سلبی و تنبیهی پیش

جامعه اسلامی و نیز معیارها و ملاک های دینی و نیز ساز و کارهای بنیادی و شالوده ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باید مجدداً و از نو تعریف شوند

عدم ثبات قوانین در حوزه زنان



آذر منصوری

در دنیای کنونی کشوری را نمی‌توان سراغ گرفت که در بی‌توسعه‌یافتگی باشد، اما به زنان به عنوان نیمی از پیکره جامعه بی‌تفاوت باشد. امروزه قاعده مرسوم در برنامه‌های توسعه توجه به موضوع زنان است. در صورت فقدان این امر بدون شک در تمامی ابعاد توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی توقف ایجاد خواهد شد. به بیان دیگر نیمی از مجموعه دارایی‌های انسانی جامعه نزد زنان است و زمانی برنامه‌های توسعه می‌تواند به موفقیت نائل آید که قادر باشد از این سرمایه انسانی حداکثر بهره‌برداری را به عمل آورد. از همین روی توجه به ظرفیت‌های بالقوه و تلاش برای به فعلیت در آوردن آن‌ها از یک سو برای حفظ مصالح زنان مفید خواهد بود و از سوی دیگر منجر به حفظ مصالح جامعه خواهد بود. توجه به آموزه‌های دینی خود دلیل دیگری بر توجه بیشتر حکومت‌های اسلامی به این مسئله است. «... لیتقوم الناس بالقسط» (حدید ۲۵). تصریح قرآن بر ایجاد قسط توسط مردم (زنان و مردان) و آیات متعدد دیگر تکلیف مسلمانان را نیز در این ارتباط روشن کرده است. به بیان دیگر رشد، توسعه و تعالی جامعه باید توسط مردم صورت گیرد. در واقع مردم کسانی هستند که خود باید تلاش کنند تا به این رشد برسند. از این رو هم زنان و هم مردان باید در این امر مشارکت داشته باشند. توسعه همه جانبه میسر نمی‌شود مگر آن که همه مردم اعم از زنان و مردان در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های بخش‌های مختلف مشارکت فعال

لازم را برای جریان‌سازی فرصت‌های برابر برای زنان در ساختار حقیقی و حقوقی فراهم می‌کند و چنانچه دولتی با رویکرد سلبی مسئول قوه مجریه باشد یقیناً نتیجه‌ای متفاوت در پی خواهد داشت. دولت یازدهم که میراث‌دار انبوهی از مشکلات، نابسامانی‌ها و بحران‌های به جای مانده از دولت نهم و دهم است، بنابر شعارهای انتخاباتی و عملکردی که در یک سال گذشته از خود به نمایش گذاشته است با نگاهی ایجابی به برقراری فرصت‌های برابر تا کنون سعی کرده با سه کارگیری ظرفیت‌های موجود در ساختار کشور این موضوع را در برنامه‌های خود جریان‌سازی کند. هر چند بسیاری از مخالفت‌هایی که از جانب طیف افراطی کشور در طی یک سال گذشته بروز کرده در واکنش به مواضع و عملکرد او در ارتباط با موضوع زنان بوده است، اما به کارگیری سه زن در هیئت دولت، اولین سخنگوی زن در وزارت خارجه که بیشترین تحولات را در یک سال گذشته پشت سر گذاشته و نیز انتصاب زنان در بخش‌های میانی وزارتخانه‌ها و



گزارش صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۱۳ باید به منزله زنگ خطری برای ایران در ارتباط با شکاف عمیق جنسیتی قلمداد شود. در این گزارش از بین ۱۳۹ کشور جهان ایران رتبه ۱۳۰ را به خود اختصاص داده است

فرمانداری‌ها حاکی از تلاش دولت یازدهم در این ارتباط است.

به طور قطع گزارش صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۱۳ باید به منزله زنگ خطری برای ایران در ارتباط با شکاف عمیق جنسیتی قلمداد شود.

در این گزارش از بین ۱۳۹ کشور جهان ایران رتبه ۱۳۰ را به خود اختصاص داده است. بنابراین با توجه به شکاف‌های موجود و نگران‌کننده‌ای که در گزارش فوق نیز به آن اشاره شده است، از یک سو تلاش دولت یازدهم و به خصوص معاونت امور زنان ریاست جمهوری و از سوی دیگر آگاهی بخشی در جامعه می‌تواند بارقه‌های امید به رفع تبعیض‌ها را در جامعه ایران و به خصوص نیمی از پیکره جامعه را روشن کند.

فعالین جامعه و مدنی مطبوعات در کنار دولت می‌توانند در کاهش این فاصله نقش موثری را ایفا کنند.

داشته باشند. اما راهکار این مشارکت چیست؟ چگونه می‌توان در برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای از این مشارکت بهره جست؟ آیا طرح این موضوع بدون سه کارگیری روش‌های هدفمند امکان‌پذیر خواهد بود؟ طرح مقدمه فوق از آن جهت حائز اهمیت است که بدون پرسش‌های مطرح شده در حوزه‌های علوم انسانی کارکرد هر حوزه روشن نخواهد شد. این پرسش‌ها نیز در صورتی قابل طرح خواهد بود که مشارکت همه جانبه زنان در حاکمیت به یک ضرورت تبدیل شده باشد.

«انقلاب اسلامی» در کشور ما زمینه حضور آگاهانه زنان را در کنار مردان برای تحقق جمهوری اسلامی با شعار «استقلال»، «آزادی» و «عدالت بر گرفته از دین رحمانی و تعالی بخش اسلام» فراهم آورد و این رویکرد در میثاق ملی یعنی قانون اساسی ما تجلی یافته است.

رویکردهای اصلی سند چشم‌انداز بیست ساله نظام نیز بر این موضوع دلالت دارد و چنانچه زمینه لازم برای تحقق این رویکردها از جانب ساختار حقوقی کشور فراهم شود به طور قطع در دستیابی به توسعه پایدار نقشی تعیین کننده خواهد داشت. در این بین علی‌القائده نقش دولت‌ها در کار نهادهای منتخب دموکراتیک مثل شوراهای و مجلس شورای اسلامی نقشی محوری خواهد بود. به ویژه آن که موجب تاثیرگذاری از حیث رویکردهای سلبی و ایجابی شده است. به این مفهوم که چنانچه دولتی توسعه محور در راس قوه مجریه باشد، زمینه‌های

گفت‌وگو با هنگامه شهیدی فعال حقوق زنان

تقویت نهادهای فرهنگی و تاثیر آن بر سیاست‌گذاران



نقش زنان در جامعه ایرانی همواره مبحثی بوده که بارها توسط کارشناسان این حوزه به چالش کشیده شده است. زنان نهی از جامعه را تشکیل می‌دهند، اما چرا در بحث‌های کلان سیاست‌گذاری دولت‌ها، نقش آن چنانی را ایفا نمی‌کنند و این که چقدر استفاده شعاری از حضورشان در جامعه ما رو به افزایش است؟ به همین منظور به سراغ هنگامه شهیدی روزنامه‌نگار و فعال حقوق زنان رفته و در این باره با او گفت‌وگو کردیم.

کنند، ما نیز باید این روند را تشدید نماییم.

اینکه دولت آقای روحانی نگاه بهتری به حوزه زنان دارد قابل لمس است، موانع پیش روی دولت چیست؟

به نظر من وجود آنکه دولت به رغم آن که دارای یک گفتمان فراگیر اجتماعی نیست، اما به لحاظ تاکتیک دارای یک شیوه خاص مدیریتی است. این دولت رویکرد اعتدال‌گرایانه دارد و سعی بر حفظ روابط با ارکان قدرت می‌کند. محدودیت‌های دولت آقای روحانی به غیر از قوانین حاکم و آموزه‌های دینی، جریان اقتدارگراست. این جریان با استفاده از ابزارهای خاص خود به شدت تحرکات دولت را رصد می‌کند و با هر جنبشی که تداعی‌کننده آزادی زنان باشد برخورد می‌کند.

در چنین شرایطی دولت احتیاج به یک عقبه سازمان یافته اجتماعی دارد تا با تکیه بر آن حداقل بتواند در برابر جریان اقتدارگرا مقاومت کند. برای این منظور احزاب، سازمان‌های صنفی و فرهنگی می‌توانند با حفظ استقلال تشکیلاتی خود را از تصمیمات منطقی دولت حمایت نمایند و دولت را تشویق به استفاده از ابزار قانونی برای پیشبرد مقاصد اجتماعی کنند. فضاهای مجازی و رسانه‌های مکتوب نیز می‌توانند نقش بسزایی داشته باشند. طرح مطالبات به طور پیوسته و مستدل نیز یکی از راهکارهای موثر است.

استفاده از زنان در بدنه دولت و شعارهای انتخاباتی چقدر تبلیغاتی و تا چه اندازه عملی بوده است؟

به نظر بنده تبلیغاتی بودن هر کار مثبت اشکالی ندارد به‌ویژه اگر اقدامی هم صورت بگیرد. در تبلیغات انتخاباتی مرسوم است که خواسته‌های رای دهندگان به صورت اعلام برنامه و شعارهای سیاسی از طرف نامزدها بیان می‌شود، مطالعات بر روی انتخابات برگزار شده در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که عموماً نامزدها در ابتدای کار معتقد و حتی اصرار بر اجرای وعده‌های انتخاباتی دارند، اما میزان توفیق به وعده‌ها و اجرای سیاست‌های اعلام شده پس از به قدرت رسیدن بستگی به توان مدیریتی و عوامل محدود کننده اجتماعی دارد. به نظر می‌رسد شعارهای آقای روحانی در تبلیغات انتخاباتی نیز از این قاعده مستثنی نیست، ایشان به کرات طی سخنان قبل از انتخابات به حقوق زنان اشاره داشتند. طی ماه‌های گذشته نیز به مناسبت‌های مختلف به این حقوق تاکید کرده‌اند و صد البته یکی از اهداف طرح این شعارها جذب آرا بوده، اما درصد کمی از این وعده‌ها تحقق خواهد یافت، با این حال نمی‌توان گفت که آقای روحانی صرفاً برای جلب آرا چنین شعارهایی را مطرح کرده است. چرا که برخوردهای انجام شده از طرف جریان‌ها تندرو با دولت موید این نکته است که او به دنبال برآوردن حداقل انتظارات می‌باشد.

بخشی از موانع دستیابی زنان به مطالباتشان به رویکرد سیاست‌گذاران و برخی به رویکرد اجتماعی و فرهنگی بر می‌گردد تحلیل شما چیست؟

رویکرد سیاست‌گذاران و مولفه‌های فرهنگی هر دو واقعیت‌های جدی در مطالبات اجتماعی و از جمله مطالبات زنان در جامعه ما هستند، در این خصوص مطلق‌اندیشی هیچ جایگاهی ندارد، نگاهی به پیرامون خودمان می‌تواند عمق تاثیرات هر کدام را نشان دهد. به عنوان مثال بیش از یک دهه از سرنگونی حاکمیت طالبان در افغانستان می‌گذرد و سیاست‌ها و قوانین جاری در این کشور و در حوزه حقوق زنان چیزی کمتر از آنچه در غرب می‌گذرد نیست، اما سنت‌ها و ریشه‌های فرهنگی آنقدر قوی و مستحکم هستند که شاید چند دهه دیگر لازم باشد تا تحول اساسی به وجود آید. در کشور ما نیز این مقوله به نحو دیگری خود را بیان می‌کند. ظرفیت فکری و فرهنگی برای رشد موقعیت زنان ایرانی بسیار بالاتر از کشورهای چون افغانستان و عراق است. میزان و سطح سواد زنان در آموزش عالی، تعداد محققان، تعداد بالای حقوقدانان، پزشکان، روزنامه‌نگاران و نویسندگان زن ایرانی کمتر از برخی کشورهای توسعه یافته نیست، اما به نسبت این همه پتانسیل موقعیت‌های سیاسی و مدیریتی و نیز نهضت‌سازی برای زنان در جامعه ما بسیار ضعیف بوده که عامل آن سیاست‌ها و قوانین محدود کننده است. بنابراین توجه و اصلاح همزمان این دو مقوله بسیار مهم و اساسی است. با ایجاد تشکله‌ها و سازمان‌هایی که به ایجاد یک سامانه منسجم و بیانگر خواسته‌ها کنند می‌توانیم دستگاه حاکمیت را نسبت به مطالبات منعطف‌تر نماییم و قطعاً هزینه‌هایی که در این راه پرداخته می‌شود بسیار قابل تحمل‌تر از حرکت‌های رادیکالی و دارای آینده مبهم می‌باشد.

فعالان حقوق زنان معتقدند فارغ از رویکرد دولت‌ها بستریهای اجتماعی و فرهنگی کشور برای رسیدن زنان به مطالباتشان مهیا نیست، این گره چگونه قابل باز شدن است و تجربیات دیگر کشورها در این باره چگونه است؟

همانطور که قبلاً گفته شد توجه به اصلاح یک رویکرد نباید باعث تخلف از دیگری شود، اما به نظر تقویت نهادهای فرهنگی می‌تواند سیاست‌گذاران را به انقیاد در برابر مطالبات زنان وادار نماید. به عبارت دیگر اولویت دادن به تغییر ساختار سیاسی برای اصلاح سیاست‌ها، ممکن است در کوتاه‌مدت نتیجه‌بخش باشد. اما به همان سرعت هم قابل برگشت و استحاله شدن است، اما انتخاب رویکرد اصلاح فرهنگ راهی بی‌بازگشت و پایدار خواهد بود. در این رابطه می‌توان از تجارب کشوری چون جمهوری‌های آسیای میانه، ترکیه و لبنان که با ایدئولوژی‌های دینی و اسلامی حاکم بر جامعه توانسته‌اند با ارتقای سطح آگاهی‌ها و حقوق مدنی به‌ویژه مرتبط با جامعه زنان، احقاق حقوق را به عنوان یک سکوی غیرقابل انکار قرار دهند و سیاست‌گذاران را متعهد به اجرای آن‌ها

موقعیت زنان تحصیل کرده در ایران

بیم ها و امیدها



زهرا زلی

• نرخ فعالیت زنان دارای تحصیلات عالی ۳۵ درصد، نرخ فعالیت مردان با تحصیلات عالی ۵۶ درصد است

• نرخ بیکاری مردان با تحصیلات عالی ۱۲/۳ درصد و زنان با تحصیلات عالی ۳۵ درصد است.

بالارفتن سطح تحصیلات زنان و پیامد های آن

امروزه یکی از مهمترین مباحث در حوزه مسایل زنان، مسئله تحصیلات و حضور آنان در عرصه های اجتماعی و اقتصادی از جمله نقش و حضور زنان در بازار کار است. در ایران با توسعه آموزش عالی در سال های پیش و پس از انقلاب و گسترش دانشگاه ها و فضاهای آموزشی و به موازات آن ارتقای فرهنگ عمومی جامعه و توجه بیشتر به حقوق زنان و دختران، امکان بیشتری برای حضور دختران در دانشگاه ها پدید آمده است. با این حال و با توجه به پیشرفت هایی که در این خصوص پدید آمده، وجود نابرابری های جنسیتی در عرصه های مختلف از جمله آموزش از مهمترین چالش های پیش روی کشورهای در حال توسعه از جمله ایران محسوب می شود. نابرابری های جنسیتی نه تنها دارای آثار سوء بر زنان و دختران است بلکه منجر به آسیب رساندن به کل افراد جامعه می شود. به عبارت دیگر نابرابری های جنسیتی دارای اثر منفی بر توسعه انسانی و ارتقای کیفیت نیروی انسانی است [۱].

از این رو توجه به موضوع نابرابری های جنسیتی و جنبه های مختلف آن در حوزه های نظیر آموزش، بهداشت، دستمزد و اشتغال برای اقتصاد دانان از اهمیت بالایی برخوردار است. در این میان، افزایش حضور زنان و دختران در دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی و تمایل زنان به داشتن تحصیلات عالی و رشد قابل توجه دانش آموختگان دختر دانشگاه ها در کشور، به عنوان چالشی در رابطه با بازار کار و مباحث اشتغال، بیکاری و دستمزد مطرح است. (به نقل از اخبار توسعه بانک جهانی)

علل روی آوردن زنان به تحصیلات عالی دانشگاهی

در جامعه کنونی ایران، علل ساختاری و فردی فراوانی را

زنان تحصیل کرده طیف پرننگی از جامعه امروز ایران را تشکیل می دهند و به نمادی از تغییر باورها و ارزش ها فرهنگی تبدیل شده اند. اگرچه روند وارد ساختن زنان در فرایند آموزش و تحصیلات عالی قبل از انقلاب آغاز شده بود اما شکی نیست که پس از پیروزی انقلاب به دلیل اعتماد گسترده مردم به نظام و سیستم آموزشی کشور بویژه به لحاظ محتوی، مناسبات و تاکیدهای پذیرفته دینی مبنی بر سواد آموزی زنان و مردان به مثابه یک ارزش اعتقادی موجب هجوم و اقبال زنان به تحصیلات گردید. همچنین نیاز به تفکیک های شغلی که در امری مانند پزشکی، آموزش و پرورش ابتدایی تا دوره دبیرستان، خرید و... ضمن ایجاد بازار کار سیستم آموزشی را برای پذیرش زنان تحصیل کرده از عزم و اراده جدی تری برخوردار ساخت. با این حال نظام آموزشی اگرچه همچنان درهای خود را به روی زنان برای تحصیل باز نگاه داشته است. در این میان برخوردهای سلیقه ای مانند محدودیت های مقطعی در پذیرش جنسیتی برخی رشته ها در مراکز دانشگاهی و تفکیک جنسیتی دروس و... مانع جدی برای اقبال زنان به تحصیلات پدید نیآورده است. با این وجود به نظر می رسد افزایش تعداد زنان تحصیل کرده که در آغاز رویکردی به جنبه عمومی تحصیل و تامین برخی نیازهای عمومی جامعه زنان با هدف تفکیک پذیر کردن مشاغل داشت اکنون در حوزه های گوناگون خود، تبدیل به یک چالش شده است و نیازمند مدیریت و برنامه ریزی همه جانبه ای است. بازخوانی مداوم این موضوع، مهیا کننده بستری است که علاوه بر مسئولان، احاد جامعه و بویژه مراکز علمی شرایط بهینه ای را برای حضور زنان در عرصه های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی و سیاسی فراهم می کند.

طبیعی است زمینه های حقوقی هر یک از حوزه های چالشی فوق یکسان نیست و در مواردی نیازمند آگاهی بخشی های فکری و نظری بیشتری است.

گزارش مستند از تحصیلات زنان و آمار اشتغال آنان

بر طبق گزارش صدروزه دفتر معاونت زنان ریاست جمهوری (خرداد ۱۳۹۳) آخرین آمارها نسبت به موقعیت زنان تحصیل کرده به شرح زیر است:

- براساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ تعداد جمعیت زنان ۳۷ میلیون و ۲۴۴ هزار نفر می باشد معادل ۴۹/۵۶ درصد کل جمعیت است.
- زنان باسواد ۸۱/۰۵ در مقایسه با مردان ۸۸/۳۹
- زنان دارای تحصیلات عالی ۱۸/۴۵ درصد زنان باسواد، علیرغم ورود ۶۰ درصدی دختران به مراکز آموزش عالی
- زنان فعال عرصه اقتصادی ۱۲/۶ درصد در مقایسه با مردان ۶۰/۷

مشارکت توده‌ای زنان در عرصه‌های مختلف سیاسی چون اعتصابات، راه پیمایی‌ها، تظاهرات، انتخابات، یکی از پارامترهای مهم در توسعه یافتگی سیاسی کشور محسوب می‌شود، اما مشارکت نخبگان زن در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها با رشد بطئی و کندی همراه بوده است. کاهش تعداد زنان در مجلس شورای اسلامی (در مجلس اول تا سوم از کل نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۴ نفر زن بودند، در مجلس چهارم ۹ کرسی به زنان اختصاص یافت، در مجلس پنجم ۱۴ نفر، در مجلس ششم و هفتم ۱۳ نماینده زن در مجلس شورای اسلامی حضور داشتند و در مجلس هشتم ۸ نفر و مجلس نهم نیز ۹ کرسی به زنان اختصاص پیدا کرد و در انتخابات شوراها با وجود رشد دو برابری تعداد کاندیداهای زن، تعداد اعضای زن شوراها به ۱/۵ درصد رسیده است. لذا پائین بودن سهم زنان در سطوح عالی تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی بخصوص در مدیریت‌های کلان و شوراهای عالی و مجلس از مسائل مهم و ضعف‌های اساسی مدیریت کشور است.

۳- گرچه افزایش سواد و رشد دانش‌آموختگی زنان به عنوان یکی از شاخص‌های توسعه، هدف برنامه‌ریزان بوده و دارای پیامدهایی چون کاهش نرخ باروری، افزایش شاخص‌های بهداشتی، تقویت حس امنیت و اعتماد به نفس در زنان و بهبود پیشرفت تحصیلی فرزندان است، اما با کاهش جمعیت غیرفعال اقتصادی و در نتیجه افزایش تقاضای کار و در نتیجه بالا رفتن نرخ بیکاری زنان همراه خواهد بود که در صورت عدم پاسخ گویی مناسب به این نیاز اجتماعی و ضرورت ملی که مطالبه‌های جدی است باید منتظر ناهنجاری‌های اجتماعی بود.

۴- بهبود شرایط بهداشتی بعد از انقلاب و افزایش سن امید به زندگی زنان (۷۴ سال)، به همراه کاهش نرخ باروری، نیازمند توجه بیشتر سیاست‌گذاران، به نیازهای مالی و بهداشتی جمعیت سالمند، شامل سازوکارهای بازنشستگی افراد مسن، اصلاح نظام مستمری‌های بازنشستگی، بازنگری در مراقبت‌های بهداشتی، برنامه‌های بلند مدت بهداشت و شکل دادن به سیستم‌های حمایتی در جامعه با توجه به اثرات متفاوتی که پیر شدن جمعیت بر روی زنان و مردان دارد، می‌باشد. این تفاوت‌ها عبارتند از: بالاتر بودن تعداد زنان ۶۰ ساله و بیشتر، نیازمندی مالی بیشتر زنان با توجه به نفقه‌بگری بودن آنان، معلولیت و ناتوانی بیشتر زنان مسن و فقر زنان.

۵- توجه به امر ورزش و تربیت بدنی زنان پیشرفت نسبتاً خوبی را در طی سال‌های اخیر به خصوص در دوره‌ی اصلاحات داشته است. توسعه‌ی ورزش همگانی زنان، رشد تعداد انجمن‌های ورزشی زنان (۲۲/۶ درصد)، هیأت‌های ورزشی (۳۱/۶ درصد)، مکان‌های ورزشی و مربیان ورزشی (۱۸ درصد) و حضور زنان در عرصه‌ی مسابقات بین‌المللی تا حدی حاکی از این مهم است، اما وجود انگاره‌های غلط در این زمینه و فاصله‌ی زیاد بین نیازها و امکانات موجود که نتیجه‌ی اجتماعی‌تر شدن زنان و حضور فزاینده‌ی آنان در عرصه‌ی اجتماع است، یکی از مطالبات جدی و اساسی زنان بشمار می‌رود.

۶- اصلاح قوانین و مقررات مربوط به زنان، با توجه به نیازهای جدید آنان و مقتضیات زمان از امور ضروری نظام سیاسی بعد از انقلاب بوده است که متأسفانه مغفول واقع شده است. توجه خاص به فقه زنان و بکارگیری دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد و استنباط احکام جدید و مستحدثه و توجه به تغییرات موضوعی در امور زنان که خود بخود تغییر حکم را می‌طلبد، امری است که باید بدان پرداخت. تلاش‌های صورت گرفته در دوره‌ی اصلاحات جهت بازنگری و اصلاح قوانین و مقررات مربوط به زنان در چارچوب طرح نظام جامع حقوقی و قضایی زنان که منجر به تهیه‌ی لایحه‌ی با ۶۰ ماده در این زمینه شد، همچنان در بایگانی کمیسیون لوایح دولت خاک می‌خورد و نتیجه‌ی تلاش‌های علمی و تحقیقاتی سه ساله‌ی جمعی از محققین و مدرسین حوزه و دانشگاه‌ها دستخوش بی‌مهری دولت مپرووز گردیده است.

۸- نابرابری درآمد، بیکاری و تعمیم سطوح فقر در میان آسیب‌پذیرترین و به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ترین اقشار، خصوصاً زنان سرپرست خانواده بدسرپرست و خودسرپرست، وجود نابرابری‌ها و ناهمگونی‌های جنسیتی در امر مشارکت اقتصادی، توزیع نابرابر کار بی‌مزد بین زنان و مردان، ناکافی بودن حمایت‌های فنی و مالی از فعالیت‌های کارآفرینی زنان و عدم دسترسی به سرمایه، از جمله موانع موجود در راه توانمند شدن اقتصادی زنان است که زنده شدن فقر را تشدید کرده است.

۹- افزایش تعداد زنان با تحصیلات عالی از یک سو و پایین بودن نرخ مشارکت اقتصادی این گروه از سوی دیگر، منجر به ایجاد دوگانگی منزلتی، عدم بازدهی مناسب منابع انسانی و اتلاف سرمایه‌گذاری‌های انجام شده بر روی نیروی انسانی خواهد بود. همچنین، علیرغم افزایش نرخ مشارکت اقتصادی زنان از ۹/۱ درصد تا ۱۸/۷ درصد هنوز این نرخ در مقایسه با کشورهای در حال توسعه در سطح پائین‌تری قرار دارد که این امر نشان دهنده‌ی فراهم نبودن شرایط مناسب جهت تحقق رشد مشارکت اقتصادی زنان است.

۱۰- پذیرش رو به رشدی در سطح جامعه در ارتباط با مشارکت زنان در قدرت و تصمیم‌گیری و وجود آمده است، لذا تقویت دستگاه‌های ملی به عنوان ابزاری در جهت تضمین پیشرفت و نهادینه‌سازی امر مشارکت زنان با تأکید بر تحکیم بنیان خانواده و

برای ورود زنان به دانشگاه و ادامه تحصیل در سطوح عالی بر می‌شمرند. می‌توان برخی علل ساختاری را همانند تورم، مصرفی شدن خانواده، رشد تبلیغات و کالاهای مصرفی، جهانی شدن، گسترش ارتباطات و... در تمایل زنان برای ورود به دانشگاه و پس از آن جامعه برشمرد؛ در حالی که دلایل فردی را می‌توان به استقلال‌طلبی، رشد فردی، کسب درآمد، حضور فعال در جامعه و به طور کلی دستیابی به منابع قدرت و ثروت ذکر کرد.

آمارهای مربوط به نرخ ثبت نام در مقاطع مختلف تحصیلی (به استثناء ثبت نام دوره ابتدایی) نشان می‌دهد که از سال‌های ۱۳۷۰ به بعد، حرکت رو به رشدی جهت کسب مدارج بالای تحصیلی در زنان جامعه آغاز گردیده و کاهش فاصله قابلیت‌های علمی زنان و مردان نشان‌گر شرایط فرهنگی مناسب برای رفع تبعیض علیه دختران و زنان می‌باشد؛ در اولین آزمون سراسری که بعد از انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۲ برگزار شد از مجموع ۳۱۲ هزار و ۶۸۵ نفر شرکت کننده، ۱۳۱ هزار و ۴۲۷ نفر زن و ۱۵۱ هزار و ۲۵۸ هزار نفر مرد بودند.

با این وجود به نظر می‌رسد از میان پیامدهای منفی افزایش تحصیلات زنان (۱- به تعویق افتادن ازدواج و فرزندآوری، ۲- بالا رفتن توقعات از شریک زندگی ۳- اولویت یافتن کار و تحصیل به جای زندگی خانوادگی) سومین آسیب از اهمیت بیشتری برخوردار باشد. در حقیقت اگرچه برخی تک‌فرزندی و تجرد قطعی را از پیامدهای منفی بالا رفتن توقعات از شریک زندگی و به تعویق افتادن ازدواج و فرزندآوری می‌دانند، (خبرگزاری مهر؛ ۱۳۹۰/۴/۱۲) اما اولویت یافتن کار و تحصیل به جای زندگی خانوادگی، هم در میان عموم و هم بین متخصصین، بیشترین نگرانی‌ها را ایجاد کرده و مهم‌ترین آسیب تلقی می‌شود. بر اساس یافته‌های بسیاری از پژوهش‌های تجربی هنوز مهم‌ترین عامل در تعیین میزان رضایت زنان از زندگی، کیفیت زندگی خانوادگی ایشان است و نه موفقیت‌های شغلی و اجتماعی‌شان. ضمن آنکه بالا رفتن تحصیلات، مزیت‌های زیادی برای زنان و خانواده‌شان به همراه دارد. چرا که همزمان با دستیابی زنان به مدارج تحصیلی بالاتر، استقلال و هویت اجتماعی ایشان نیز تقویت شده و مهارت‌های آنان در بسیاری از زمینه‌ها بهبود می‌یابد. تحقیقات اخیر نشان می‌دهد میزان تحصیلات زنان بسیار بیشتر از تحصیلات مردان بر روی کیفیت زندگی مشترک مؤثر است. بر اساس مطالعه‌ای که از سال ۱۹۹۰ به مدت ۱۳ سال و بر روی بیش از ۱۵ میلیون سوئدی به اجرا درآمد، مشخص شد مردانی که با زنان دارای تحصیلات دبیرستانی ازدواج می‌کنند نسبت به مردانی که با زنان دارای تحصیلات دانشگاهی ازدواج می‌کنند با احتمال ۲۵ درصد بیشتر دچار مرگ زودرس خواهند شد. همچنین در تحقیق دیگری که توسط دانشگاه ملی استرالیا به انجام رسیده است مشخص شد به ازای هر سالی که به تحصیلات زنان اضافه می‌شود میزان رضایت و شادی همسرانشان از زندگی مشترک نزدیک به ۸ درصد افزایش می‌یابد.

۳- سهم ناچیز زنان در بهرمندی از فرصت‌های شغلی
۱- افزایش نسبت ورود دختران به دانشگاه‌ها (۶۴ درصد)، رشد پوشش تحصیلی دختران تا (۹۷ درصد) و توسعه‌ی باسوادای زنان (۸۱ درصد)، افزایش شمار دانش‌آموختگان دانشگاهی جویای کار، افزایش فشار برای تغییر پندارهای موجود اجتماعی و فرهنگی جامعه و تلاش بیشتر برای ورود به عرصه‌ی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری را به دنبال داشته است

۲- در زمینه‌ی مشارکت سیاسی زنان، رشد چشمگیر

مهمترین عامل در تعیین میزان رضایت زنان از زندگی، کیفیت زندگی خانوادگی ایشان است و نه موفقیت‌های شغلی و اجتماعی‌شان

موقعیت زنان ۳۵ سال بعد از انقلاب



در سه دهه اخیر ضرورت حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی؛ سیاسی و اقتصادی روشن‌تر شده است. در بسیاری از کشورهای جهان زنان پا به پای مردان وارد این عرصه‌ها شده‌اند. در انقلاب اسلامی و پس از آن اهمیت نقش زنان بیش از گذشته برجسته شد. نقش آنان در انقلاب اسلامی و حضور آنان در شوراها و نهادهای مدنی و سیاسی فعال گردید.

بی تردید رشد سریع تکنولوژی‌های ارتباطی از عوامل آگاهی زنان از دستاوردهای زنان سایر جوامع و در نتیجه افزایش انتظارات آن‌هاست. تغییر و تحول همه جوامع بشری ارتباط مستقیم با زنان دارد. اکثر جوامع جهان همچنان مردسالار هستند و عرصه‌های قدرت در همه جوامع مردانه است سهم نهایی زنان از حضور در این عرصه‌ها ناچیز است. بر این اساس مطالبات زنان در جامعه ایران را می‌توان:

۱. محتوای قانون مدنی یکی از مشکلات مبرم زنان ایرانی است. این قانون که ۸۰ سال پیش تنظیم شده با نیازهای امروز زنان ایران بیگانه است. تلاش برای به خانه برگرداندن زنان تلاشی برای نادیده گرفتن خواسته‌های بر حق زنان است (اصلاح قوانین به ویژه قانون مدنی از دیدگاه حمایتی و خود توانمندی زنان).

۲. بر اساس موازین اسلامی فقه شیعه حقوق انسانی زنان و مردان برابر است هر چند نقش‌های آن‌ها تفاوت دارد و این تفاوت در طول تاریخ دگرگون می‌شود پاسخ این تحول را اجتهاد می‌دهد، اما نارسایی‌های قانونی بر دوش زنانی گذاشته می‌شود که خواهان دگرگونی این قوانین هستند در حالی که به جای این برخورد باید به مطالبات توجه شود.

۳. جامعه‌ای که قرن‌ها تحت سیطره فرهنگ مردسالار بوده‌است به سادگی تغییر رفتار نمی‌دهد این خواسته‌ها را در دوران انقلاب امام خمینی از زبان زن ایرانی عنوان کرد و زنان را پیشگامان نهضت نامید. زنان ایرانی برای بهبود وضعیت خود تلاش‌هایی کرده‌اند باید به متن مطالبات بیشتر توجه کرد و با سناریوهای سیاسی با مطالبات برخورد نکرد؛ بلکه باید مطالبات از مجرای قانونی پیگیری شود. (تغییر رابطه قدرت مردان و زنان از امریت به اجماع)

۴. زنان فعال در جنبش زنان به دنبال یافتن مسیری برای دفاع از حقوق زنانی هستند که شاید بسیاری توان بیان خواسته‌های خود را ندارند زنی که شاهد سوءاستفاده همسرش از فرزندانش است و نهاد قانونی از او دفاع نمی‌کند تا در نهایت خودش مرد را نابود می‌کند چرا باید محکوم به اعدام شود؟ مهم این است که اگر با مطالبات زنان برخورد انسانی صورت گیرد بسیاری از تنش‌ها کاهش می‌یابد.

۵. مشکلات زیادی که زنان در کشورمان دارند از مشکلات سایر کشورها متمایز نیست و این مشکلات منحصر به ایران نمی‌باشد. این تصور وجود دارد اگر همکاری بین کشورهای اسلامی و غیر اسلامی وجود داشته باشد امکان دسترسی به موفقیت فراهم خواهد آمد (ایجاد فرصت‌ها و امکانات لازم در زمینه‌های علمی، فرهنگی و اعتقادی به منظور حضور موثر در مجامع بین‌المللی).

۶. زنان در عرصه قدرت و تصمیم‌گیری‌های سیاسی سهم ناچیزی دارند و تقویت تأثیرگذاری و مشارکت سیاسی زنان لازم است. ۷. بر طبق قانون اساسی دولت باید نقش حمایتی فعال در دفاع از زنان ایفا کند، اما به نام اجرای قانون برنامه، مهد کودک‌ها تعطیل می‌شود تا زنان ناچار از رها کردن شغل خود شوند و یا در راستای طرح جمعیت و تعالی خانواده زنان ترغیب به خانه‌نشینی می‌شوند.

۸. مراجع ما تا چه اندازه از مشکلات زنان آگاهی دارند؟ چه قدر ظلم و تبعیض به نام دین به آنان منتقل می‌شود وقتی مردی به خاطر بوالهوسی زن دیگری اختیار می‌کند در حالی که زن اول هیچ مشکلی نداشته است. این نوع احکام فقط تجویزهای خاصی است برای موارد خاص و بسیاری از علما ازدواج موقت را گامی برای رسیدن به ازدواج دائم می‌دانند.

۹. فجایی که در جامعه و به خصوص به بخشی از زنان اعمال می‌شود تا چه اندازه منتشر می‌شود؟ تا چه اندازه نگاه کارشناسی نسبت به مسایل زنان وجود دارد شواهد نشان می‌دهد مسایل زنان چندان جدی گرفته نشده است، وجود نهادهای امور زنان ضروری است. باید افراد متخصص و اهل تحقیق به کار در حوزه زنان گمارده شوند.

۱۰. الحاق ایران به کنوانسیون سیدا (رفع هر گونه تبعیض علیه زنان) از جمله مسائلی است که در مورد آن بحث‌های جدی شکل گرفته. قبلاً الحاق با قرارداد شرط‌هایی مطرح بوده است. ما پیش از این به کنوانسیون حقوق مدنی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، منشور سازمان ملل و کنوانسیون حقوق کودک پیوستیم و در مورد کنوانسیون سیدا با دو شرط در موارد مخالف با شرع و عدم ارجاع دعاوی خود به دادگاه‌های بین‌المللی قصد پیوستن داشتیم. اساس این کنوانسیون رافع تبعیض است و برخی افراد تصور می‌کنند پیوستن به کنوانسیون یعنی پذیرش هنجارها و ارزش‌های کشورهای دیگر قانون اساسی هم دولت را موظف کرده که تبعیض علیه شهروندان را رفع کند، الحاق به کنوانسیون فرصتی است تا تبلیغات منفی علیه خود را کاهش دهیم.

۱۱. توانمند گزینی و شایسته‌سالاری در اعطای مسئولیت‌ها به‌ویژه شناسایی توانایی‌های علمی، مدیریتی، حرفه‌ای و فنی زنان و زنان توانمند در عرصه‌های مدیریت ارشد. (۳)

منابع:

۱. گزارش صدروزه معاونت ریاست جمهوری مرکز امور زنان و خانواده
۲. کولایی، الهه، ۱۳۸۶، روزنامه شرق ۱۷ تیرماه، ص جامعه
۳. آکوچکیان، احمد، پیش‌نویس منشور جایگاه زن در فرآیند توسعه کشور

تحقق عدالت جنسیتی امری ضروری به نظر می‌رسد. اصلاح ساختاری این دستگاه‌ها به‌همراه داشتن استراتژی روشن و برنامه‌ی جامع و دقیق امری مهم است که نباید از آن غفلت کرد.

۱۱- تحولات اجتماعی منجر به تغییر کارکرد نهاد خانواده و تغییر نقش‌های اعضای خانواده گردیده است. افزایش سطح سواد و تحصیلات زنان، بالا رفتن میانگین سن ازدواج دختران به ۲۳ سال، کاهش تمایل به ازدواج در این جوانان، توسعه‌ی فضاهای ارتباطی و عاطفی افراد در جامعه، تغییر در مطالبات و خواسته‌های زنان در اثر افزایش آگاهی‌های آنان از حقوق و تکالیف خود، میزان پایبندی مردان به سنت‌های مستحکم خانوادگی و نقش سنتی زن در خانواده، ناکافی بودن قوانین و مقررات به خصوص قوانین مدنی و حقوق زوجین از جمله عواملی است که منجر به رشد آمار طلاق در جامعه‌ی در حال گذار امروزی شده است. نرخ طلاق طبق آخرین آمار ۹/۵ است و در شهری مثل تهران از هر ۴ ازدواج یکی منجر به طلاق می‌شود. طولانی بودن دوران رسیدگی به دعاوی و ناکارآمد بودن سیستم قضائی در دفاع از حقوق و زنان و وضعیت سیستم حمایتی از زنان مطلقه و بیوه موجب بروز ناهنجاری اجتماعی در جامعه گردیده است

در آخرین گزارش دبیرکل در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، خاطر نشان شده است که پیشرفت‌های شگرفی در آموزش زنان و سلامت زنان در ایران حاصل شده است. نرخ باسوادی در میان دختران و زنان ۱۵ تا ۲۴ ساله، در مقایسه با مردان، از ۹۶٫۱ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۹۹٫۲ درصد در سال ۲۰۱۲ افزایش یافته است. همچنین میزان آموزش دختران و پسران در مقطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان، از ۷۹٫۲ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۹۸ درصد در سال ۲۰۱۲ افزایش یافته است. در ادامه اشاره کرد که مشارکت اقتصادی زنان در کشور ایران کاهش یافته است. فقط ۱۴٫۵ درصد از جمعیت زنان، به لحاظ اقتصادی فعال هستند. چارچوب جهانی اقتصاد، در گزارش «شکاف جنسیتی جهانی» در سال ۲۰۱۳ «خاطر نشان کرده است که بر طبق آمارهای ارائه شده در سال ۲۰۱۳، جایگاه جمهوری اسلامی ایران به جهت میزان مشارکت سیاسی زنان، از مجموع ۱۳۶ کشور، جایگاه ۱۳۰ ام است که از سال گذشته، سه رتبه کاهش پیدا کرده است.

بر طبق این گزارش، دولت جمهوری اسلامی ایران، پایین‌ترین مشارکت زنان در نیروی کار و پایین‌ترین میزان درآمد برای زنان را در میان کشورهای منطقه به خود اختصاص داده است. دبیرکل از دولت ایران درخواست کرده است که قوانین و رویه‌هایی در جهت ارتقای مشارکت زنان در زندگی سیاسی، عمومی، اقتصادی و حرفه‌ای اتخاذ نماید.

با این همه، فقدان حضور زنان در کابینه جدید دولت ایران به عنوان یک نکته منفی قلمداد شده و این فقدان منجر به تضعیف مشارکت زنان در سطوح تصمیم‌سازی، عالی دانسته شده است.

Report of the Secretary-General on the situation of human rights in the Islamic Republic of Ira, A/HRC/25/26, April 2014

گزارش هیأت اعزامی موسسه اسلامی زنان از اجلاس پنجاه و هشتم کمیسیون مقام زن در نیویورک ۱۰ - ۲۱ مارس ۲۰۱۴ (۱۹ اسفند ۹۲ تا اول فروردین ۹۳)

۱- برگزاری جلسات متعددی درباره حقوق زنان و برابری جنسیتی و بحث و بررسی کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان،
۲- شرکت در سمینارها و کنفرانس‌های بین‌المللی درباره زنان و محورهای پکن و پکن + ۵ و پکن + ۱۰ و انتشار دستاوردهای این جلسات در نشریه پیام هاجر و ارائه آنها از طریق مصاحبه و بولتن و غیره
۳- فراهم کردن امکانات لازم برای ادامه تحصیل دختران از جمله سرویس و خوابگاه در بعضی روستاها با درخواست و مذاکره با اداره آموزش و پرورش منطقه،
۴- کمک مالی در حد امکانات موسسه به خانواده‌های ساکن در روستایی در جنوب داراب، واقع در جنوب ایران بنام قلاتویه، و تهیه امکانات دارویی برای کودکان و قرار دادن آن در اختیار خانه بهداشت روستا، ارائه بعضی از تجهیزات پزشکی مورد نیاز بیمارستانی در شهرستان داراب
۵- شرکت در کنفرانس آگوست- سپتامبر ۲۰۰۲ ژوهانسبورگ در رابطه با دسترسی پایدار به آب آشامیدنی سالم،
۶- اجرای طرحی در دشت کنار جنوب داراب، در راستای حفظ محیط زیست، از طریق آموزش بخاطر کاهش تهدیدات حیات وحش، با کمک جوامع محلی که در همان روستا تشکیل شده بود،
۷- اقدام به آموزش‌های محیط زیستی و ایجاد حساسیت در بین اعضای جوامع محلی روستا، به طوری که روستائیان خود اقدام به حفاظت از محیط زیست و گونه‌های نادر بنمایند.
۸- پیشنهاد پروژه ی بهره‌برداري بيهينه از آب چشمه‌های همان منطقه به سازمان جهاد و کشاورزی،
۹- تشکیل تعاونی جهت تولید فراورده‌های خرما به نام تعاونی نخل نشان،
۱۰- اقدام به اصلاح و تعویض لوله کشتی آب روستائیان در همان منطقه برای دستیابی به آب پاک و مطلوب آشامیدنی با کمک‌های مردمی،
۱۱- اقدام به آموزش‌های مربوط به تفکیک زباله و خارج کردن آن از محیط زندگی روستائیان برای حفظ و پاکیزگی محیط زیست،
۱۲- شرکت در نشست‌های کمیسیون حقوق بشر و شورای عالی حقوق بشر و ارائه بیانیه‌های کتبی و شفاهی،
این میزگرد با پاسخ به سوالات شرکت‌کنندگان ادامه پیدا کرد. افرادی از کشورهای مختلف از جمله سوئیس، کلمبیا، قطر، آمریکا، هند و ... در جلسه حضور داشتند.

اجلاس حاشیه‌ای پنجاه و هشتمین نشست کمیسیون مقام زن
۱۳۵ جلسه در حاشیه اجلاس پنجاه و هشتم در سازمان ملل برگزار شد و بالغ بر ۳۰۰ جلسه توسط کمیته NGO ها تشکیل گردید. از جمله موضوعات مطرح شده در حاشیه‌های این اجلاس؛ «سلامت، حق جنسی و باروری»، «پایان دادن به خشونت علیه زنان و دختران»، «دسترسی برابر به آموزش و پرورش و حق تحصیل دختران و زنان»، «قاچاق زنان»، «تقش مردان و پسران در کمک به دستیابی به اهداف برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان»، «مشکلات زنان آفریقایی»، و ... بود. با آرزوی برطرف شدن تمامی موانع موجود جهت دستیابی به اهداف پیش رو و حضور پررنگ و مؤثر سازمان‌های مردم نهاد کشورمان.

کمیسیون مقام زن ملل متحد، نهادی وابسته به شورای اقتصادی - اجتماعی ملل متحد (اکوسوک) است که مسئولیت نظارت بر اقدامات انجام شده در راستای حقوق زنان، برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان را به عهده دارد. این نهاد هر ساله در ماه مارس اجلاسی را در مقر سازمان ملل در شهر نیویورک برگزار می‌کند. موضوعات هر اجلاس طی نشست سال قبل تعیین می‌شود. موضوعات تعیین شده برای اجلاس ۲۰۱۴ از این قرار بوده است:
- اولویت اجلاس پنجاه و هشتم: چالش‌ها و دستاوردها در اجرای اهداف توسعه هزاره برای زنان و دختران
- موضوع مورد بررسی، دسترسی و مشارکت زنان و دختران به آموزش و پرورش، علم و فن-آوری، همچنین ارتقاء دسترسی برابر زنان به اشتغال کامل و کار شایسته و مناسب (توافقنامه اجلاس پنجاه و پنجم)
- مسائل پیش رو، دسترسی زنان به منابع مولد
این اجلاس در سه بخش تشکیل می‌شود:
بخش اول: جلسات رسمی؛ که با حضور نمایندگان رسمی دولت‌ها و نمایندگان نهادهای ملل متحد برگزار می‌شود.
بخش دوم: رویدادهای جانبی؛ که در حاشیه اجلاس تشکیل می‌گردد و علاوه بر نمایندگان دولت‌ها و نهادهای ملل متحد، نمایندگان سازمان‌های غیردولتی (NGOS) هم بعنوان ناظر شرکت می‌کنند.
بخش سوم: رویدادهای موازی؛ که توسط سازمان‌های مردم‌نهاد در حاشیه اجلاس و خارج از مقر اصلی سازمان ملل برگزار می‌شود.
نشست امسال از ۱۰ تا ۲۱ مارس ۲۰۱۴ (مطابق با ۱۹ اسفند ۹۲ تا ۱ فروردین ۹۳) برگزار شد و در پایان مطابق روال هر سال، نمایندگان دولت‌های شرکت‌کننده نتایج اجلاس را بصورت توافقنامه ای که در ۴۴ بند تنظیم شده بود را تصویب نمودند. در این توافقنامه این کمیسیون از دولت‌ها، سازمان‌های مربوطه از نظام ملل متحد، سازمانهای ملی، منطقه ای و بین‌المللی می‌خواهد با کمک و دعوت از جامعه مدنی از جمله سازمان‌های غیر دولتی، بخش خصوصی، سازمان‌های کارفرما، اتحادیه‌های کاری، رسانه‌ها و دیگر ناظران مربوطه، اقدامات زیر را انجام دهند.
- تحقق برخورداری کامل زنان و دختران از حقوق بشر
- تحکیم محیط مناسب برای برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان
- پیشینه سازی سرمایه گذاری در برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان
- تقویت شواهد پایه برای برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان
- اطمینان از مشارکت و رهبری زنان در تمام سطوح و تقویت مسئولیت‌پذیری
هیأت اعزامی موسسه اسلامی زنان علاوه بر ارائه یک بیانیه کتبی در موعد مقرر، میزگردی با عنوان
زنان ایران: «دست آوردها و مسائل پیش رو» در روز ۲۰ مارس مطابق با ۲۹ اسفند در حاشیه این اجلاس برگزار کرد. هدف از این نشست ارائه گزارشی از اقدامات و تلاش‌های زنان ایران از جمله موسسه اسلامی زنان، در راه تحقق اهداف توسعه هزاره بود. این پتل از طرف شرکت‌کنندگان اجلاس مورد استقبال قرار گرفت و در ضمن نماینده هیئت اعزامی به موارد انجام شده توسط موسسه مذکور اشاره کرد:

سیاست



سعيد حجاریان را به عنوان یکی از مغزهای متفکر اصلاحات می‌شناسند، مغزی که در دو آوردگاه سال‌های نخستین انقلاب اسلامی و مدتی کوتاه پس از روی کار آمدن دولت برآمده از دوم خرداد هدف گلوله شب کوران قرار گرفت و بسیاری از دشمنان اصلاح‌طلبی هنوز هم هر شکلی از حمله به اصلاحات را با لعن و نفرین او آغاز می‌کنند. البته به قول عزیزی جواب این که چرا با او چنین می‌کنند دشوار نیست و درکش آسان است، دشمنش هستند چون هنوز می‌اندیشد و سعید حجاریان چون می‌اندیشد خصم آن‌هاست. او جزو مشاوران ارشد خاتمی در دولت اصلاحات بود و در طول دوران سیاست‌ورزی خود تا به امروز با رویکردی خردورانه تمامی فراز و نشیب‌های سیاسی اجتماعی را نقد و بررسی کرده و در دوران جدید اولویت اصلی اصلاح‌طلبان را تاکید بر سازماندهی اجتماعی و استفاده از فرصت‌های آتی می‌داند.

سعید حجاریان در گفت‌وگو با پیام ابراهیم: واکاوی موانع و راهبردهای اصلاحات

رابطه اصلاحات و اعتدال رابطه اتحاد و انتقاد است

بگوییم نواصلاح‌طلبی چرا که در این صورت باید بگوییم اصلاح‌طلبی نو مشروطه خواهی است که معنا ندارد و نمی‌شود این طور گفت. اما اصلاح‌طلبی به چه خاطر نو بود؟ به این خاطر که شعارهای مشروطه‌خواهی الیتستی بود. اصلاً جنبش مشروطه خواهی الیتستی بود، عدل مظفر یا همان عدل شاهانه مبتنی بر حکم شاهی بود. اما اصلاح‌طلبی دارای ویژگی‌هایی بود که محل تفاوت آن با مشروطه خواهی است، از آن جمله می‌توان به چند نمونه اشاره کرد:

- ۱- این که اصلاحات از الیگارش‌ی در آمد و با توده همراه شد و جنبشی مردمی بود
- ۲- شعارهای جدید و مدنی طرح شد، مثل شعار جامعه مدنی
- ۳- نوسازی سیاسی و توسعه سیاسی مطرح شد چرا که

پس از دوم خرداد ۷۶ تا به امروز تعاریف متعددی درباره اصلاحات و همچنین الگوهای متفاوتی از سیاست ورزی در قامت اصلاح‌طلبی مطرح شده است؛ برخی چون شما از ضرورت سیاست ورزی جامعه محور سخن گفته‌اند و برخی دیگر از رویکرد اصلاح‌طلبان درباره بازگشت به قدرت. امروز اصلاحات را چگونه می‌بینید و به باور شما فرآیند اصلاح‌طلبی را چگونه باید تعریف کرد و آیا می‌توان از بازسازی گفتمان اصلاح‌طلبی یا به تعبیری نو اصلاح‌طلبی سخن گفت؟



سعید حجاریان

همان طور که پیش‌تر بارها اشاره کرده‌ام بر این اعتقادم که اصلاح‌طلبی ادامه مشروطه خواهی است. ببینید جنبش مشروطه چه می‌خواست، مشروطه خواهان دنبال عدالتخانه بودند، دنبال محدود و مشروط کردن قدرت، اصلاح قضائی و رفع تبعیض بودند، این‌ها شعارهای مشروطه بود و به تعبیری اصلاحات ادامه همین پروژه بوده و می‌توان گفت اصلاح‌طلبی نو مشروطه خواهی است. پس اینطور درست نیست

اعتدال شعار اصلاح‌طلبی نبود، اما اصلاح‌طلبان از این شعار بهره بردند چرا که جامعه از حالت اعتدال خارج شده بود. اصلاً «اعتدال یعنی شروع کردن از نقطه صفر»، یعنی هر چه که انجام شد از بین رفت و ما باید دوباره برگردیم به اعتدال و پس از آن ببینیم چه کار می‌شود کرد.

منظور بازگشت به دوران پیش از خرداد ۷۶ است؟

بله پیش از ۷۶ و مقطع مجلس پنجم، البته در این شرایط دیگر نباید اجازه داد جناح راست افراطی در عرصه خیابان و... جولان دهد و کفن پوشان برگردند به خیابان‌ها یا به سفارت حمله کنند، الان روش‌ها تغییر کرده است. حتماً در جریان هستید روزنامه ابتکار را برای به کار بردن کلمه برکناری به جای جابه‌جایی بسته‌اند، اینقدر که حساسیت در مورد سخت‌گیری بر مطبوعات است برای اعطای فرصت به آن‌ها نیست. این بیشتر شبیه یک جنگ است، طوری که علیه رئیس‌جمهور فیلمی را در سطح ملی پخش می‌کنند و او نمی‌تواند کاری کند. این یعنی خروج از اعتدال و می‌بینیم که اعتدال‌گرایی محل چالش قرار گرفته و نمی‌خواهند بگذارند روحانی کار کند.

با همه آنچه که در ارتباط با نقاط مورد غفلت اصلاح‌طلبان مورد اشاره قرار دادید اما می‌بینیم که بخش وسیعی از بدنه اجتماعی اصلاح‌طلبان در ۲۴ خرداد می‌آید و در تداوم رویکردهای اصلاح طلبانه قرار می‌گیرد، با این اوصاف شما شرایط و امکان نقش آفرینی وسیع‌تر اصلاح‌طلبان را در حاکمیت و در عرصه اجتماع به چه شکلی می‌بینید و فکر می‌کنید باید با چه راهبردی عمل کرد تا به وضع مطلوب در سازندگی و پویایی اجتماعی رسید؟

ببینید بحث اول این است که سازمان اجتماعی بالقوه وجود دارد و معتقدم که جامعه استعداد آن را دارد اما دارای کیفیت نیست، البته باید توجه داشت مردم از وضعیت سیاسی و اقتصادی کشور در داخل و خارج می‌ترسند. باید بیش از این‌ها به تداوم فرصت‌ها فکر کنیم و همین‌طور به فرصت‌سازی برای مردم به این خاطر که در حال حاضر مردم محروم هستند.

اما از منظر مشارکت در حاکمیت هم برای مجلس بعدی به نظرم شورای مشورتی و گروه‌های شانزده گانه که مطرح شده راهکار درستی است، بسیاری دیگر از اصلاح‌طلبان هم می‌توانند در قالب آن فعالیت کنند. امروز شورای مشورتی تلاش دارد تا امکان فعالیت و نقش آفرینی اصلاح‌طلبان را رصد و امکان تصمیم‌گیری را فراهم کند. اما موانع هم هست آن‌ها باید تلاش کنند که سازماندهی را گسترش دهند و اساس کنش سیاسی اصلاح‌طلبان هم در گرو همین سازماندهی است. تجربه مجلس نهم را می‌بینیم چون گروهی افراطی سازماندهی قوی داشتند توانستند معادلات را بر هم بزنند. برای توجه بیشتر به سازمان دهی در سطوح

بستر جامعه تفاوت‌های بسیاری با عصر مشروطه داشت، قشر متوسط رشد کرده و مطالباتش فرق کرده بود و مطالباتشان با اقشار بالا و آریستوکرات‌ها تفاوت‌های عدیده‌ای داشت.

در دوم خرداد هم طبقات بالا و هم طبقات متوسط با هم همراه بودند و شعارها به مراتب از مشروطه خواهی رادیکال‌تر بود. این که گفتید امروز اصلاحات را چگونه می‌بینم باید بگویم که معتقدم اصلاحات هنوز جا دارد برای اصلاح نه برای نو شدن به این خاطر که هسته آن در مشروطه است.

نقاط ضعف اصلاحات پس از دوم خرداد را شامل کدام جنبه‌های نظری و عملی می‌دانید؟

در دوران پس از دوم خرداد و اصلاحات به شعار عدالت کمتر پرداخته شد، به چند دلیل، یکی اینکه در انقلاب ما شعار عدالت جزء شعارهای اصلی «آزادی، استقلال، جمهوریت و اسلامیت» نبود، یکی هم به این خاطر که این واژه مونوپولیستی به نظر می‌رسید؛ یعنی منظور از عدالت، عدالت توزیعی تعبیر می‌شد که با آزادی منافات داشت. می‌خواهم بگویم به عدالت در ایران هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی خیلی جفا شده است، از لحاظ نظری دیدگاه ما نسبت به عدالت همان حرف‌های سابق است یعنی «وضع شی فی موضعه» که نگاه قدیمی و یونانی به عدالت است. اما عدالت معناهای جدیدی در دنیا پیدا کرده است که به آن بی توجه بوده‌ایم. به لحاظ عملی نیز صدقه‌پردازی را گفته‌ایم عدالت، یعنی از خورده بگیر بده به نخورده که معنایی خیلی بدوی از عدالت است و این گونه بود که هم در نظر و هم در عمل به عدالت جفا شده است.

یک مساله دیگری که از آن غفلت کرده‌ایم سازماندهی اجتماعی و همان بحث جامعه مدنی است. شما شاهد هستید که در دولت‌های نهم و دهم سازمان زدایی شد، درست مثل آن که می‌گوییم جنگل زدایی که خاک از بین می‌رود و هر جا که جنگل از بین رفته سیل آمده و فاجعه به وجود می‌آید. غفلت و ضعف در سازماندهی اجتماعی یکی از مشکلات اصلی ما بود.

مسئله دیگر این است که ما در مورد دین و اخلاق بد برداشت کرده و در این زمینه‌ها بسیار کم کار کرده‌ایم؛ ما عرصه را واگذار کردیم به قرائت صدا و سیما و منبر نماز جمعه که دین و اخلاق را معرفی کند و گفتیم آن‌ها متولی هستند و می‌بینیم که مردم دل‌زده شده‌اند. در ارتباط با معنویت و اخلاق باید زبان مناسب برای جامعه را پیدا کرد، اما ما همه چیز را به دستگاه تبلیغات دولتی واگذار کردیم.

چالش‌های سیاست ورزی تک وجهی یا صرف سیاست ورزی در عرصه سیاست رسمی را چه می‌دانید؟

من پیش‌تر مقاله‌ای نوشتم به نام «اصلاحات مرد، زنده باد اصلاحات» و در آنجا گفتم یک رویکرد اصلاح‌طلبی که همه نگاهش به بالاست نگاهش همیشه توام با تایید است یا در اصطلاح می‌گویند کانفرمیست است، این نگرش می‌خواهد با لابی‌کارش را در دولت به پیش ببرد این اصلاحات چون کارش تمام شده مرده است. این مقاله در آستانه مجلس هفتم منتشر شد و عده‌ای گفتند حجابیان گفته است اصلاحات مرد. در آن زمان شورای نگهبان عده‌ای را تایید و عده زیادی را رد صلاحیت کرد که یک عده می‌خواستند با لابی‌گری مشکل را حل کنند، لذا مشکل مشروطه هم همین بود که عده‌ای خواستند با لابی‌مساله را حل کنند که با توجه به آنچه واقع شد دیدیم دوام نیاورد و مشروطه از بین رفت.

البته لابی‌گری بد نیست و چه در عرصه داخلی و چه عرصه خارجی عیبی ندارد، اصلاً لابی‌گری کاری جدی و فنی است. اما لابی‌گری وقتی مطرح است که شما پشتوانه‌ای داشته باشید، اگر این پشتوانه نباشد این لابی‌گری راه به جایی ندارد. برای همین گفتم که این نوع از اصلاح‌طلبی مرد اما عده‌ای گفتند حجابیان گفته است اصلاحات مرد و این در شرایطی بود که آن‌ها بخش اول را گرفتند و متوجه بخش دوم نبودند.

چه عاملی منجر به ائتلاف اصلاح‌طلبان با برخی از گروه‌های سیاسی حاضر در صحنه انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته شد و آیا می‌توان گفت اصلاح‌طلبان به اعتدال‌گرایی متوسل شدند تا خود را دوباره احیا کنند؟

معتقدم اصلاحات هنوز جا دارد برای اصلاح نه برای نو شدن به این خاطر که هسته آن در مشروطه است



اعتدال یعنی شروع
کردن از نقطه صفر،
یعنی هر چه که
انجام شد از بین
رفت و ما باید دوباره
برگردیم به اعتدال و
پس از آن ببینیم چه
کار می‌شود کرد

انتخابات مجلس آینده ایفا کند این است که با لابی‌گری و دیگر اهرم‌های خود شورای نگهبان را متقاعد کند تا افراد بیشتری از فیلتر این شورا عبور کنند.

❑ برای پیش‌بینی مجلس آینده معتقدید مجلسی هم چون مجلس ششم خواهد بود یا آن را چون مجلس پنجم که ائتلافی از نیروهای چپ و تکنوکرات‌های کارگزاران دارای اقلیتی تأثیرگذار و قدرتمند بودند می‌دانید؟

تبعا مجلس آینده مانند مجلس ششم نخواهد بود به این خاطر که شورای نگهبان مانع خواهد شد و عناصر اصلی اصلاح‌طلب از این فیلتر عبور نخواهند کرد و در بهترین حالت مانند مجلس پنجم خواهد شد که این هم برای اصلاح‌طلبان غنیمت است، بنده که عرض کردم نقطه صفر یعنی همین.

❑ در دوران جدید تا حدودی فضای سیاسی گشایشی داشته و سازماندهی یک امر ممکن به نظر می‌رسد، اما فقدان وجود نهاد یا سازمان مقتدر در معنای عام و احزاب قدرتمند به معنای خاص برای سازماندهی در سطوح مختلف، چطور می‌توان به سازماندهی اصلاح‌طلبان و بدنه اجتماعی شان خوش بین بود؟

به هر صورت یک توان حداقلی وجود دارد نظیر آنچه که در احزاب عضو شورای هماهنگی جبهه اصلاحات و شورای مشورتی آقای خاتمی شکل گرفته است و

مختلف عرض می‌کنم اگر تجربه اصول‌گرایان را در نظر بگیرید می‌بینید آن‌ها به رغم این که اکنون در مجلس اکثریت را دارند، اما در بین خودشان هم توافق ندارند و تا یک کلمه حرف می‌زنند جنگ قدرت بین آن‌ها شروع می‌شود، اما می‌بینید عده‌ای در درون خودشان اگرچه در اقلیت هستند به این خاطر که سازماندهی شده عمل می‌کنند مجلس را به هم ریخته‌اند.

به همین دلیل کسی چون آقای مطهری با این که اکثریت با او هم راستا هست، اما موفق نیست چون از سازماندهی لازم برخوردار نیست.

❑ با توجه به اقبال عمومی از شعار اعتدال در انتخابات ۲۴ خرداد، چه رابطه‌ای میان حاملان گفتمان اعتدال و اصلاح‌طلبان در جهت موفقیت در مجلس آینده وجود دارد؟

جریان اعتدال شعارهای خودش را دارد و مراد از اعتدال صعود از شرایط منفی و بازگشت به نقطه صفر است، در جریان اصلاح‌طلبی معادله شعارهای اصلاحات مساوی است با دموکراسی و دموکراتیک کردن کشور. جریان اعتدال جای خودش را دارد اما در مقام شعار این دو تفاوت‌های بسیاری دارند و به نوعی اعتدال کف خواست‌های اصلاح‌طلبان بوده و مشخصا شعارهای اصلاح‌طلبی فراتر از اعتدال است. با ذکر مثالی شاید روشن‌تر بتوان به مساله اعتدال در شرایط حاضر اشاره کرد: همان طور که بقراط معتقد بود، انسان دارای ۴ مزاج است که به آن «مزاج اربعه» گفته می‌شود و باید در بدن دارای تعادل باشد هر کدام از آن‌ها بهم بریزد تعادل بدن انسان بر هم می‌خورد و فرد دچار مشکل خواهد شد. در شرایط حاضر کشور هم به همین گونه است که ساختارها بر هم خورد و نیاز به اعتدال هست تا از هشت سال سودازدگی در کشور بازگردیم و ما در این مسیر به آقای روحانی و دولت کمک می‌کنیم تا کشور به شرایط عادی بازگردد. رابطه اصلاحات و اعتدال رابطه اتحاد و انتقاد است، ضمن این که متحد هستیم برای برون‌رفت از شرایط موجود، انتقاد هم داریم، اما در شرایط فعلی کشور سر بسته می‌گوییم در عین این که اتحاد را علنی خواهیم گفت. نقش مثبتی که دولت و آقای روحانی می‌تواند در کوتاه مدت و برای

از نظر تعداد هم افراد کمی هستند می‌توانند این فن و تکنیک را عرضه کنند.

✓ چه نمونه‌های موفق را در ایران معاصر می‌توان برای سازمان دهی سراغ گرفت؟

خب برای مثال شما در تاریخ معاصر حزب توده را می‌بینید که برای آموزش و سازماندهی کادرهای خود دانشکده پاتریس لومومبا را برای اعضای ارشد که در سطح رهبران ملی کادرسازی می‌کرد و دانشکده کتف که برای کادر پایین در سطح رهبران محلی کادرسازی می‌کرد داشت و اعضای آن در تمامی سطوح آموزش‌های لازم را فرا می‌گرفتند. از دیگر تجربه‌های سازماندهی در تاریخ معاصر می‌توان به سازماندهی در دوران انقلاب یا دوران جنگ اشاره کرد که تجربه و محک خوبی برای جامعه ما بوده است. از جمله سختی‌ها و مشکلات در مسیر سازماندهی یکی این است که افراد شایسته در این زمینه که به صورت فنی توانایی‌های لازم را دارا باشند اندک‌اند. دیگر این که هزینه‌هایی در بر دارد، هزینه‌هایی چون افتادن در دام پوپولیسم و مساله این است که تصور می‌کنیم سازماندهی صرفاً هیئتی و گندهای است و اشتباه‌ترین روش‌ها را انتخاب می‌کنیم.

باید از این توان استفاده کرد. باقیمانده اصلاح‌طلبان با همدیگر ارتباط دارند، به خصوص آقای هاشمی و آقای خاتمی کمک کردند که وحدت و اتحاد به وجود بیاید و سازماندهی اتفاق افتاد که منجر به پیروزی در انتخابات سال گذشته شد و بالاخره در کنار آن‌ها همین احزاب حداقلی هم می‌توانند تاثیرگذار باشند و باید توجه داشت که عرصه خیلی هم خالی نیست.

البته این نکته را نیز نباید دور از نظر داشت که جناح مقابل با این همه توان مگر چقدر دارای پایگاه رای است.

درعین حال امیدهایی هم به فعالیت و نقش آفرینی خانه احزاب وجود دارد و اینکه اگر آقای روحانی همت کنند به احیای خانه احزاب، با بازگشایی آن امکان تقویت و تحکیم نهاد تحزب در کشور بیشتر فراهم می‌شود.

✓ با توجه به انتقادهای نظری و عملی که وارد دانستید که برخی از آن‌ها در برهه‌هایی خوراک مورد نیاز در جهت ناکارآمد جلوه دادن اصلاحات توسط جناح مقابل بوده است، برای پوشش آن‌ها در راستای فروغ بیشتر فرآیند اصلاحات باید چه راهکارهایی اندیشید؟

ببینید، درباره هر کدام از مولفه‌هایی که مورد اشاره قرار گرفت می‌توان به صورت تفصیلی صحبت کرد، برداشت‌های ناصحیح از عدالت یا شعارهای انقلاب اسلامی و... اما در همین تجربه اخیر اصولگرایی که از نظر رویکرد اقتصادی به راست جهانی گرایش داشتند هم نظیر برخی از این اشتباهات را داشته‌اند. اما از نظر سازمان‌دهی اجرایی هم این را گفتیم که این مساله فن و تکنیک است و باید آن را آموزش دقیق داد و کسانی که سابقه‌ای در این زمینه دارند چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب که



انجمن جامعه‌شناسی ایران

مهلت ارسال چکیده‌ی

پایان نامه: ۱۵ مهر ماه ۱۳۹۳

زمان برگزاری: بهمن ماه ۱۳۹۳

چکیده‌های ارسالی می‌بایست
۱۵۰۰ کلمه باشد.

محورهای همایش:

- * مطالعات اجتماعی - فرهنگی
- دین و معنویت در ایران
- * مطالعات فرهنگی اسلام
- * مطالعات سیاسی اسلام
- * جامعه‌شناسی اسلام
- * انسان‌شناسی اسلام
- * توسعه و اسلام

مطالعات ملی دینی

گروه دین
انجمن جامعه‌شناسی ایران
برگزار می‌کند

همایش

با محوریت
پایان نامه‌های دانشجویی
(تحصیلات تکمیلی)

وزیر اصولگرا، در دولت اعتدال گرا

انتخاب استانداران، فرمانداران و راهاندازی خانه احزاب بزرگترین چالش‌های وزارت کشور



بیش از یک سال از روزی که رئیس‌جمهوری «عبدالرضا رحمانی‌فضلی» را به عنوان وزیر کشور به مجلس معرفی کرد می‌گذرد. در حالی که اکثر حامیان حسن روحانی در انتظار ورود «علی یونسی» به بلندترین ساختمان خیابان فاطمی بودند، این رحمانی فضلی اصولگرا بود که روانه سیاسی‌ترین وزارتخانه دولت شد. کسی که در بسیاری از گمانه‌زنی‌ها گزینه اصلی «علی لاریجانی»، رئیس مجلس برای این پست تلقی می‌شد. رحمانی فضلی پیش از این و در مقام ریاست دیوان محاسبات کشور زودتر از بسیاری از تحولات گسترده اتفاق افتاده در دولت احمدی‌نژاد پرده برداشته بود. در روزهای اعتماد به وزیر کشور پیشنهادی حسن روحانی بود که رئیس مجلس او را «یک اصولگرای معتقد» خواند. با ورود وزیر کشور اصولگرا به ساختمان فاطمی پیگیری برای پاسخگویی به مطالبات سیاسی حامیان دولت دو چندان شد. برداشتن فضای امنیتی و ایجاد تسریع مناسب برای فعالیت احزاب و بازگشایی خانه احزاب در کنار انتخاب استانداران و فرماندارانی از جنس دولت اعتدالی گوشه‌ای از مطالبات اصلی از وزیر کشور دولت یازدهم بود. حالا و در روزهایی که در گوشه و کنار کشور مینینگ‌هایی برای بزرگداشت سالگرد انتخابات ۳۴ خردادماه برگزار می‌شود، این سوال پیش می‌آید که آیا وزارت کشور در عمر یک ساله خود توانسته پاسخگویی مطالبات سیاسی جریان‌های مختلف باشد یا خیر؟

کل تقسیمات کشوری این وزارتخانه بوده است...» این صحبت‌ها در حالی مطرح شد که روح‌اله جمعه‌ای، رئیس مرکز اطلاع‌رسانی وزارت کشور با تأیید خبر استعفای معاون سیاسی وزیر کشور، گفته «طبق یک توافق قبلی قرار بود میرولد در مقطعی معین و تا پایان روند انتخاب استانداران در وزارت کشور بماند».

استانداران از راه می‌رسند

در دولت احمدی‌نژاد اکثر استانداران دارای سوابق امنیتی و نظامی بودند و این امر موجب اعتراضات محلی متعددی می‌شد. این سابقه عملکردی دولت‌های نهم و دهم، از مسائلی بود که کار وزارت کشور دولت حسن روحانی را سخت‌تر کرد. احتمالاً به همین دلیل بود که انتخاب استانداران در دولت یازدهم پروسه‌ای طولانی و شش

معاون اصلاح طلب وزیر اصولگرا

هر چند در اصولگرا بودن فردی مانند رحمانی‌فضلی هیچ شکی نبود، اما او از همان ابتدا با انتخاب کاظم میرولد (چهره‌ای

سعید قلیچی

اصلاح‌طلب) به معاونت خود، نخستین گام اعتدالی وزارت کشور در دولت «تدبیر و امید» را برداشت. میرولد به عنوان معاون سیاسی وزیر کشور فعالیت خود را آغاز کرد، جایگاهی که با توجه به نقش آن در انتخاب استانداران و فرمانداران از اهمیت خاصی برای دولت برخوردار بود. میرولد هم به مانند رحمانی‌فضلی سابقه نمایندگی ادوار مجلس و ریاست دیوان محاسبات کشور را در پرونده خود داشت. با این حال از همان ابتدای کار زمزمه‌هایی مبنی بر اختلاف میان وزیر اصولگرا و معاون اصلاح‌طلب او در رسانه‌های خاص منتشر می‌شد، اخباری که یک ماه پیش و پس از استعفای میرولد پررنگ‌تر هم شد. روزنامه اعتماد نخستین بار خبر استعفای میرولد را منتشر کرد و نوشت: «...شنیده‌ها حاکی از اختلافات او (کاظم میرولد) با عبدالرضا رحمانی‌فضلی بر سر اداره وزارتخانه است. مهمترین این اختلافات بر سر تغییر مدیرکل سیاسی، مدیر کل انتخابات و مدیر

کنند. هر چند این جلسه در غیاب دو حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی دو حزب مطرح اصلاح طلب برگزار شد، اما رحمانی‌فضلی وزیر کشور اصولگرای دولت حسن روحانی از تمایل وزارت کشور برای احقاق حق دو حزب «مشارکت» و «سازمان مجاهدین» خبر داد و گفت: «طبق قانون احزاب، قوه قضائیه درباره انحلال و توقیف احزاب صاحب اختیار است؛ احزاب مورد نظر حکم قضائی دارند و طبیعتاً باید موضوع از طریق مراجع قضائی پیگیری شود، البته اگر وزارت کشور بتواند در این زمینه به احقاق حق کمک کند، این کار را انجام خواهد داد.»

مشکلات مجمع عمومی خانه احزاب

در همین جلسه بود که مطالبه آغاز به کار مجدد «خانه احزاب» در حضور وزیر کشور مطرح شد. پس از برگزاری دو نشست میان احزاب فعال و رحمانی‌فضلی مقدمات برگزاری مجمع عمومی و احیای خانه احزاب فراهم شد و کمیته اجرایی برای تشکیل مجمع عمومی و فراخوان به احزاب با هماهنگی وزارت کشور تشکیل شد. در این کمیته هشت نفره اصلاح طلبان اکثریت آرا را به دست آوردند. قرار شد تا این کمیته مقدمات تشکیل مجمع عمومی خانه احزاب را فراهم کنند. اما تشکیل این کمیته آغازی بود بر احیای اختلافات گذشته خانه احزاب. اختلافاتی که پیش از این و در دور سوم انتخابات مجمع عمومی این نهاد مدنی با ادعای تقلب احزاب اصولگرا در آن انتخابات آغاز شد و پس از آن سلامت انتخابات آن در دوره پنجم و در دولت احمدی‌نژاد نیز به زیر سوال رفت. این اختلافات تا جایی ادامه پیدا کرد که عباس مشکینی‌زاده، دبیر وقت کمیسیون ماده ۱۰ احزاب، خانه احزاب را به «خانه‌ای خالی و بدون مستاجر» تشبیه و اعلام کرد که این کمیسیون، مجمع عمومی را به رسمیت نمی‌شناسد.

هرچند در ماه‌های گذشته وزارت کشور دولت حسن روحانی تلاش زیادی برای احیای خانه احزاب کرده است، اما اختلافات گذشته در میان فعالان حزبی اصولگرا و اصلاح طلب مهم‌ترین چالش بر سر آغاز فعالیت مجدد آن است. در هفته‌های اخیر وزیر کشور از مجلس اصولگرا کارت زرد گرفت، اصلاح طلبان هم روی خوشی به عملکرد وزارت کشور نشان ندادند و در بین این طیف کم نیستند آن‌هایی که همچنان حضور یکی از چهره‌های نزدیک به دولت گذشته در دولت روحانی را از نقاط ضعف کابینه می‌دانند.

ماهه را به دنبال داشت. اولین استاندار دولت یازدهم برای استان تهران در شهریور ۹۲ انتخاب شد و پس از آن تا انتخاب آخرین استاندار دولت برای استان خراسان رضوی در اسفندماه همان سال چالش‌های فراوانی ایجاد شد. استانداران دولت به گفته حسن روحانی در جلسه معارفه وزیر کشور، قرار است به رغم تعلق جناحی در دولت فراجناحی تدبیر و امید، چهره، بیان و سخن و رفتار و منش و برخورد آن‌ها برای مردم آرام بخش و اعتماد آفرین باشد. روحانی در همان جلسه تلویحاً به دلایل ترجیح رحمانی‌فضلی به یونسی هم اشاره کرد و گفت: «ما به دنبال استاندارهایی هستیم که در پی توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هستند چرا که این توسعه می‌تواند آفریننده توسعه سیاسی و امنیتی کشور نیز باشد.» رحمانی‌فضلی هم در راستای همین صحبت‌های رئیس جمهوری گفته بود: «داشتن نگاه اقتصادی، سابقه مفید، قبول داشتن برنامه‌های دولت، پاکدست بودن، داشتن قدرت تعامل مهم‌ترین خصوصیات استانداران منصوب من هستند.» با نگاهی به نتیجه فرآیند شش ماهه انتصاب استانداران در وزارت کشور دولت تدبیر و امید متوجه می‌شویم که ۱۹ استاندار با گرایش اصلاح طلب یا نزدیک به اصلاح طلبان، شش استاندار بدون گرایش مشخص سیاسی و شش استاندار دیگر با گرایش اصولگرا یا نزدیک به اصولگرا در ۳۱ دفتر استانداری سراسر کشور مستقر شده‌اند. پس از انتخاب استانداران است که کم‌کم نوبت به انتصاب فرمانداران در دولت می‌رسد و این در حالی است که بیش از یک سال از انتخابات ریاست جمهوری یازدهم می‌گذرد و هنوز هم اکثریتی از فرمانداران دولت احمدی‌نژاد بر مسند امور نشسته‌اند.

ماجرای بروجرد

در این چند ماه که از شروع کار وزارت عمر و وزارت کشور دولت حسن روحانی می‌گذرد، لغو سخنرانی سیدحسن خمینی در بروجرد بود که سر و صدای زیادی در رسانه داشت. قرار بود در همایشی که موضوع آن اندیشه‌های بنیانگذار انقلاب بود، نوه ایشان به همراه آیت‌الله در نجف‌آبادی و آیت‌الله محلاتی به سخنرانی بپردازند، اما گروه‌های فشار این سخنرانی را لغو کردند. پس از آن بود که شخصیت‌های سیاسی، گروه‌ها و بیش از ۶۰ نفر از نمایندگان مجلس از وزارت کشور خواستار برکناری فرماندار بروجرد شدند. به دنبال این اعتراضات بود که روح‌الله جمعه‌ای در گفت‌وگو با ایسنا از تشکیل هیئتی برای بررسی تمامی جوانب لغو سخنرانی سیدحسن خمینی به دستور وزیر کشور خبر داد. سه روز پس از آغاز به کار هیات ویژه بررسی ماجرای بروجرد بود که خبر استعفای «منوچهرفرافی» فرماندار بروجرد به دلیل اتفاقات به وجود آمده در دانشگاه این شهر منتشر شد.

امید به فعالیت مجدد احزاب اصلاح طلب

یکی از قول‌های اصلی حسن روحانی در روزهای تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری حمایت از فعالیت‌های حزبی و بازگشایی خانه احزاب و بازگشت نشاط سیاسی به فضای جامعه بود. پس از پنج ماه از آغاز به کار او در وزارت کشور نخستین قدم در این راه برداشته شد. ۱۴ دی ماه سال گذشته بود که بیش از ۵۰ حزب فعال کشور پس از هشت سال تحزب‌گریزی دولت به دعوت وزیر کشور در جلسه‌ای شرکت گرد هم آمدند و صحبت‌های خود را مطرح کردند. وزارت کشور شرایطی را فراهم آورد تا چهره‌ها و احزاب اصولگرا و اصلاح طلب در کنار یکدیگر نشسته و گلابه‌های خود را در حضور وزیر مطرح

رحمانی‌فضلی از مجلس اصولگرا کارت زرد گرفت، اصلاح طلبان هم روی خوشی به عملکرد وزارت کشور نشان ندادند و در بین این طیف کم نیستند آن‌هایی که همچنان حضور یکی از چهره‌های نزدیک به دولت گذشته در دولت روحانی را از نقاط ضعف کابینه می‌دانند



بحران خاورمیانه



نیکلاس برنز*

وضعیتی شکسپیری است. از وقتی باراک اوباما به واشنگتن آمد، همه آرزویش در سیاست خارجی آن بود که پای آمریکا را از عراق بیرون کشد. به عنوان رئیس جمهوری، در این کار موفق شد. درست یک ماه پیش بود که در «وست پوینت» (دانشگاه افسری

آمریکا) اعلام کرد «دهه جنگ» را پشت سر گذاشته‌ایم. اما پس از حمله سنی‌های افراط‌گرای داعش که شمال عراق را درهم نوشتند، موصل را تصرف کردند، بغداد را به خطر انداختند، و کشور را تا لبه پرتگاه جنگ داخلی و تجزیه بردند، اوباما بناگزیب جریان را معکوس کرد. ۶۰۰ مشاور آمریکایی و نیروی امنیتی رابه بغداد اعزام کرد و همراه با آنان هواپیماهای بی‌سرنشین و یک ناو هواپیمابر نیز گسیل داشت. باید برای اوباما تصمیم دردناکی بوده باشد. اما چاره دیگری ندارد وقتی منافع آمریکا، در خاورمیانه‌ای که با انقلاب، خشونت، پناهندگان و جنگ به تحلیل می‌رود، در خطر افتاده است.

این لحظه‌ای حیاتی در تاریخ خاورمیانه مدرن است. درست سه سال و نیم پس از وقوع انقلاب در تونس، مصر، سوریه، لیبی، و همه جا، تقریباً همه ۲۲ کشور عربی وضعشان بدتر شده است. تونس و مراکش شاید اندکی دموکراتیک تر و باثبات تر باشند. اما کار مصر، دولت کلیدی منطقه، از سرنگونی حسنی مبارک به ساقط کردن دولت اخوان المسلمین - که از طریق انتخاباتی دموکراتیک روی کار آمد- کشیده، و به چرخشی ۳۶۰ درجه‌ای به سوی حکومتی نظامی و اقتدارگرا بازگشته است. در سوریه، جنگ داخلی به چنان حدی رسیده که نزدیک به نیمی از جمعیت ۲۲ میلیونی این کشور را آواره شدند.

در پی کشته شدن سه نوجوان اسرائیلی در کرانه غربی رود اردن و کشته شدن یک جوان فلسطینی خصومت‌ها از سرگرفته شد. این رویدادها، نیروهایی آفریده که با خود حوادث نامبارک دراز مدتی را در خاورمیانه حمل می‌کنند. پیشاپیش همه آنها داعش است با اعلام برقراری خلافتی افراط‌گرا، که از شمال سوریه تا غرب عراق را دربر دارد. آمریکا در برابر این رویدادها با چالش‌های دشوار روبروست. اوباما در تلاش برای از سرگیری بازی اعمال نفوذ در عراق است که پس از بیرون آوردن نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۱۱ به آن پشت کرد. او و جان کری، وزیر امور خارجه، هشیارانه می‌کوشند نخست، به جای زور، از راه دیپلماسی وارد شوند به این امید که نوری المالکی، نخست وزیر عراق، ناگزیر از استعفا شود. کری نیز به کردها، برای آن که در درون دولت واحد عراق بمانند و به حکومت جدید اتحاد ملی بپیوندند، اتکالی زیادی دارد. اوباما در خودداری از اعزام نیروی زمینی به عراق کاملاً محق است. اما اگر داعش به پیشروی ادامه دهد، شاید برای نجات دولت ضعیف و بی اعتبار بغداد ناگزیر از حمله هوایی شود. آشوب در عراق باید برای دولت اوباما و برای همه ما، هشدار مهمی باشد. همه چیز رو به تغییر دارد. اسرائیل آشکارا از کردستان مستقل حمایت می‌کند و منافع آمریکا و ایران در دفاع از عراق به هم می‌رسد.

برگرفته از مقاله باستن گلوب

* استاد دانشگاه هاروارد



در شهر موصل داعش خانه‌های مسیحیان را با حرف نون به نشانه «نصارا»، آن طور که از مسیحیان در قرآن یاد شده، علامت‌گذاری کردند. به مسیحیان گفته شده یا اسلام بیاورند، یا جزیه بدهند و یا در انتظار مجازات مرگ باشند. بیشتر مسیحیان موصل، فرار از این شهر را انتخاب کرده‌اند. این اتفاقات سبب شد که مسئول کلیسای انگلستان (کلیسای انگلیکان) در بغداد اعلام کند که برای اولین بار پس از ۱۶۰۰ سال، شهر موصل از مسیحیان خالی می‌شود.



روزنامه «الحیات» در گزارشی از راه‌اندازی «دفتر زنانه‌ای» برای ازدواج زنان بیوه و دختران کرده است. این دفتر، در شهر «الباب» در استان حلب سوریه فعالیت می‌کند. این دفتر اقدام به ثبت نام زنان بیوه و دخترانی می‌کند که مایل به ازدواج با نیروهای داعش هستند. داعش اخیراً با صدور بیانیه‌ای، از زنان مناطق تحت تصرف خود خواست به حجاب کامل اسلامی پایبند باشند و در غیر این صورت به اشد مجازات خواهند رسید.



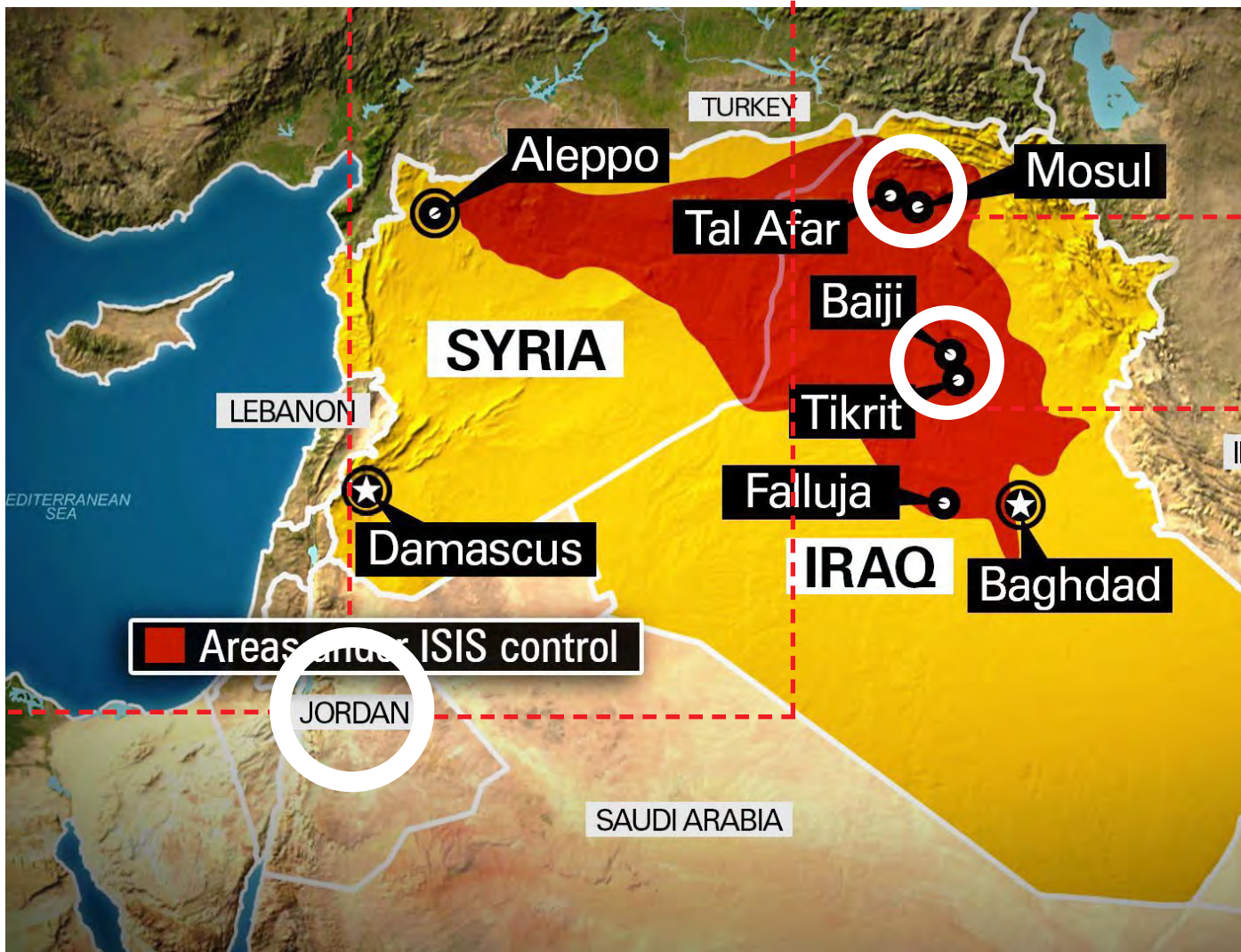
با وجود اینکه ایران و حزب‌الله لبنان در از حماس در جنگ با اسرائیل حمایت می‌کنند، اما بشار اسد رئیس جمهوری سوریه همچنان از حماس انتقاد می‌کند و تمایلی به آشتی نشان نمی‌دهد.



عملیات نظامی ارتش اسرائیل در نوار غزه و کشته و زخمی شدن شهروندان فلسطینی تظاهرات مخالفان جنگ در شهرهای مختلف جهان را در پی داشت. گروهی از فعالان مدنی نسبت به بازگشت احساسات یهودستیزانه به اروپا خبر دادند. در یک تظاهرات اعتراضی در برلین آلمان پیش‌نماز یک مسجد مردم را به کشتن یهودیان «صهیونیست» دعوت کرده است. یاکوف هاداس هندلزنمن، سفیر اسرائیل در برلین در واکنش به این موضوع گفت: «آنها مانند سال ۱۹۳۸ میلادی یهودیان را در خیابان های برلین تعقیب می‌کنند.» در جریان تظاهراتی در پاریس نیز گروهی به یک کنیسه حمله کردند و شعار «یهودیان را به اتاق‌های گاز ببرید» سر دادند. در هفته‌های گذشته در محله سارسل، در شمال پاریس شعار «مرگ بر یهودیان» سر داده شد و یک بازار که محصولات کوشر (غذای حلال، تهیه شده بر اساس آیین یهود) را می‌فروخت غارت شد.



نوار غزه، در سواحل دریای مدیترانه، با تراکم جمعیت بالا، بیش از ۱ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر را در خود جای داده است. میزان فقر بسیار بالا و بیکاری نیز حدود ۴۰ درصد است. ژنرال مایکل فلین، مدیر آژانس اطلاعاتی وزارت دفاع ایالات متحده هشدار داد که تنها نتیجه از بین بردن حماس توسط ارتش اسرائیل این خواهد بود که گروه‌های افراطی و خطرناک جایگزین آن می‌شود. به اعتقاد این ژنرال آمریکایی اگر حماس از بین برود در نهایت کل منطقه خاورمیانه با تهدید بسیار بدتری روبرو خواهد شد، چیزی مثل داعش. در حملات اسرائیل به غزه بیش از ۱۱۰۰ تن کشته و ده‌ها تن دیگر زخمی و مجروح شدند. اسرائیل نیز اعلام کرد که تبادل آتش میان دو طرف هفت اسرائیلی و یک کارگر تایلندی کشته شدند.



اقتصاد



دکتر سید محمد مهدی جعفری در گفت و گو با پیام ابراهیم:

چرا نباید وام خارجی بگیریم؟

مهندس سحابی چالش اصحاب اقتصاد لیبرالی

آرمان نهضت ملی شدن صنعت نفت هنوز هم صدایی جهت دار در اقتصاد ایران است. بی شک یکی از حاملان صادق این صدا به تمامی در دوران انقلاب اسلامی مهندس عزت‌اله سحابی است. او از همان ابتدا پائینه اقتصاد ایران را بر بنیاد حمایت از نیروهای مولده داخلی استوار کرد و از وابسته کردن اقتصاد ایران به سرمایه‌های خارجی و فرو افتادن آن در پیچ تند تغییر نظام سیاسی جلوگیری کرد. او در دورانی چنین تلاشی را صورت می‌داد که بسیاری از چهره‌های طراز اول انقلاب درک جامعی نسبت به اصل اقتصاد و موضوعات آن نداشتند.

مهندس سحابی از همان آغاز علاوه بر رویکرد دموکراسی خواهانه خود در ساختار سیاسی، به عملکرد همسو یا مخالف با منافع ملی دولت‌های مستقر در کشور توجه ویژه‌ای داشت. از این جهت در زمره فعالان سیاسی با ویژگی شخص پیشنهاد است که قادر به ایجاد جریان‌های سیاسی مستمر در کشور است. اگرچه او سال‌ها بود که در جایگاه یک منتقد ایستاده بود، اما بی شک نامش در کنار چهره‌هایی همچون دکتر محمد مصدق ماندگار خواهد بود. کار ماندگار مهندس سحابی تبیین دفاع از نظریه بورژوازی ملی به عنوان موتور توسعه در ایران است. اما تجربه عملی این حمایت و ایده را بیش از هر چیز در عملکرد و سیاست‌های اقتصادی او در آستانه انقلاب قابل مشاهده است. اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، نقطه عطف دیگری در زندگی انتقادی مهندس سحابی است. طرفداران تعدیل، آلترناتیو دیدگاه اقتصادی خود را راهی زندان کردند و می‌خواستند بدانند «چرا نباید وام خارجی بگیریم؟»

این در حالی است که طرفداران تعدیل، خود را طرفدار اقتصاد آزاد می‌دانستند و بدون اقتصاد آزاد، دستیابی به دموکراسی را ناممکن تلقی می‌کردند. آن‌ها در اولین آزمون، با زندانی کردن مهندس سحابی و جمع بزرگی از فعالان سیاسی پاسخی پرسش برانگیز به درستی نظریه خود دادند و سکوت و عدم اعتراض و انساره آن‌ها تا به امروز به این رویداد، نقطه ابهامی بر نظریه آن‌ها حداقل در کشورهای در حال توسعه ایجاد کرده است. به رغم این بی‌مهری‌ها، مهندس سحابی اما همچنان پای برجای ماند و در تبیین نظریه بورژوازی ملی بیشتر کوشید. در تاریخ سیاسی معاصر و انقلاب نیز، نقش و موقعیت اقتصادی مهندس سحابی کمتر مورد واکاوی قرار گرفته است. جای سحابی را نمی‌توان در نظریه پردازی و تصمیم سازی اقتصاد پس از انقلاب نادیده گرفت یا پاک کرد. این مصاحبه کوتاه تنها مقدمه‌ای در برابر این ضرورت است. دکتر محمد مهدی جعفری از همراهان مهندس سحابی در نهضت آزادی و مجلس اول راوی موقعیت و جایگاه مهندس عزت‌اله سحابی در عرصه اقتصادی است.

مهندس سحابی از چه زمانی به مباحث بنیادی اقتصاد ایران علاقه نشان داد؟

۱۳۶۰ آشکار شد.

در مجلس اول آقای مهندس سحابی رییس کمیسیون صنایع و معادن بود و همین طرح را پیگیری می کرد ولی دولت آقای میر حسین موسوی چون کارخانه های دولتی زیان ده بودند خیلی تمایلی به حفظ آن ها نداشت. از این جهت آقای علی نقی خاموشی رییس اتاق بازرگانی پیشنهاد کرد همه کارخانه های دولتی را به مبلغ ۱۲۰ میلیارد تومان می خرد. آقای مهندس سحابی به حجت الاسلام والمسلمین رفسنجانی رییس مجلس این پیشنهاد را گزارش کرد.

آقای هاشمی از این پیشنهاد استقبال کرد ولی مهندس سحابی به او یاد آوری کرد که آن ها می خواهند به عنوان بخش خصوصی قانون کار را نادیده بگیرند و در زمینه دستمزد و تولید هر طور به نفعشان است عمل کنند. از این جهت نظر آقای هاشمی برگشت. البته مهندس سحابی شرط گذاشت که دولت نظارت کند و چون بخش خصوصی این نظارت را نپذیرفت این معامله هم صورت نپذیرفت.

مهندس سحابی تصمیم گرفته بودند در امور اجرایی نقشی نداشته باشند، اما با پذیرش ریاست سازمان برنامه و بودجه عملاً وارد حوزه مدیریت اجرایی کشور شدند، دلیل این امر چه بود و چه دستاوردی برای ایشان به همراه داشت؟

در آغاز انقلاب به پیشنهاد آیتاله طالقانی امام خمینی مهندس بازرگان را جدا از وابستگی حزبی به نهضت آزادی به عنوان نخست وزیر دولت موقت تعیین کرد. عده ای در نهضت آزادی تصمیم گرفتند به فعالیت حزبی خود ادامه دهند و کار اجرایی نکنند. مهندس سحابی در پاریس و من نیز همین تصمیم را گرفتیم. مهندس سحابی تصمیم این گروه را مبنی بر عدم دخالت در امور اجرایی تایید کرد و با استعفای مهندس بازرگان از نهضت آزادی، مهندس سحابی به عنوان دبیر موقت نهضت آزادی انتخاب شد.

در تیر ماه ۱۳۵۸ به علت برخی کارشکنی تعداد از وزرای دولت موقت استعفا دادند. من خودم شاهد بودم که آیتاله طالقانی جلسه ای در منزل دکتر فریدون سحابی با حضور میزبان، مهندس عزتاله سحابی، دکتر حسن حبیبی، من و علی اسپهبدی تشکیل داد و گفت اکنون وقت آن رسیده که به دولت کمک

کنید و در تصمیم خود تجدید نظر کنید.

به دنبال این جلسه آقای مهندس بازرگان، با توجه به تصمیم شان مبنی بر تعیین آقای مهندس معین فر به عنوان وزارت نفت، پیشنهاد ریاست سازمان برنامه و بودجه را به مهندس سحابی داد. مهندس سحابی که خود نیز برنامه ای برای این سازمان داشت به توصیه آیتاله طالقانی این مسئولیت را پذیرفت. مهندس سحابی به همراه پدرشان، آقایان دکتر حسن حبیبی و علی اسپهبدی به دیدار امام خمینی رفتند و حکم شان را از ایشان دریافت نمودند. ظاهراً احکام وزراء را امام می دادند.

مهندس سحابی اول مهر ماه ۵۸ وارد سازمان برنامه و بودجه شد. ایشان از وجود کارشناسان خبره و دلسوز در این سازمان آگاه بود. بنابراین در اولین جلسه خطاب به آن ها گفت من متخصص این کار نیستم اما برنامه ای دارم که می خواهم آن را با نظر شما به اجرا در آورم. کارشناسان هم استقبال کردند. اولین برنامه ایشان اجرای برنامه استراتژی ناممکن بود.

آقای مهندس سحابی با وجود این که مهندس تاسیسات بود اما در سراسر عمر خودش مخصوصاً در زندان ها از فرصت استفاده کرد و با انجام مطالعات عمیق در زمینه های مختلف بر دانش اجتماعی خود افزود. به خصوص در زندان آخر دوره ۱۳۵۰-۱۳۵۷ که با گروه های چپ اعم از مسلمان و مارکسیست هم بند بود و مباحث اقتصادی بیشتر مطرح می شد از منابع داخلی و خارجی استفاده شایانی کرده بود و تجاربی که در طول سالیان دراز به دست آورده بود بر آن افزود و بنابراین وقتی از زندان در سال ۵۷ آزاد شد دانش قابل توجهی در زمینه اقتصاد داشت که بعد از پیروزی انقلاب آن را به کار بست.

اگر در یک جمله بخواهم موضع اقتصادی مهندس سحابی را بیان کنم باید بگویم ایشان مدافع بورژوازی ملی بود. بدین معنا که معتقد بود «در کشوری که هم ارز دارد و هم ریال به چه دلیل نیاز به سرمایه گذاری خارجی هست؟ این کار تنها به دلیل انتقال تکنولوژی است که می تواند مفید باشد. که این را نیز می توان بدون سرمایه گذاری آنان از طریق دیگری خرید. در واقع سرمایه گذاری خارجی به آسانی می آید ولی بعد نمی رود. پنجه روی اقتصاد کشور می اندازد و با بازی هایی که به دلیل قدرتمند بودن خود در بازار سرمایه می کنند، سرمایه های داخلی ما را به زمین می زنند.» (خطرات، ص ۲۲۰)

مهندس سحابی در آستانه پیروزی انقلاب برای شکل دهی به ساختار اقتصاد ایران و فعال کردن بخش پولی و تولیدی چه ایده هایی را حمایت کردند؟

مهندس سحابی وقتی که در شورای انقلاب بود دو اقدام مهم انجام داد. یکی حمایت از ملی شدن بانکها بود و دیگری تدوین قانون حفاظت از صنایع. ملی شدن بانکها پیشنهاد آقای بنی صدر بود به این دلیل که صاحبان بانکهای خصوصی از بانک مرکزی مبالغ هنگفتی وام گرفته بودند و چون این سرمایه ها در جهت تولید به کار نرفته بودند. بانکها بدهکار و غالباً هم ورشکسته بودند. از این جهت پیشنهاد شد که بانکها ملی شود. وقتی که بانکها در اختیار دولت قرار گرفت به میزان بدهی بانک، دولت صاحب سهم و سرمایه در آن بانک می شد.

البته دولت موقت با این اقدام مخالف بود و می گفت نباید سرمایه های خصوصی را در اختیار دولت گذاشت زیرا تصدی گری دولت صحیح نیست. لیکن وقتی ملی شدن بانکها در شورای انقلاب به تصویب رسید دولت موقت هم نتیجه را پذیرفت و بانکها را ملی اعلام کرد. در شورای انقلاب آقایان مهندس سحابی، بنی صدر و بهشتی موافق ملی شدن بانکها بودند.

مساله دیگری که در شورای انقلاب مطرح شد موضوع کارخانجات صنعتی بود. ابتدای انقلاب اغلب صاحبان کارخانه ها به علت بدهی یا وابستگی به رژیم سابق فرار کرده بودند. کارگران طرح هایی در کارخانجات دولتی و غیردولتی داشتند و به تحریک گروه های سیاسی خصوصاً مارکسیست ها می خواستند اداره کارخانجات را به عهده بگیرند.

شورای انقلاب از مهندس سحابی خواست در این زمینه قانونی بنویسد. ایشان هم طرحی نوشت به نام «قانون حفاظت از صنایع».

این طرح چهار بند داشت که عبارت بودند از:

- ۱- صنایعی که باید در دست دولت قرار داشته باشد مانند ذوب فلزات و تهیه آلیاژ، صنایع پتروشیمی، صنایع مادر و از جمله صنایع خودرو سازی
- ۲- صنایعی که سهام داران آن وابسته به رژیم سابق بودند و باید در اختیار دولت قرار گیرد.
- ۳- صنایعی که صاحبان آن ها بدهکار بودند و بانکها به میزان طلب خود سهامدار آن کارخانه شدند و چون بانکها دولتی شده بودند، دولت سهامدار این کارخانه ها شد.
- ۴- صنایعی که هیچ گونه مساله و مشکلی نداشتند.

این طرح در شورای انقلاب به تصویب رسید ولی در عمل آن طور که باید پیاده نشد و در کارخانه های دولتی از طرف کارگران و مدیران آشفنگی هایی پدید آمد و بنابراین تمامی کارخانه های دولتی زیان ده شدند. آثار این زیان دهی همزمان با بحران های سیاسی سال



مهندس سحابی شرط گذاشت که دولت نظارت کند و چون بخش خصوصی این نظارت را نپذیرفت این معامله هم صورت نپذیرفت

گرفت. در آن جا نیز قانون حفاظت از صنایع را پیگیری و به مشکلات صنایع رسیدگی می کرد. با این حال بعد از سال ۱۳۶۰ و وقوع اختلافات سیاسی، توجه به دیدگاه‌های کارشناسی کاهش یافت و به تدریج با پایان جنگ، تئوری حاکم بر ساختار اقتصاد کشور تغییر کرد. در سال ۶۹ مهندس سبحانی طی نامه‌ای به آقای هاشمی از برنامه اقتصادی ایشان در سند برنامه اول انتقاد کرد که موسوم به نامه ۹۰ نفره شد. برنامه اول توسعه عین برنامه بانک جهانی بود بدون آن که اسمی از آن به طور رسمی برده باشد. آقای هاشمی و دکتر حبیبی معاون اول این نامه را خوانده بودند و بر نکات آن در خصوص غارت اموال ملی در نتیجه اجرای این برنامه حساسیت داشتند. البته در نامه علاوه بر نقد راه‌حل‌های نیز پیشنهاد شده بود.

به دنبال این نامه مهندس سبحانی راهی زندان شد و به مدت شش ماه در سلول انفرادی بود. بالاخره آقای فلاحیان ایشان را می‌خواهند و از زندان به دفتر کارشان در وزارت اطلاعات می‌برند. آقای فلاحیان از مهندس سبحانی می‌پرسد چرا نباید وام خارجی بگیریم؟ مهندس احساس می‌کند که به نوعی می‌خواهند اجازه دریافت وام خارجی را از ایشان بگیرند. مهندس سبحانی در پاسخ می‌گوید دریافت وام خارجی تحت شرایطی است. ما می‌توانیم با مدیریت درآمد نفت از دریافت وام بی‌نیاز باشیم. هم چنان که در دوره جنگ و نخست‌وزیری آقای میرحسین نه تنها ارزش پول کشور کم نشد بلکه بانک جهانی ارز ایران را به عنوان یکی از ارزهای معتبر جهان معرفی کرد.

در صورتی که وام خارجی دریافت کنید باید ارزش پول ملی را کاهش دهیم و به خصوص با آزادی نقل و انتقال سرمایه، چون سرمایه طرف خارجی قدرتمند است، تولید داخلی را به زمین می‌زند و امکان رقابت از بین می‌رود. مهندس سبحانی ۴۸ ساعت بعد آزاد می‌شود ولی آن‌ها برنامه خودشان را به اجرا در می‌آورند.

مهندس سبحانی برای توضیح مخالفت با دریافت وام از بانک جهانی، در بحث‌های بنیادی ملی به این موضوع توجه نشان داده است. تجربه مطالعاتی ایشان حاوی چه مستندات است؟

مهندس سبحانی پس از آزادی از زندان «برنامه بحث‌های بنیادی ملی» را در دفتر مجله ایران فردا پایه‌گذاری می‌کند. در این جلسات اعضای جمعیت دفاع از آزادی و حق حاکمیت ملت ایران و از جمله مهندس بازرگان شرکت می‌کردند.

مهندس سبحانی محور بحث‌های بنیادی ملی را استقلال، توسعه درونزای اقتصادی و افزایش حس مشارکت مردم قرار داده بود. ایشان در چند برنامه تجربه کشورهای که از بانک جهانی

استراتژی ناممکن اصطلاحی بود که یک اقتصاددان آمریکایی آن را ابداع کرده بود. در آغاز انقلاب دولت ایران از بانک جهانی درخواست وام کرده بود بانک جهانی نیز با شرایطی وام می‌داد. طرح بانک جانی برای پرداخت وام تحت عنوان اصلاح ساختار دارای شرایط زیر بود:

- ۱- آزاد گذاشتن تجارت خارجی؛
- ۲- کاهش ارزش پول ملی
- ۳- فریز کردن دستمزدها؛
- ۴- تشویق بخش خصوصی؛
- ۵- آزاد کردن نقل و انتقال سرمایه. البته این شرایط برای کشورهایی بود که مشکلی در تراز پرداخت‌های تجاری خود داشتند. ایران با صادرات نفت تراز مثبت تجاری داشت که به تراز ا. اس مشهور بود.

مهندس سبحانی برای پرهیز از دریافت وام خارجی، هزینه‌های دولت را مدیریت کرد و از پرداخت‌های نا بجا جلوگیری کرد. ایشان هر هفته به یکی از بخش‌های سازمان برنامه سر می‌زد و با کارشناسان آن به گفت‌وگو می‌نشست. در مجموع خود ایشان از تجربه مدیریت‌شان بر سازمان به عنوان تجربه‌ای موفق یاد می‌کنند و می‌گفتند تا سال‌ها بعد کارشناسان این سازمان با وی همکاری می‌کردند.

چرا نباید وام خارجی بگیریم؟ پاسخ این سوال چکیده رویکردهای نهایی مهندس سبحانی در برابر مشکلات پیش روی اقتصاد ایران است. طرفداران دریافت وام خارجی چه مواضع اقتصادی را دنبال می‌کردند؟

مهندس سبحانی در سال ۵۹ وارد مجلس شورای اسلامی شد و دو سال اول ریاست کمیسیون برنامه و بودجه و در دو سال آخر ریاست کمیسیون صنایع و معادن را به عهده

در صورتی که وام خارجی دریافت کنید باید ارزش پول ملی را کاهش دهیم و به خصوص با آزادی نقل و انتقال سرمایه، چون سرمایه طرف خارجی قدرتمند است، تولید داخلی را به زمین می‌زند و امکان رقابت از بین می‌رود



اقتصادی مطالعاتی از قبل از انقلاب داشتند. بیشتر آقایان بنی صدر، توانایان فرد، رضا اصفهانی سخنرانی می‌کردند. آقا رضا اصفهانی معاون دکتر عباس شیبانی وزیر وقت کشاورزی در دولت شورای انقلاب بود. ایشان حتی مناظره‌ای با مرحوم دکتر بهشتی در خصوص اصلاحات ارضی داشتند و می‌گفتند اصل این برنامه خوب است اما اجرای آن در رژیم سابق نادرست بوده است.

مهندس سبحانی بیشتر دیدگاه‌هایش را در شورای انقلاب بیان می‌کرد که مورد توجه هم قرار می‌گرفت. اخیراً آقای آل اسحاق که هم فکر ایشان هم نیست در جایی گفته‌اند آقای مهندس سبحانی در چند سال اول انقلاب، اقتصاد ایران را از نابودی نجات داد.

❑ دیدگاه نیروها و فعالان اقتصادی در استانه انقلاب نسبت به مواضع و رویکرد اقتصادی مهندس سبحانی چگونه بود؟

بازاری‌ها و فعالان اقتصادی سنتی به دلیل موافقت ایشان با بورژوازی ملی، مواضع اقتصادی ایشان را قبول داشتند و تلقی نگاه اقتصادی جریان‌های چپ را به دیدگاه‌های اقتصادی ایشان نداشتند.

در شورای انقلاب نیز آقایان رفسنجانی و بهشتی موافق دیدگاه‌های اقتصادی مهندس سبحانی بودند. البته بعد از پایان جنگ و در دوران ریاست جمهوری آقای رفسنجانی در چارچوب برنامه توسعه اول، نظریات صندوق بین‌المللی پول را به اجرا درآورد. این امر موجب اختلاف ریشه‌ای بین مواضع اقتصادی مهندس سبحانی و آقای هاشمی رفسنجانی شد. در این دوران آقای هاشمی بیشتر به دیدگاه‌های اقتصادی دکتر نوربخش نزدیک شدند.

همچنین آیتاله موسوی اردبیلی نیز با دیدگاه‌های اقتصادی مهندس سبحانی در آن زمان موافق بود. دولت میرحسین نیز ملاحظات سیاسی داشت و بیشتر با آقای عالی‌نسب کار می‌کردند. عالی‌نسب هم از دوران ملی شدن صنعت نفت، تجارب اقتصادی خوبی اندوخته بود و به عنوان مشاور در دولت میرحسین مشغول به کار بود. دیدگاه اقتصادی مرحوم عالی‌نسب به دیدگاه اقتصادی مهندس سبحانی بسیار نزدیک بود و غالباً با هم تبادل نظر می‌کردند. البته آقای هاشمی در ارتباط با مهندس سبحانی ملاحظات سیاسی را در نظر نمی‌گرفت و در صورت لزوم تماس برقرار می‌کرد.

❑ مهندس سبحانی چقدر در تدوین اصول اقتصادی قانون اساسی نقش داشت؟

آقای دکتر حسن حبیبی در پاریس پیش‌نویس را نوشتند و بعداً که به ایران آمدند آقایان دکتر کاتوزیان و دکتر جعفری لنگرودی نظریاتی را ارائه دادند. بعداً که نسخه نهایی برای طرح به مجلس خبرگان آمد آقایان صدوقی، دکتر حسن آیت و جلال‌الدین فارسی در جلسه اول اعتراض کردند که این پیش‌نویس همان قانون اساسی مشروطیت است و تنها به جای شاه نام آیتاله خمینی را نوشتند. بنابراین ما باید از اول قانون اساسی را بنویسیم. بنابراین تجدیدنظرهای اساسی در پیش‌نویس صورت گرفت. با این حال مهندس سبحانی در خصوص اصل ۱۴۴ و تدوین آن به صورت کنونی نقش داشت.

❑ آیا اطلاع دارید که مهندس سبحانی در خصوص رویکردهای اقتصادی ابتدای انقلاب خود نقد یا تجدید نظری کرده باشند؟

تنها نقل قولی از آقای مهندس معین‌فر در مجله مهرنامه خوانده‌ام که گفته بودند ای کاش بانک‌ها را ابتدای انقلاب دولتی نکرده بودیم و می‌گذاشتیم روند طبیعی‌شان را طی کنند.

وام دریافت کرده بودند، را ارائه داد. به عنوان نمونه کشور کوبا که از وابسته‌های سیاسی کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق بود و کشور برزیل که در آن زمان رژیم وابسته به دولت آمریکا داشت مورد بررسی قرار گرفت. اما هر دوی این کشورها نتوانستند برنامه بانک جهانی را به اجرا درآورند و در پرداخت اصل، بهره و جریمه دیرکرد این وام با مشکل روبرو شدند. مهندس بازرگان ضمن تایید گزارش مهندس سبحانی تقاضای وقت برای پاسخ به دیدگاه مطرح شده را داشت که متأسفانه این جلسه برگزار نشد.

اما مهندس سبحانی می‌گفت می‌دانم مهندس بازرگان می‌خواهد بگوید این کشورها دارای حکومت دیکتاتوری و غیر دموکراتیک بودند و چون آزادی در این کشورها وجود نداشت با شکست رو به رو شدند. با این حال مهندس سبحانی اعتقاد خود را در تجربه چهار کشور کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ سابق موسوم به گروه کشورهای «ببرهای آسیا» تکرار می‌کند و می‌گوید آمریکا این کشورها را جزو کشورهای صنعتی شده اعلام می‌کند درحالی‌که برای توسعه خود از بانک جهانی وام نگرفته بودند و آن شرایط نیز بر اقتصاد کشورشان حاکم نشد. عوامل اصلی توسعه در این کشورها عبارت بود از: ۱- مدیریت مقتدر کشور ۲- تربیت نیروی انسانی کارآمد ۳- اراده قوی ملت‌ها برای توسعه. هر چهار کشور در آن زمان دارای رژیم‌های غیر دموکراتیک بودند. از این جهت به دوستان جمعیت دفاع از آزادی، دولت مقتدر را برای توسعه ایران پیشنهاد می‌کرد.

مهندس سبحانی معتقد بود این کشورها به سرمایه داخلی شان توجه کردند و به دریافت وام خارجی توجهی نداشتند.



البته مهندس سبحانی طرفدار تصدی‌گری دولت نبود و این نوع تصدی‌گری را موجب کاهش بهره‌وری می‌دانست. اما مهندس سبحانی به رهبری دولت در اقتصاد اعتقاد داشت و نقش آن را در توسعه مانند لوکوموتیو می‌دانست.

❑ در حوزه اقتصاد مهندس سبحانی در کنار مباحث فوق چه نکاتی دیگری را به صورت عملی یا راه حل انجام داده‌اند؟

بعد از این جریان مهندس سبحانی به عنوان یک نمونه عملی شرکت شط (مخفف شریعتی- طالقانی) را در سال‌های ۷۰-۷۱ تاسیس کرد. این شرکت پودر لعاب سرامیک تولید می‌کرد و از جایی به آن کمک نمی‌شد. حتی دکتر حسین نمازی وزیر وقت اقتصاد طی بازدیدی از این کارخانه نسبت به پرداخت وام ابراز تمایل می‌کند، اما در عمل موفق به پرداخت آن نمی‌شود. مهندس سبحانی و شرکاء معتقد بودند کار تولیدی زود بازده نیست، اما آینده خوبی دارد. این کارخانه به علت کارشکنی‌ها تعطیل شد و بعدها آن را به دیگران واگذار کردند.

توجه مهندس سبحانی به موضوعات اقتصادی و سیاسی در مجله ایران فردا استمرار پیدا کرد و تمام سرمقاله‌هایش راهبردی بود. وی ضمن نقد، راه‌حل‌ها را نیز بازگو می‌کرد و در کل به شرط نظارت دولت موافق فعالیت بخش خصوصی بود.

از دیگر بحث‌های کارشناسی مهندس سبحانی مخالفت با برنامه‌های گسترده سدسازی در کشور بود. ایشان می‌گفت ما به اندازه کافی آب نداریم. سد سازی باعث نفوذ آب به لایه‌های شور زمین می‌شود و شوری را به سطح زمین می‌آورد و محصولات را از بین می‌برد. ایشان این دیدگاه را به آقای هاشمی رئیس‌جمهور وقت منتقل کردند. آقای هاشمی نیز برای مدتی دستور توقف فعالیت‌های سد سازی را صادر کرد، اما بعد کارشناسان گفتند این ادعا درست نیست و سدسازی ادامه پیدا کرد. همین چند روز پیش وزیر نیرو اعلام کرد تمام سد سازی‌ها به ضرمان تمام شده و سدها هم آب کافی ندارند.

❑ ایشان برخلاف شهرت سیاسی‌شان در آستانه پیروزی انقلاب، بیشتر تمرکزشان بر روی موضوعات اقتصادی بوده است. با این حال مروری به روزها و سال‌های اول انقلاب نشان می‌دهد افراد دیگری درباره تئوری اقتصادی مطلوب جمهوری اسلامی را صحبت می‌کردند. چرا مهندس سبحانی به رغم اقدامات موثر و نقش پر رنگ‌شان در تبیین سازوکار اقتصاد کشور، از این منظر کمتر مورد توجه صاحب نظران قرار گرفته است؟

مهندس سبحانی نظریه پرداز اقتصادی نبود، اما در خصوص راه‌حل‌های ممکن در برابر موضوعات

تاریخ

حسین شاه حسینی: مصدق مرد قانون بود

مصدق معتقد بود غیر از نظام مردمی هیچ نظامی نباید در کشور دوام داشته باشد

۸۷ سال زمان کمی نیست آن هم در حالی که از نوجوانی در کنار همراهی با پدری که از تاثیر گذاران سیاست در دوران خود بوده با در سیاست داشته و وقایع مهم و تعیین کننده تاریخ معاصر را درک کنی و از جوانی به این سو در قامت سیاست ورزی تمام عیار در بسیاری از عرصه‌ها حاضر و موثر بوده باشی. حسین شاه حسینی با تمام آنچه تا به حال برای بازنمایی وقایع دو دهه بیستم و سیام شمسی کوشش نموده، اما کماکان اعتقاد دارد آنگونه که نسیسته است آن برهه از تاریخ بازنمایی و بازشناسی نشده و بر این تاکید می‌کند، در عین کوشش در انجام هر چه بهتر این مهم باید آن را به گونه‌ای عرضه نمود که برای امروز کشور و مردم کارکرد داشته و مورد بهره‌برداری قرار گیرد و گوش زد می‌کند «روایت تاریخ معاصر باید به درد امروز بخورد». او یکی از برجسته‌ترین برهه‌های آن دو دهه را واقعه کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ و مجموعه وقایعی می‌داند که منتهی به آن کودتای ننگین شد و بر این باور است که باید آثار و نتایج کودتای ۲۸ مرداد مورد رصد و بررسی قرار گیرد، او همچنین معتقد است در آن واقعه نکات ریزی وجود دارد که بازشناسی آن می‌تواند در جامعه ایجاد تحرک و بینش کند.



کنار یزند این بود که مصدق و دولتش شاه را موظف کردند تنها در چارچوب سلطنت قرار بگیرد و کاری به امورات حکومت‌داری و اقتصاد و سیاست کشور نداشته باشد. تا جایی که شاه رسماً خطاب به دکتر مصدق گفته بود پس اجازه بدهید من چمدانم را بردارم و از کشور خارج شوم، اما دکتر عرض کردند شما هر کاری داشتید به وزیر مربوطه یعنی آقای علاء بگویید من هم هر کاری داشتید در چارچوب قانون در خدمت شما خواهم بود.

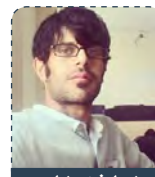
پس از این بود که آن‌ها به این نتیجه رسیدند برای ایستادن در برابر خواست مردم و کنار زدن دکتر مصدق باید به داخل مردم نفوذ کرده و بر روی خواست آن‌ها تاثیر گذاری کنند و در عین حال تلاش کردند که طبقه‌ای ناراضی در برابر سیاست‌های دولت مصدق ایجاد کنند.

دکتر مصدق پس از موفقیت در ۳۰ تیر اصلاحات داخلی را شروع می‌کند، او که پیش از آن به موفقیت‌های بسیاری در زمینه اصلاحات در سیاست‌های خارجی کشور دست یافته بود حال زمینه اصلاحات در داخل را مناسب می‌دید. مصدق اصلاحات داخلی را از ارتش و دادگستری شروع کرد، در ابتدا کمیسیونیی به انتخاب او در ارتش شروع به کار کرد که اهم وظایف آن رسیدگی به اوضاع ارتش و انجام اصلاحات در آن بود. در رسیدگی‌های این کمیسیون افراد بسیاری که از موقعیت و قدرت خود سوءاستفاده کرده و بر خلاف مقررات عمل کرده بودند بازنشسته شدند و این چنین اولین

کدام علل و چه مصدرهایی منجر به شکل گیری و سرآغازی برای واقعه کودتای ۲۸ بودند؟

کودتای ۲۸ مرداد به دنبال شکستی است که حاکمیت موجود از واقعه ۳۰ تیر متحمل شد. ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که دکتر مصدق وقتی کابینه‌اش را انتخاب کرد به شاه عرض می‌کند بنده باید وزیر جنگ هم باشم اما شاه قبول نکرد و دکتر مصدق هم اعلام کرد بدون ارتش و نیروی نظامی نمی‌توان کشور را اداره کرد و کار به استعفاء ایشان کشیده شد که شاه هم به سرعت قوام‌السلطنه را به عنوان نخست وزیر انتخاب کرد. پس از این اتفاقات و در جواب آنچه شاه به پشتیبانی قدرت‌های خارجی کرده بود در واقعه ۳۰ تیر حرکتی مردمی اتفاق افتاد که توانست دکتر مصدقی که منتخب مردم بود دوباره در برابر قدرت طلبی شاه قرار دهد و به همین خاطر چون شاه و وابستگان به او و همچنین قدرت‌های خارجی ذی نفع در کشور نتوانستند در برابر مردم بایستند تسلیم مردم شدند و پس از آن تلاش کردند تا زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد را فراهم کنند. آنهایی که پیش از ۳۰ تیر در مقابل مردم موضع گرفتند و مردم با قیام ۳۰ تیر کارهای آن‌ها را خنثی کردند به کناری رفته اما از صحنه خارج نشدند بلکه مضمم شدند با طرحی جدید دولت مصدق را ساقط کنند، و این آغازی بر بسته شدن نطفه توطئه کودتای ۲۸ مرداد شد.

نکته دیگر یکی از عواملی است که باعث شد شاه بعد از واقعه ۳۰ تیر بیش از پیش به انجام کودتا فکر کند و ان این بود که پس از ۳۰ تیر دکتر مصدق به شاه و خانواده وی اعلام کرد تکلیف خودتان را مشخص کنید. این همه هزینه و دخالت‌ها در کارهای اجرایی کشور برای دولت قابل تحمل نیست. در نتیجه شاه را موظف می‌کند که خانواده خودش را از کشور خارج کند. آن هم به دلیل دخالت‌ها و خرج‌هایی که مدام روی دست دولت می‌گذاشتند. که یکی از علل بزرگی که شاه حاضر شد با کودتا مصدق را



یغما فسخامی

می‌کنند به دلیل ناراحتی‌هایی که واقع شده و در جواب دکتر مصدق نیز می‌گویند مساله‌ای نیست انشالله خداوند صحت و سلامتی می‌دهند، وی همان روز وقتی وارد کاخ شد به شاه گفت؛ اعلیحضرت حق بود شما که قصد خروج از کشور را داشتید در ابتدا دولت و شخص بنده را در جریان قرار می‌دادید. چون عرف هم این بود که هر گاه شاه قرار بود از کشور خارج شود باید ابتدا نخست وزیر و رئیس دولت را در جریان قرار می‌گذاشتند و بعد از کشور خارج می‌شدند. در عین حالا عده‌ای که برای تظاهرات به درب کاخ سلطنتی آمده بودند و مشتعل می‌شدند از ناراضیان و برخی آقایان و روحانیونی چون جناب میرزا سید محمد بهبهانی، جناب میرزا عبدالله چهل ستونی و شیخ بهاءالدین نوری که با این حرکت قصد ایجاد نیروی جدیدی پشت سر شاه و بازگرداندن و جبران اعتبار از دست رفته او در جریان ۳۰ تیر را داشته و تلاش می‌کردند تا عظمت از دست رفته شاه از این طریق دوباره بازگردد. همچنین این گروه‌ها در نظر داشتند که اگر دکتر مصدق با شرایطی که برایش رقم زده‌اند کماکان در قدرت باقی ماند وی را با نیروی به اصطلاح مردمی از بین ببرند و بگویند آن مردمی که ۳۰ تیر از وی حمایت کردند (امروز که برخی اصلاحات به مذاق برخی خوش نیامده) طوری وانمود کنند که مردم ناراضی‌اند و برای همین این مردم بودند که آمدند جلوی کاخ شاه تظاهرات کردند و خواهان ماندن شاه و کشتن دکتر مصدق شدند. در چنین شرایطی برخی آقایان علما همان روز به خدمت شاه رسیدند و مذاکراتی کردند و از وی درخواست کردند در شرایط فعلی کشور را ترک نکنند و شاه هم به آن‌ها قول داد کشور را ترک نکنند.

✓ دکتر مصدق در فاصله تجمع در بیرون کاخ با شاه دیدار کردند یا بعد از تجمع؟

نه خیر! دکتر مصدق قبل از تجمع با شاه دیدار کردند و پس از دیدار بود که این عده بیرون کاخ دست به تظاهرات زده بودند و این عده در برنامه خودشان تنظیم کرده بودند که حسین اعلاء به

دکتر مصدق بگویند و مصدق مطلع شده و به خدمت شاه برسد و در عین حال به وی هم بفهمانند که مردم بیرون کاخ دست به اعتراض به حمایت از شاه زده‌اند و دکتر هم متوجه این موضوع شود که چنین برنامه‌ایی بیرون از کاخ در حال شکل‌گیری است.

پس از اینکه شاه به علما گفت که از کشور خارج نمی‌شود سید محمد بهبهانی بالای سردر کاخ می‌رود و به مردم نوید این را می‌دهد که اعلیحضرت نظریات مردم را اعمال می‌کند و از کشور خارج نمی‌شود و مصلحت هم همین است و اکنون هم نخست وزیر خدمت شاه هستند و انشاء الله مساله خاتمه یافته است.

در همین فاصله وقتی که دکتر مصدق پس از خاتمه دیدار خود با شاه، قصد خارج شدن از دربار را داشتند سرهنگی که گویا از علاقمندان نخست وزیر بود به ایشان توصیه کرد که از درب پشتی کاخ خارج شوند چون در روبروی درب تظاهرات است. و دکتر مصدق هم همین کار را کرد و از درب عقب کاخ به سمت خانه خودش حرکت کرد. سپس این عده‌ای که روبروی درب کاخ منتظر بودند و آمده بودند تا دکتر مصدق را که به عنوانی مختلف جلوی شاه ایستاده بود به یک طریقی از بین ببرند و بگویند قیام مردمی باعث

گروه ناراضی از سیاست‌های اصلاحی دکتر مصدق پدید آمد. در عین حال دکتر مصدق به وسیله حائری شاه باغ که وزیر دادگستری بسیار با ارزشی بود شروع به انجام اصلاحات در دادگستری می‌کند و در پی آن تعداد بسیاری از قضات، کارمندان و شخصیت‌های فعال در دادگستری که موازین قانونی را رعایت نکرده و از جایگاه خود سوءاستفاده کرده بودند را نیز بازنشسته می‌کند. این اصلاحات منجر می‌شود که بازنشستگان دادگستری همچون بازنشستگان لشگری به صف ناراضیان و مخالفان سیاست‌های دکتر مصدق بپیوندند. سومین موضوع اصلاحات دکتر مصدق طرح و تصویب قانونی بود به نام «بهره برداری ۲۰ درصدی کشاورزان» که در پی طرح و تصویب آن حزب توده برخلاف آنکه ادعای حمایت از منافع کشاورزان را داشت با دیدن تامین منافع این قشر توسط طرح حمایتی دولت مصدق شروع می‌کند به کارشکنی و تحریک آن‌ها و در راستای ایجاد ناراضی و تضعیف دولت دکتر مصدق قدم‌های بسیاری بر میدارد.

سه دسته ناراضیان یعنی بازنشستگان لشگری و کشوری و توده‌ای‌ها به مجموع دولت‌های خارجی ذی نفع در کشور و شاه و وابستگان او اضافه شده و از جمع آن‌ها قدرت بزرگی پدید آمد که شروع کرد به برنامه ریزی برای ضربه زدن به دکتر مصدق و حامیان مردمی او و اولین کار آن‌ها در این زمینه این بود که با برخی از روحانیون معلوم‌الحال ارتباط گرفته و قائله ۹ اسفند را ایجاد کردند.

در قائله ۹ اسفند با محمد رضا پهلوی توطئه کردند که اعلام شود شاه بابت کسالت و بیماری همسرش ثریا و برای درمان او می‌خواهد از کشور خارج شود که پس از آن عده‌ای تحت عنوان مردم با بهانه اینکه کشور به دلیل سیاست‌های غلط دکتر مصدق در شرایط بحرانی قرار گرفته جمع شوند و از شاه بخواهند که در ایران بماند و به نحوی جلوی خروج او را بگیرند، این همه در حالی بود که به هیچ وجه مساله بیماری و کسالت در میان نبود و آن‌ها



با این توطئه هم قصد داشتند واقعه ۳۰ تیر را خنثی کنند و هم اعتبار از دست رفته شاه را تا حدودی به او بازگردانند که هر دوی این‌ها در راستای ضربه زدن به دکتر مصدق طرح‌ریزی شده بود. در همین راستا شاه به یک باره و بدون مقدمه اعلام می‌کند که برای درمان کسالت همسرش می‌خواهد از کشور خارج شود، این در حالی است که به روال معمول دولت باید از این اتفاق مطلع می‌بود، اما بخشی از ائتلاف معترضان به نحوی طرح‌ریزی کرده بودند که این گونه نشود و از آن سو بخش دیگری از این ائتلاف که برخی از روحانیون منجمله آقای کاشانی نیز در راستای اعتراض به عملکرد دکتر مصدق با آن‌ها همراه شده بود دست به اقدامات عدیده‌ای در راستای ممانعت از خروج شاه و تضعیف دکتر مصدق می‌زنند، آیت‌الله کاشانی که در این برهه رئیس مجلس شورای ملی بود وادار می‌شود و نامه‌ای به میرزا سید محمد بهبهانی می‌نویسد و در آن نامه ذکر می‌کند که «شما هستید در این مملکت و اعلاء حضرت در شرایطی که وضع بر هم ریخته است صحیح نیست از کشور خارج شوند و این ناراضی‌ها اوج پیدا کند.» و مشخصاً این سخنان آقای کاشانی و اشاره ایشان به اوضاع بر هم ریخته و وجود ناراضی‌ها دال از حمایت بازنشستگان ارتش، دادگستری و نیروهای چپ بود، شما در خاطرات طیب حاج رضایی و برخی خاطرات دیگر اشخاص هم همین روایت از خروج شاه را می‌بینید. طبق طرح ریزی ناراضیان مقرر می‌شود به محض شنیدن خبر خروج شاه از کشور عده‌ای از آن‌ها به همراه برخی از آقایان روحانیون از جمله بهبهانی دیگران بروند درب منزل شاه و طی تظاهراتی از او خواهش کنند که از مملکت خارج نشود به این دلیل که کشور در وضع بحرانی به سر می‌برد. در همین حال دکتر مصدق به عنوان نخست وزیر که از مساله نیز بی اطلاع بود از ناحیه آقای حسین اعلاء مطلع شده و نزد شاه می‌رود و از او می‌پرسد که به چه دلیلی می‌خواهند کشور را ترک کنند و شاه نیز اظهار

حزب توده برخلاف آنکه ادعای حمایت از منافع کشاورزان را داشت با دیدن تامین منافع این قشر توسط طرح حمایتی دولت مصدق شروع می‌کند به کارشکنی و تحریک آن‌ها و در راستای ایجاد ناراضی و تضعیف دولت دکتر مصدق قدم‌های بسیاری بر می‌دارد



کشوری که روی هم بنام نیروهای مردمی در مقابل دکتر مصدق موضع می‌گرفتند تا دکتر مصدق را از بین ببرند.

سرلشکر افشار طوس رئیس شهربانی وقت که به شدت به دکتر مصدق علاقه‌مند بود در این بین جلوی حرکت و توطئه‌های خیلی از این‌ها را گرفت و کارهای این عده را برملا کرد. جلساتی بین بازنشستگان لشکری و همکاری سایر بازنشستگان و توده نفتی‌ها در ارتباط با دکتر بقایی که بعد از ۳۰ تیر از نهضت ملی ایران بریده بود و در اختیار حاکمیت و شاه قرار گرفته بود، تصمیم می‌گیرند و برنامه قتل افشار طوس را تنظیم می‌کنند. چون افشار طوس در واقعه بعد از ۹ اسفند جلوی تمام توطئه‌های این عده را می‌گرفت.

با مرگ افشارطوس می‌خواستند چه در داخل کشور و چه در خارج اینگونه به مردم بفهمانند که دولت وقت آنقدر ضعیف است که رئیس شهربانی‌اش کشته می‌شود و مردم امنیت ندارند و این عدم امنیت یعنی دولت باید از کار برکنار شود.

سرلشکر افشار طوس در آخرین جلسه‌ای که به منزل حسین خطیبی در خیابان صفی علیشاه می‌رود در آن جلسه سرلشکرمنزه، رئیس بهداری ارتش و چند سرهنگ و سرتیپ دیگر هم حضور داشتند که از قبل زمینه قتل افشارطوس را فراهم کرده بودند.

در ابتدای آن جلسه به صرف اینکه افشارطوس وارد جلسه می‌شود وی را گرفته با تزریق مواد بی‌هوشی وی را بی‌هوش کرده و سپس با خبر کردن دستیارانشان که از لات‌های معروف تهران مانند امیرعلایی‌ها و عده‌ای از هفت کچلون که صاحب گردنه تلو بودند پس از بی‌هوش کردن افشارطوس در داخل ماشین انداخته به نزدیکی گردنه تلو برده و از آنجا به بعد با قاطر به سمت تونلی برده و در همان جا زجر و شکنجه می‌دهند و سپس وی را به قتل می‌رسانند. فردای روز ناپدید شدن افشارطوس روزنامه‌های داخلی و خارجی از ناراضی‌های که در ایران است خبر داده و نوشتند که دولت حتی توان اینکه برای نیروهای نظامی خودش امنیت را برقرار کند ندارد. در راستای این اتفاقات برخی از کارخانجات و کوره‌پزخانه‌ها هم به نشانه اعتراض تعطیل شده و برای اعتراضات گسترده زمینه چینی می‌کنند. که در این بین دکتر بقایی و دوستان وی هم نقش بسیاری قوی را ایفا کردند.

در همین راستا در مجلس شورای ملی هم اقلیتی که پرچمدار این اعتراضات بودند به سرکردگی بقایی و علی زهری، اعتراضات کم‌کم بالا گرفت که دولت ضعیف است و توانایی لازم برای اداره کشور را ندارد. تا بتوانند دولت مصدق را تضعیف کرده و شاید وی را مجبور به استعفا کنند اما در این شرایط مصدق با انتخاب غلامحسین صدیقی که در آن زمان وزیر کشور بود ریاست شهربانی را هم به وی ابلاغ کردند. در بررسی‌های اولیه و پس از دستگیری خطیبی و اعترافاتش که انجام داده بود مشخص شد افشار طوس در خانه حسین خطیبی به قتل رسیده و همچنین افرادی مانند سرلشکر منزه هم در این قتل دست داشته‌اند. که لازم به ذکر است همگی این بازداشت‌شدگان نه تنها پس از کودتای ۲۸ مرداد آزاد شدند بلکه شاه به برخی از آن‌ها زمین‌های گرگان را هم هدیه داد. که بعدها مسئولیت‌های دشت گرگان را پیدا کرده بودند.

پس از ماجرای قتل افشارطوس روزنامه‌ها از جمله روزنامه آتش، روزنامه میراشراقی که

کشته شدن نخست وزیر شد چون مصلحت قدرت‌های جهانی در این نبود که دکتر مصدق از طریق کودتا از بین برود. پس از اینکه این عده متوجه خارج شدن دکتر مصدق از کاخ شدند به سمت خیابان و خانه دکتر به صورت تظاهرات خیابانی حرکت کردند که خوشبختانه ماشین وی به سرعت به خانه رسیده و این اراذل و اوباش و مخالفین هم سریع به طرف خانه او حرکت کرده و تظاهراتی را براه انداختند که در راس آن‌ها «شعبان جعفری، سرلشکر خسروانی، سرهنگ رحیمی‌ها و برخی از نمایندگان هم حضور داشتند که به طرف منزل دکتر حمله کرده و درب خانه و شیشه برخی از اتاق‌ها را شکستند ولی کمی بعد ارتش و ژاندارمری دخالت کرده و با اعلام حکومت نظامی برخی از همین آقایان و تظاهرات کنندگان را دستگیر کرده و اوضاع آرام شد. بعد از این ماجرا بود که دکتر مصدق با دادن بیانیه‌ای کل ماجرای دیدار با شاه را در آن بیانیه ذکر کردند و همچنین تاکید کردند که شاه عرض کرده من احتمال می‌دهم با توجه به اخباری که به وی رسیده جان شما در خطر باشد. از آن پس بود که دکتر در جلسات دیگر حاضر نمی‌شدند و همیشه نماینده‌هایی را می‌فرستادند و جلسات هیئت دولت هم در منزل دکتر برگزار می‌شد.

حالت وقتی ما علل این ماجرا را بررسی می‌کنیم می‌بینیم با اینکه شاه در حادثه ۳۰ تیر به صورت کامل از مردم شکست خورد و برخلاف نظر مردم و بخاطر جلب رضایت مردم به مصدق رای اعتماد داده، اما با این حال تمایل ندارد مصدق نخست وزیر باقی بماند و به همین خاطر توسط اطرافیان خود دست به طرح توطئه‌هایی می‌زند تا دولت دکتر مصدق را برکنار کند.

در فاصله اندکی پس از آن مقطع دکتر مصدق می‌کوشد تا روابط بین ارتش و خود را تحکیم بخشد و برای همین سرلشکر افشارطوس پس از واقعه ۹ اسفند برای ریاست شهربانی برگزیده می‌شود که یکی از مسئولیت‌های افشارطوس بهبود روابط بین ارتش و دولت بود. در همین جهت سرلشکر افشارطوس جلساتی بین افسران برکنار شده و بازنشسته ارتش برگزار می‌کرد که در همین قالب توطئه جدیدی شکل گرفت و در این توطئه جدید تعدادی از وکلای مجلس و تعدادی از ناراضی‌ها در اینجا نقش موثری را ایفا کردند. این برنامه در منزل شخصی به نام حسین خطیبی که از رفقای قدیم دکتر بقایی بود در خیابان صفی‌علیشاه برگزار می‌شد و قرار بود طی این جلسات ملاقات‌هایی صورت بگیرد و طی آن مکرراً ملاقات‌هایی بین رئیس شهربانی و همچنین نمایندگان بازنشسته کشوری و لشکری جلسه‌هایی تشکیل می‌شد. در تمام این مسایل دولت‌های خارجی که منافعشان به خطر افتاده بود در ارتباط با دکتر بقایی در صدد انجام این توطئه بودند. این عده تصمیم گرفتند به اینکه مجدداً لطمه‌ای به دولت دکتر مصدق بزنند تا اینگونه به مردم نشان دهند که مصدق در سطوح مختلف زمینه‌هایی ندارد و دیگر لایق نخست وزیری نیست که در این بین بیشتر چپی‌ها دخالت می‌کردند چون در اینجا نکته بسیار حساس این بود که درست است دکتر مصدق یک شخصیت ملی مردمی بود ولی نیروهای حزب توده که در اختیار کادر بالای حزب توده بودند نه بدنه حزب، این‌ها تلاش می‌کردند تا دکتر مصدق به هر شکل ممکن چون شخصیت مردمی دارد از بین برود تا بتوانند نظریات خودشان را اعمال کنند که در اینجا توده نفتی‌ها پیدا می‌شوند که این توده نفتی‌ها نشئت گرفته از دوستان دکتر بقایی که در ۳۰ تیر و ۹ اسفند شکست خوردند تشکیل می‌شدند و این‌ها در مجموع به توده نفتی‌ها معروف بودند و در کنارشان مجموعی از بازنشستگان لشکری و

با اینکه شاه در حادثه ۳۰ تیر به صورت کامل از مردم شکست خورد و برخلاف نظر مردم و بخاطر جلب رضایت مردم به مصدق رای اعتماد داده، اما با این حال تمایل ندارد مصدق نخست وزیر باقی بماند و به همین خاطر توسط اطرافیان خود دست به طرح توطئه‌هایی می‌زند تا دولت دکتر مصدق را برکنار کند

می‌مانند و فرزند هم به نفع دکتر مصدق تمام می‌شود و مردم هم در پاسخ به این سوال که آیا شما این مجلس را می‌خواهید یا نه! به گزینه مجلس را نمی‌خواهیم پاسخ آری می‌دهند. در این چنین شرایطی مردم بازهم از بین شاه و دکتر مصدق، مصدق را تایید کردند. در اینجا این بار تفاهم بین‌المللی بین آمریکا و روسیه انگلیسی‌ها و عوامل داخلی برقرار می‌شود و آن چیزی نیست جز کودتای ۲۸ مرداد.

این عوامل در بدو امر برای اجرای کودتا تصمیم می‌گیرند در ابتدا با حکم شاه این کار را انجام دهند. آن هم با این بهانه که شاه دارای اختیارات عزل و نصب است و می‌تواند نخست وزیر را برکنار کند که طی آن شاه خطاب به دکتر مصدق اعلام می‌کند از این پس شما دیگر نخست وزیر نیستید و به جای شما سپهبد زاهدی نخست وزیر است و شما دیگر اختیاراتی ندارید. دکتر مصدق با شنیدن این خبر زیر بار فرمان شاه نمی‌رود و سرلشکر نصیری را که رابط بین شاه برای اجرای این فرمان بود را در توقیف نگه می‌دارد و بدین ترتیب کودتای ۲۶ مرداد با شکست مواجه می‌شود. فردای آن روز یعنی ۲۷ مرداد که خبر شکست کودتا در همه جا می‌پیچد، شاه که تصمیم گرفته بود از طریق پارلمان این کار را انجام بدهد این بار تصمیم می‌گیرد از طریق ارتش و راهکار نظامی این کار را انجام بدهد. به این ترتیب که با راه انداختن تانک در خیابان و به کمک عواملی همچون رشیدیان و شعبان جعفری و طیب حاج رضایی‌ها و به طور کلی همان عواملی که در ۹ اسفند نقش داشتند با ایجاد بی نظمی تصمیم به اجرای نقشه دیگری می‌گیرند که به ۲۸ مرداد ختم می‌شود.

نقش حزب توده در ماجرای شکست خوردن کودتای ۲۶ مرداد چه بود؟! چون ادعا می‌کنند قبل از نصیری آن‌ها مصدق را از دستور شاه باخبر کرده بودند.

بله توده‌ها در ماجرای باخبر شدن دکتر مصدق از اجرای کودتای ۲۶ مرداد نقش موثری داشتند. اما اعتمادی به حزب توده وجود نداشت. دکتر مصدق هم حاضر نبود

متاسفانه اسم روزنامه هم اکنون به خاطر نیست و روزنامه شاهد که متعلق به دکتر بقایی بود و روزنامه‌هایی که بچه‌های چپ آن را اداره می‌کردند شروع کردند به شایعه پراکنی و تضعیف دولت دکتر مصدق تا شاید از این طریق وی را مورد فشار قرار دهند تا زمینه را برای اعمال نفوذ و دخالت کشورهای خارجی باز کنند که هرچه تلاش کردند به نتیجه مطلوب نرسیدند. سپس به این نتیجه رسیدند که دیگر دکتر مصدق را از طریق مردمی نمی‌توانند از بین ببرند و باید به فکر انجام دادن کودتایی از طریق انگلستان و با همکاری برادران اسدالله رشیدیان که از نوکرهایی بودند که با سیدضیاءالدین طباطبایی همکاری داشتند و حزب رعد را اداره می‌کردند و شروع کردند به توطئه کردن که متاسفانه این توطئه در بین برخی طبقات هم رخنه پیدا کرد و برخی از وکلای مجلس هم با این عده همکاری می‌کردند. در چنین شرایطی اوضاع اقتصادی کشور نیز چندان خوب نبود که در همین راستا و برای کنترل شرایط اقتصاد نابسامان کشور دکتر شاخت برای مشاوره دادن به دولت به ایران سفر می‌کند. دکتر شاخت پیشنهاد می‌دهد خیلی عاقلانه و دقیق مقداری اسکناس چاپ شود که دولت هم می‌پذیرد. دکتر نصیری در آن زمان عهده دار ریاست بانک مرکزی بود. از طرفی طبق قوانین مملکت بانک مرکزی باید برای چاپ اسکناس از بانک ملی و مجلس اجازه می‌گرفت، اما به مجلس و همچنین کمیسیون مراجعه نشد و بدون اجازه مجلس مقداری اسکناس چاپ و توزیع شد. این موضوع اندکی بعد برملا شد و حسین مکی که عضو کمیسیون مربوطه بود بهانه دست شاه داد و بر مبنای آن بهانه توسط علی زهری از مجلس درخواست کردند که به بهانه چاپ اسکناس دولت را استیضاح کنند. مرحوم مصدق هم قبول کردند و گفتند بله این کار انجام شده و استیضاح را قبول کردند. اما مصدق برای پاسخگویی به وکلای مجلس غلامحسین صدیقی را که در آن زمان نایب نخست وزیر بود، به عنوان نماینده دولت به مجلس معرفی کرد چون فهمیده بود که اگر خودش به مجلس برود مجلس قرار است رای عدم کفایت وی را بدهند و در این شرایط هم رای اعتماد هم نخواهند آورد و وقتی متوجه شد نهضت به خطر افتاده و قرار است با این کار مجموعه خدمات دولت از جمله ملی شدن صنعت نفت یک شبه از بین برود، پیشنهاد انحلال مجلس هفدهم را دادند به این ترتیب که معتقد بود منتخب مردم است و پاسخ گوی آن‌ها نیز خواهد بود و می‌گفت: «بنده منتخب مردم و پاسخ دهنده به مردم هستم و باید به مردم مراجعه کنیم و از مردم سوال کنیم که بنده همچنان نخست وزیر باقی بمانم یا خیر!» در همان حال کمیسیون دادگستری مجلس هم دخالت دکتر بقایی را در قتل افشار طوس تایید کرده و در عین حال عوامل زاهدی که منسوب به شاه بودند به شدت مخالف می‌کردند و همچنین آیت‌اله کاشانی هم در قالب ریاست مجلس با پیشنهاد انحلال مجلس توسط دکتر مصدق مخالفت کرده و علیه دکتر مصدق اعلام موضع می‌کند. در چنین شرایطی دکتر مصدق پیشنهاد برگزاری فرزندوم را می‌دهد و شاه هم که توان ایستادن در برابر او را نداشت به اجبار با این درخواست دکتر موافقت می‌کند. در چنین شرایطی تعدادی از وکلای مجلس استعفا داده و عده‌ای باقی

بنده خودم بارها در دوران زندان با این سوال باز جویا مواجه می‌شدم که آیا مصدق مسلمان بود؟! چرا چون این یک آتویی بود که از افراد می‌گرفتند چون توده جامعه بینش ظاهری و نه عمقی دارد و با توجه به مطرح کردن اینگونه سوالات می‌خواستند جامعه را دچار التهاب کنند.





آقای کاشانی به هر حال مبارز و روحانی بود که در راه ملی شدن صنعت نفت شجاعت و صداقت به خرج داد ایستادگی کرد، اما گاهی دچار اشتباه می‌شد و همین اشتباهات باعث شد نتوانیم از ایشان به عنوان یک رهبر مذهبی سیاسی صد در صد در تاریخ یاد کنیم

مصدق مد نظرش بود. مصدق نظرش این بود که غیر از نظام مردمی هیچ نظامی نباید در این مملکت بقا و دوامی داشته باشد چرا چون که همان موقع هم که شاه از مملکت رفت دکتر مصدق تقاضای شورای سلطنتی را داد و گفت در این مورد شورای سلطنتی باید اظهار نظر بکند نه شخص بنده.

به همین جهت دکتر مصدق مرد قانون بود و دولتش دولت قانون بود و تا آخرین لحظه حتی در دادگاه از قانون و قانونگرایی صحبت و عمل کرد. و براین اعتقاد بود که پایه‌های یک کشور فقط و فقط باید بر مبنای عمل به قانون گرای استوار باشد. در همین راستا و اعتقادات دکتر مصدق است که هم اکنون دوستان و همراهان دکتر مصدق هم به قانونمند بودن متوسل می‌شوند و به این اعتقاد دارند که قدرت‌مندان هم باید تابع قانون باشند. هرچه قدر قانون غلط باشد بودنش بهتر از نبودنش است و می‌بایست مملکت را در قالبی اداره کرد که نیروهای مردمی در قالب انتخاباتی آزاد و در کمال صحت بدون گزارش و گزینش شخصیت‌ها و افرادی که قادرند کشور را به نحو احسن اداره کنند انتخاب و حاکم شوند. نکته دیگری که در روزهای ۲۶ تا ۲۸ مرداد مورد توجه باید قرار بگیرد این است که وقتی شاه از تهران خارج می‌شود برخی به دکتر مصدق می‌گویند حکومت سلطنتی را باید از بین ببرد اما با این حال دکتر مصدق بازم هم طبق قانون عمل می‌کند و به دکتر شایگان و آقای پارسا و کریم سنجابی می‌گوید بروید مطالعه کنید تا یک شورای سلطنتی تشکیل شود تا این شورا مملکت را اداره کند. مصدق به هیچ وجه از مسائل غیرقانونی تبعیت نمی‌کرد حتی اگر به نفع خود ایشان بود. حتی وقتی در دادگاه مربوط به ۹ اسفند شعبان جعفری می‌گوید عکس شاه باید در دادگاه باشد و ما فقط زیر عکس شاه حرف می‌زنیم، مصدق می‌گوید اشکالی ندارد. زیر عکس اعلیحضرت حرف بزنید. در صورتیکه در همان دادگاه هم عده‌ای وقتی به مصدق می‌گفتند شعبان جعفری و دار و دسته وی به جرم سوء قصد به جان شما باید در دادگاه نظامی محاکمه شوند. اعلام کرد خیر نیازی به دادگاه نظامی نیست. مصدق فردی بود که روز اول صراحتاً اعلام کرد که به قانون اعتقاد دارم و با قانون زندگی کرد و جان داد. لحظاتی را که هم در دادگاه بود و به وی اهانت می‌کردند با جنبه‌های قانونی پاسخ می‌داد. مصدق کسی بود که آمده بود قانونمند بودن را در جامعه جا بیاندازد. انسانی بود که وقتی سید ضیاء‌الدین به او می‌گفت تو دین نداری در پاسخ به وی اعلام کرد: همانطوری که حسین بن علی در راه احقاق حق دین اسلام و مردم به شهادت رسید من هم برای احیای حقانیت کشور آمادگی کشته شدن را دارم.

به همین خاطر وقتی به عناوین مختلف دشمنان دکتر مصدق نمی‌توانستند از راه قانونی به هدف خودشان برسند از راه‌های غیر انسانی و غیرقانونی وی را مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار می‌دادند.

به هیچ وجه به حزب توده اعتماد کند زیرا توده‌ای‌ها حاضر نبودند در جهت خواست مردم حرکت کنند و آمده بودند با استفاده از شلوغی‌های به وجود آمده بهره‌ای ببرند به دلیل اینکه در ماجرای ۳۰ تیر هم اعضای این حزب نشان داده بودند با این که در قیام مردم دخالتی نداشتند اما طی یک جریان سازی و با موج سواری شروع کردند به دادن نظریاتی مخالف نظریات قانونی دکتر مصدق و از این جهت این بی‌اعتمادی مابین دکتر مصدق به حزب توده وجود داشت. مصدق در روز ۲۸ مرداد متوجه این موضوع شد که توده‌ای‌ها با کمک و همراهی مخالفین‌اش از جمله دکتر بقایی و آیت‌الله کاشانی و روزنامه آتش به مدیریت میر اشرفی و چند روزنامه دیگر که وابسته به حزب توده بودند و به طور کلی همه آن‌هایی که در دوره اصلاحات دکتر مصدق مضرر شده بودند دست به ایجاد تحرکاتی جهت متشنج کردن اوضاع کشور زده‌اند. این در صورتی بود که دکتر مصدق دستور داده بودند آقایان از هرگونه ایجاد تشنج دوری کنند تا چند دستگی‌ای ایجاد نشود که منجر به خون ریزی در مملکت شود. چون حزب توده تلاش می‌کرد موضوع به هر شکل ممکن نظامی شود و برخوردهایی صورت بگیرد و خون و خونریزی شود و همه حرفشان این بود که نظام باید عوض شود. اما دولت موافقت نمی‌کرد و این عدم موافقت دکتر مصدق باعث این شد که مردم به خیابان آمده و جنگ داخلی صورت بگیرد. اینکه حزب توده از دکتر مصدق برای حمایت کردن از دولت وی درخواست اسلحه کرده بودند صحیح است اما دکتر به هیچ وجه موافقت نکرد و اعلام کرد. بنده به هیچ عنوان زیر بار این موضوع که به شما اسلحه بدهم و از شما حمایت کنم نخواهم رفت. بله! حزب توده نه تنها در ۲۶ مرداد بلکه بعد از آن هم دکتر را از برخی تحریکات مخالفین در کشور آگاه کرد، اما با این حال دکتر مصدق زیر بار حرکت نظامی تحت قالب حزب توده برای تغییر نظام نرفت و به مصلحت مملکت نمی‌دانست و نکرد و از این جهت هم خدمت بزرگی به مملکت کرد. ولی حزب توده همان موقع هم با توطئه‌ای که در سر داشت در صد بود تا نظام را سرنگون کرده و یک نظام مارکسیستی را برپا کند نه نظام مردمی که دکتر

خواهیم داشت.

❑ بد نیست نیم نگاهی نیز به عملکرد روحانیون در مجلس هفدهم داشته باشیم.

در دوره هفدهم فراکسیونی در مجلس شورای ملی تشکیل می‌شود به نام فراکسیون روحانیت مجلس که هفت تن از روحانیون در آن عضویت داشتند و عبارت بودند از آقای حاج سیدجوادی، جلالی موسوی، انگجی، شبستری، میلانی و راشد که امام جمعه تهران هم دلش می‌خواست در این فراکسیون قرار بگیرد که اعضاء فراکسیون زیر بار این موضوع نرفتند. چون ایشان با دخالت شاه از مهیاد که سنی نشین بود به عنوان نماینده به مجلس راه پیدا کرده بود و به همین خاطر هم بود که دکتر مصدق درخواست کرد مجلس با ۸۰ نماینده منحل شود. چون براین اعتقاد بود که شاه با نیروهای نظامی که در اختیار دارد در انتخابات مجلس دخالت داشته و از همین طریق هم توانسته افرادی همچون میراشرفی و همین آقای امام جمعه تهران را وارد مجلس کند. در این فراکسیون روحانیون پیش از حکومت دکتر مصدق یعنی دوره شانزدهم کاشانی و زنجانی، کمرهای و دزفولی و حائره‌ای‌ها حضور داشتند که موافق حکومت دولت مصدق لقب گرفتند.

❑ در جریان اختلافات بین دکتر مصدق و آیت‌اله کاشانی نقش آیت‌اله زنجانی چگونه بود؟

بعد از شروع اختلافاتی که بین دکتر مصدق و آیت‌اله کاشانی و بعد از واقعه ۳۰ تیر رخ داد اقدامات و دیدارهای با دو طرف انجام گرفت از جمله اینکه خود مرحوم زنجانی نقل کردند. دکتر مصدق عرض می‌کردند مسئولیت اجرایی کشور برعهده من و دولت است اما آیت‌اله کاشانی دیدارهایی با سفرای خارجی و مصاحبه‌هایی انجام می‌دادند که منطبق با سیاست‌های دولت و مصالح کشور نیست.

از جمله اینکه کنفرانسی را کمونیست‌ها در لهستان (کنفرانس صلح وین) برگزار کردند که آیت‌اله کاشانی نماینده فرستاده بودند که دکتر مصدق می‌گفتند در شرایط فعلی که روابط ما با روس‌ها روشن نیست غلط است که بخواهیم کسی را به عنوان نماینده کشور به این کنفرانس بفرستیم. ایشان اگر امری دارند بفرمایند اگر با نظریات دولت منطبق بود انجام خواهد شد.

سپس به حضور آیت‌اله کاشانی می‌روند. ایشان همه حرف‌های دکتر مصدق را تایید می‌کنند، اما می‌گویند بالاخره ضرورت دارد مصدق در برخی از موارد نظر من را هم جویا شود. اما مصدق نظرش این بود که اگر ضرورت داشته باشد حتما این کار صورت خواهد گرفت.

اما برخی از دشمنان در این بین با خبررسانی‌های نادرست به خدمت آیت‌اله کاشانی می‌رسیدند و می‌گفتند مصدق شما را قبول ندارد به حرف شما هم گوش نمی‌دهد. مخالف شمامت و تحریکات از سوی فرزندان آیت‌اله کاشانی هم زیاد بود.

گواه این نکته هم اینکه عصر روز کودتا به یکباره مصطفی کاشانی هم رادیو پیام می‌خواند در حالی که خود آیت‌اله کاشانی تایید نمی‌کردند. در عین حال یکپهفته پس از کودتا در انتخابات هجدهم مجلس مصطفی کاشانی کاندیدا می‌شود چون در تهران زمینه رای آوردن ندارد در شهرهای شمالی کشور کاندید و روانه مجلس می‌شود پسران و خویشاوندان دیگر آیت‌اله کاشانی هم به همین ترتیب در مجلس بعد از کودتا نماینده مجلس می‌شوند.

پیش از کودتا ۲۸ مرداد آیت‌اله زنجانی عرض می‌کردند با برخی از آقایان علما به خدمت آیت‌اله کاشانی رسیدیم مبنی بر این که از ایشان بخواهیم با توجه با شرایط موجود که مصدق در مقابل شاه و عوامل خارجی ایستاده‌اند تاییده شما می‌تواند به مصدق کمک کند ایشان عرض کردند خیر. اگر مصدق هم برود ممانعی نیست. و بعد از اینکه از ایشان سوال کردیم جانشینی برای مصدق مدنظر دارید عرض کردند بله؛ سپهبد زاهدی و حائری‌زاده و در این حد هم آیت‌اله کاشانی حاضر نشدند از دکتر مصدق دفاع کند.

جالب اینکه کاشانی با حاکمیت زاهدی و پس از زاهدی هم نتوانست کنار بیاید. از همین جهت آیت‌اله کاشانی یک مبارزه مذهبی سیاسی بود که تجربه و اطلاعاتی نداشت. او مبارزی بود به شدت ضد انگلیس، اما راه مبارزه را نمی‌دانست.

آقای کاشانی به هر حال مبارز و روحانی بود که در راه ملی شدن صنعت نفت شجاعت و صداقت به خرج داد ایستادگی کرد اما گاهی دچار اشتباه می‌شد و همین اشتباهات باعث شد نتوانیم از ایشان به عنوان یک رهبر مذهبی سیاسی صد در صد در تاریخ یاد کنیم.

❑ همچنین گفته می‌شود شیخ حسین لنگرانی مابین آیت‌اله کاشانی و دکتر مصدق قصد میانجی‌گری داشته، درست است؟

نه این طور نبوده. برای روشن تر شدن مساله باید به شخصیت ایشان اشاره‌ای کنیم. مرحوم لنگرانی شخصیتی سیاسی بود و به هیچ وجه یک آخوندی که در قالب مذهب بخواهد معتقد به حکمرانی باشد نبود. زیرا ما در کلاس سیاست می‌گوییم. آقایان روحانیون یا باید معلم باشند یا مدرس باشند یا امام جماعت باشند و یا مبلغ. اما لنگرانی هیچ کدام از این‌ها نبود. و ایشان یک آدم کاملا سیاسی بود تنها فرقی این بود که لباس روحانیت را به تن می‌کرد. ایشان در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی از محلی انتخاب شدند که اصلا در آنجا متولد نشده بودند (اردبیل) و آنجا کانون چپ و توده‌ها بود. فردی به نام غلام مجاهد

در اردبیل کاندید جزیب توده بود که چون سواد خواندن و نوشتن نداشت نتوانست مجوز ورود به مجلس را پیدا کند و در نتیجه مرحوم لنگرانی کاندیدای اردبیل شده و به مجلس راه پیدا کرد.

لنگرانی وقتی وارد مجلس شد نه تنها همکاری آنچنانی با کسی نداشت؛ بلکه با روحانیون دیگری مانند فیروزآبادی هم همکاری نمی‌کرد. در دوره هفدهم فراکسیون روحانیون داشتیم با آن‌ها هم همکاری نداشت حتی کاری هم با علما و مراجع قم هم نداشت. ایشان خودشان یک استنباط و نظریاتی از اسلام داشت و برای خودش اجرا می‌کرد.

❑ پس ایشان مواضع آیت‌اله کاشانی را تایید نمی‌کرد؟!

خیر به هیچ وجه اصلا ایشان می‌گفتند من مواضع را تنظیم می‌کنم. مواضع هیچ کسی را ایشان تا آخر عمرشان تایید نمی‌کردند و اصولا ساز خودشان را می‌زدند. و خودش را دنبال روی هیچ کسی نمی‌دانست.

❑ ترکیب ملیون و توده‌ای‌ها در مجلس هفدهم چگونه بود؟

ملیون در مجلس هفدهم ظاهرا اکثریت بودند اما این به شرط همراه داشتن قدرت مردم بود و همین که برخی از ملیون راه خود را از مردم جدا کردند ترکیب ملیون واقعی مجلس در اقلیت قرار گرفتند.

این دوره دکتر مصدق انتخابات را آزاد اعلام کرده بود و حزب توده هم انتخابات آزاد را تایید کرده بود و قصدش هم این بود که بتواند در تهران تجمع نیروهای چپ را داشته باشد و اگر در انتخابات هفدهم به توفیقی برسد به سیاست توده نفتی دست پیدا کرده و بتواند در کشور حکومت توده‌ای برپا کند.

دکتر مصدق آزاد اندیشی بود که عقیده داشت تمام احزاب باید در انتخابات شرکت کنند و این مردم هستند که باید وکلای خودشان انتخاب کنند. اتفاقا همین آزاداندیشی دکتر مصدق بود که شاه وی را برنمی‌تایید.

❑ مانا ترین الگوی بر جا مانده از سلوک دکتر مصدق که اسبابی شد برای آنچه بر وی رفت، چه بود؟

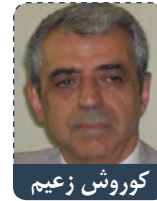
دکتر مصدق شخصیتی پایبند قانون بود که حاکمیت‌ها نتوانستند وی را تحمل کنند. و به همین خاطر هم بود که سازمان سپاه پس از ۶۲ سال به این پایبندی مصدق اعتراف می‌کند و اسنادی را مبنی بر دخالت کشورهای خارجی اعلام می‌کند.

وقتی که آخرین بار هندرسون دو روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد به دکتر می‌گوید تکلیف را مشخص کنید. دکتر عرض می‌کند اصل ملی شدن هست. بنده هم به هیچ وجه تفاهمی با شما نخواهیم داشت اما در چارچوب قانون با شما همکاری می‌کنیم. شما اصل ملی شدن را باید بپذیرید و آن هم اینکه کشف و تولید و فروش و نظارت با ایران خواهد بود. و وقتی هندرسون زیاد فشار می‌آورد صراحتا اعلام می‌کند بنده می‌خواهم دست شما را از کشورم کوتاه کنم. من به همین خاطر نخست‌وزیر شده‌ام که ملت کشورم خودشان سرنوشت کشورشان را انتخاب کنند. تنها در نفت ملی شدن مد نظر ما نیست.

ما دنبال این هستیم که ملت ما آزاد فکر کند آزاد زندگی کند و خودش بر کشورشان حاکم باشند. بحث ما با شما برسر پول و فروش نفت نیست.

ما می‌خواهیم کشوری باشیم که کسی در کارهای اجرایی مملکت‌مان دخالتی نداشته باشد. ما به دنبال یک حاکمیت ملی و مردمی هستیم.

در دوران مصدق مردم احساس می کردند به عنوان یک ملت زنده اند



ملی را صادر کرده بود. داستان این است که در نیمه شب ۱۰ مرداد، کریمیت روزولت که پنهانی وارد ایران شده بود با کمک «ارنست پرون»، جاسوس انگلستان مستقر در دربار، در یک خودرو درباری به کاخ سعدآباد و ملاقات شاه رفت. ملاقات آن‌ها پنهانی و در صندلی عقب همان خودرو صورت گرفت. روزولت برنامه کودتا را تشریح می‌کند و برای اطمینان شاه می‌گوید که شب بعد، دو پیام سری از بی‌بی‌سی و از آیزنهاور پخش خواهد شد. شاه در آغاز مردد بود، ولی روزولت به او می‌گوید که اگر همکاری کند مصدق از سر راه برداشته خواهد شد و امریکا و بریتانیا قدرت او را خواهند افزود؛ در غیر این صورت نقشه دیگری را برای این کار اجرا خواهند کرد. ملاقات روزولت و شاه پنج شب متوالی در همان خودرو انجام گرفت. روزولت نقشه چهار مرحله‌ای خود را این گونه توصیف کرد که نخست از طریق مسجدها و مطبوعات و تظاهرات خیابانی اعتبار مصدق را از بین خواهند برد. اکنون ۶۴ سال از آن روز گذشته، ولی زخم ژرفی که در ذهن و قلب مردم بر جای گذاشته هنوز التیام نیافته است، زیرا پیامد فاجعه دردناک ۲۸ مرداد، عقب افتادگی و فقر و ذلت شد.

دوران مصدق تنها دو سه سالی بود که مردم احساس می‌کردند به عنوان یک ملت زنده‌اند و سرنوشت خود را خود تعیین می‌کنند. کشوری که تا آن زمان به فساد حکومتی و عقب‌افتادگی اقتصادی و اجتماعی شهرت داشت و انقلاب مشروطیتش که دست کمی از انقلاب بزرگ فرانسه نداشت و بسیار انسانی‌تر بود، به دیکتاتوری دیگری منجر شده بود، اکنون باز به خود آمده و رفتار سیاسی مردم سالارش و هوشمندیش در روابط بین‌المللی از او یک قهرمان جهانی ساخته که نه تنها کشورهای عقب افتاده، بلکه ملت‌های پیشرفته و بزرگ هم از او تجلیل می‌کنند. مردم ایران پس از ۱۵۰ سال حکومت فاسد و بی‌وطن قاجار، نوکری بیگانه، از دست دادن یک سوم سرزمین خود و دیکتاتوری خوش‌گذران، نخبه‌کش، خشن و ناهوشمندی که بزرگترین قدرت اقتصادی جهان راه که ما در آن زمان بودیم، تبدیل به گداخانه کرده بود، رها شده‌اند.

من ۱۴ سال داشتم و در خانه بودم که سروصدای شعارها از میدان بهارستان بلند شد. خانه ما در خیابان صفی‌علیشاه و حدود دویست متر با بهارستان فاصله داشت. ساعت ۸ بامداد روز ۲۸ مرداد، جمعیت اوباشی که روز پیش به دستور کودتاگران در عملیات آشوبگری در شهر شرکت داشتند، کار خود در تجریش و خیابان‌های تهران را از سر گرفتند. در مسیرشان خودروها را متوقف و وادار می‌کردند عکس شاه را زیر برف پاک‌کن اتومبیل شان بگذارند و چراغ‌هایشان را روشن کنند و بگویند: «زنده باد شاه». اگر خودداری می‌کردند آنان را کتک می‌زدند یا با چماق شیشه‌هایشان را می‌شکستند. از ساعت ۹ همین برنامه در بهارستان اجرا شد. در خیابان‌ها همه مردم با حیرت به این گروه‌ها می‌نگریستند و هر بار که گروهی از دانشجویان و کارمندان دولت و مردم عادی و مغازه‌داران به رویارویی می‌پرداختند، نیروهای انتظامی آنان را پراکنده می‌کردند. آنچه من شاهد بودم، رویدادهای میدان بهارستان بود. شماری اوباش اجیرشده و برخی زنان خیابانی روی تانک‌ها نشسته شعار «زنده باد شاه» می‌دادند. من ایستادم و با غم‌زدگی به آن منظره نگاه می‌کردم و احساس کردم که چشمانم خیس شده است. آن روز دکتر مصدق و همراهانش شب را در خانه یکی از همسایه‌ها پناه گرفتند، و با کسب اجازه تلفنی از صاحب‌خانه که آن شب در منزل نبود، شب را در زیرزمین آنجا خوابیدند. روز ۲۹ مرداد، مصدق به پاراننش گفت که آنان می‌توانند بروند و خود را نجات دهند. «دکتر صدیقی» و «دکتر شایگان» با او ماندند. مهندس زیرک‌زاده که پایش شکسته شده بود و مهندس رضوی به یکی از خانه‌های نزدیک آنجا پناه بردند. مصدق و شایگان و صدیقی به خانه مادر مهندس معظمی (وزیر پست و تلگراف) که در آن نزدیکی بود رفتند. بعد از ظهر آن روز به‌رغم مخالفت شایگان و صدیقی به دستور مصدق به شهربانی زنگ زدند که آماده دستگیر شدن هستند. ساعتی بعد سرلشگر «اتمان‌قلیچ» به خانه مادر مهندس معظمی آمد و آن‌ها را بازداشت کرد. شایگان و صدیقی را به شهربانی و مصدق را به باشگاه افسران می‌برند. مصدق که تصور می‌کرد شایگان و صدیقی را برای اعدام برده‌اند، به زاهدی پیام می‌دهد که اگر آنان را هم به باشگاه افسران نیاورند اعتصاب غذا خواهد کرد. ناچار شایگان و صدیقی را هم با باشگاه افسران آوردند. هر سه پس از چند روز بازداشت روانه زندان می‌شوند تا منتظر محاکمه خود باشند.

البته که اعضای جبهه ملی که خود مردان بزرگی در تاریخ مبارزه برای دموکراسی در ایران بودند، تلاش می‌کردند راه مصدق و اندیشه او را برای ایجاد یک ایران مستقل، آزاد و سربلند پیگیری کنند. گاهی اجازه می‌یافتند به دیدن او در احمدآباد بروند و از او راهنمایی بگیرند. مصدق فراتر از آن بود که دشواری‌های خود را به گردن دیگران اندازد. او حتی از همکاران نزدیکش، مانند حسین مکی، مظفر بقایی و حائری‌زاده، که در حساس‌ترین شرایط به او و به کشور خیانت کردند هرگز گله نکرد. بحث‌های زیادی درباره قانونی یا غیرقانونی بودن فرمان عزل مصدق در ۲۵ مرداد در گرفته و اینکه چه مقامی مجوز حمله به خانه مصدق و دفتر جبهه

روز ۲۹ مرداد، مصدق به یارانش گفت که آنان می‌توانند بروند و خود را نجات دهند. «دکتر صدیقی» و «دکتر شایگان» با او ماندند



چرا پهلوی پس از کودتا به فکر اصلاحات افتاد؟

اعلام را دعوت کرد و جلسه‌ای خصوصی با آن‌ها تشکیل داد. در آن جلسه گفته شد که شاه قصد دارد در مقابل شما بایستد و منویات خود را به اجرا گذارد. بنابراین ما باید به طور جدی مخالفت کنیم تا او عقب‌نشینی کند.

علمای حاضر در جلسه مطرح کردند تا زمانی که با خودش صحبت نشود، ما از کجا بدانیم که انگیزه شاه مخالفت با اسلام و روحانیت است. سرانجام تصمیم گرفته می‌شود آیت‌الله روح‌الله کمالوند از علمای غرب کشور را به عنوان نماینده نزد شاه بفرستند تا منظور او را از اجرای اصول شش‌گانه دریابند. شاه در دیدار با وی به طور آشکار و قاطع اعلام می‌کند اجرای این برنامه به سرنوشت من مربوط است و شما چه موافقت کنید و چه مخالفت، من آن‌ها را اجرا می‌کنم.

آیت‌الله کمالوند پیام را منتقل می‌کند، با شنیدن این سخن علمای حاضر می‌گویند بنابراین مخالفت ما اثری ندارد و شاه کار خودش را خواهد کرد، پس بهتر است ما خود را ضایع نکنیم. پس از این امام خمینی تصمیم می‌گیرد سراغ مردم آمده و نظرات خود را با آن‌ها در میان گذارد. (۱)

سرانجام این اعتراضات به دستگیری آیت‌الله خمینی و شکل‌گیری قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ انجامید. هرچند پس از تبعید آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۴۳ بخش بزرگی از روحانیت باز به مشی سابق برگشتند و تنها پیروان و مقلدین این مرجع در تبعید به مبارزه ادامه دادند، اما کشتار ۱۵ خرداد ۴۲ نقطه عطفی در مبارزات ضد استبداد مردم ایران ایجاد کرد.

اما پرسش‌هایی در این مقطع تاریخی به ذهن می‌رسد که جای تأمل و پژوهش دارد. چطور شاه در سال ۱۳۴۱ سرنوشت خود

یکی از رویدادهای مهم در دوران رژیم پهلوی، طرح اصول انقلاب سفید و اصلاحات شاهانه بود. به نحوی که این مسأله بر همه امور کشور حاکم شد و حتی شرط تأیید صلاحیت نمایندگان مجلس عملاً اعتقاد به این اصلاحات شاهانه شد. هر چند طرح این اصول مخالفت‌هایی برانگیخت که سرانجام به سقوط رژیم انجامید اما شاه همچنان بر این مسأله اصرار می‌ورزید و اجرای اصول انقلاب

سفید را مهم‌ترین افتخار حاکمیت می‌دانست. اما اینکه شاه چگونه به ضرورت این اصلاحات رسید، خود حکایتی است قابل تأمل.

قبل از طرح انقلاب سفید، لایحه انجمن‌های ولایتی و ایالتی در مهرماه سال ۱۳۴۱ از سوی دولت اسدالله علم مطرح شد. در این لایحه شرکت زنان در انتخابات انجمن‌ها مجاز اعلام شده بود و نیز قید مسلمان بودن از شرایط انتخاب شونده‌گان حذف شده و مطرح شده بود که چون در میان انتخاب شونده‌گان شهروندان مسیحی و یهودی نیز هست، به جای قسم خوردن به قرآن، از عبارت قسم به کتاب آسمانی استفاده شود. طرح این لایحه باعث شد روحانیت که تا قبل از آن می‌کوشید از عرصه سیاسی دور باشد، مستقیماً رو در روی رژیم حاکم قرار گرفت. عکس‌العمل شدید روحانیون به ویژه آیت‌الله خمینی موجب شد حاکمیت در آذرماه همان سال لایحه را پس بگیرد. اما بلافاصله شاه اصول انقلاب سفید را در ۶ بهمن ۴۱ به فرزندم گذاشت که شرکت زنان در انتخابات و اصلاحات ارضی از جمله آنان بود که بار دیگر مخالفت روحانیون را به دنبال داشت.

لویح شش‌گانه شاه عبارت بودند از: اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگل‌ها، اصلاح قانون انتخابات و شرکت زنان در انتخابات، ایجاد سپاه دانش، سهمیه کردن کارگران در سود کارخانجات و فروش کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی. شاه نام این حرکت خود را «انقلاب سفید» نامید، به این معنی که بدون خونریزی و اعمال خشونت در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی دست به انقلاب و تحول بنیادین زده است. امام خمینی پس از اعلام اصول انقلاب سفیدشاه، جمععی از مراجع عظام قم و علمای



مهدی غنی

کودتا منحل اعلام شد و در دهه چهل دچار ضعف و تشتت داخلی و انشعاب شد و با گسترش رادیکالیسم از مبارزات سیاسی عقب ماند. شاید این هم نشانه‌ای باشد که تحلیل کلاسیک گفته شده را تقویت کرده و سندی بر درستی آن به شمار آید. اما سند چشمگیر دیگری هم به کمک این تحلیل آمده است و آن تبلیغات شاه و حاکمیت بود که همواره دشمن خود را کمونیست‌ها معرفی می‌کرد و چنین نشان می‌داد که اصلی‌ترین خطر را رشد کمونیسم می‌داند. او همواره همه مخالفان خود را به همسویی با کمونیست‌ها متهم می‌کرد. بعدها نیز جنبش اسلامی ایران را به عنوان یک جریان مارکسیسم اسلامی معرفی می‌کرد. در همین ماجرای ۱۵ خرداد، شاه روحانیت منتقد خود را نیز به همکاری و همگامی با کمونیست‌ها و به اصطلاح خودش ارتجاع سرخ متهم کرد. در کتاب انقلاب سفید نوشت: «این غائله به تحریک عوامل ارتجاع توسط شخصی صورت گرفت که مدعی روحانیت بود ... بعدها دیدیم که رادیکال‌های آوارگان بی‌وطن حزب سابق توده یعنی حزبی که اصولاً با خدانشناسی مخالف بود از این شخص به کرات با عنوان آیتاله تجلیل کردند و مقام او را به اصطلاح به عرض رسانیدند...» (۲)

«... بلوای پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بهترین نمونه اتحاد نامقدس

را در گرو اجرای اصلاحات شاهانه می‌داند و از اعتراض روحانیت نمی‌هراسد؟ او که مخالف روحانیون در ماجرای انجمن‌های ولایتی و ایالتی را دیده بود چرا باز هم بر ادامه آن حرکت در سطح وسیع‌تر یعنی طرح اصول انقلاب سفید اصرار ورزید؟ چه چیز باعث شد که از اعتراض روحانیت و عدم حمایت آنان احساس خطر نکند؟

رژیم برای دفع چه مانع و خطری، به فکر اصلاحات و طرح لوایح مزبور افتاد؟ هدف از طرح لوایح ششگانه انقلاب سفید که بعدها به ۱۹ اصل افزایش یافت چه بود؟ چه عاملی رژیم را وادار به چنین کاری کرد که آن اعتراضات را به جان بخرد و هزینه سنگین آن را بپردازد؟ برخی دیدگاه‌های کلاسیک طرح انقلاب سفید از سوی شاه را در تقابل با انقلاب سرخ و نوعی رفرم برای جلوگیری از رشد کمونیسم و به منظور خلع سلاح آنان تحلیل می‌کنند. ظاهر ماجرا هم چنین تحلیلی را تأیید می‌کند. چرا که دو اصل اصلاحات ارضی و سهیم شدن کارگران در سود کارخانجات، بظاهر تغییری در مناسبات طبقاتی و اقتصادی را نشانه رفته بود. در یکی شعار تقسیم زمین‌های بزرگ و نجات طبقه محروم دهقانان از جنگ مناسبات فئودالی داده می‌شد و در دیگری منافع طبقه کارگر و محدود کردن طبقه سرمایه دار مد نظر بود. روشن است دهقان و کارگر دو طبقه‌ای بودند که مارکسیست‌ها خود را مدافع آنان می‌دانستند و تمامی فعالیت‌ها و مبارزات‌شان برای شوراندن آنان علیه منافع طبقات حاکم بود.

آن زمان مهمترین پرچمدار کمونیسم در ایران حزب توده بود که شعار کارگران جهان متحد شوید سر می‌داد و حمایت دولت شوروی را با خود داشت. از این منظر، حاکمیت می‌خواست کارگران و دهقانان را از این که جذب حزب توده شوند باز داشته و به حمایت از خود بکشاند و این حزب را منزوی کند. البته این اتفاق تا حدی افتاد.

واقعیت این است که حزب توده که در دوران نهضت ملی، تحرکی چشمگیر داشت، پس از



در آن هیات حاکمه نیروی مسلط بودند بازگشته و ثانیاً نشان دهد که این طبقه تحت کنترل بیگانگان نیست. از آنجا که ایرانی‌ها، آمریکا و بریتانیا را مسبب سرنگونی مصدق می‌دانستند، این امر یعنی تحقق هدف ثانوی بسیار دشوار بود. با این وصف زاهدی هیچ یک از دو هدف فوق را مدنظر قرار نداد. اعضای گروه قدیمی حاکمه به سرعت به قدرت رسیده و افرادی که از نظر مردم آلت دست بریتانیایی‌ها به‌شمار می‌آمدند پست‌های خطیری را اشغال نمودند. شایعاتی مبنی بر فساد گسترده رایج شد و همه تصور می‌کردند یک دست پنهانی خارجی در همه جا بر طرز تفکر ناسیونالیستی اعمال نفوذ می‌کند... در نتیجه حتی آن‌هایی که از منفی‌گرایی مصدق مأیوس شده بودند بار دیگر به جنبش پیوستند. اخلاص و صداقت مصدق و وطن‌پرستی‌اش درست نقطه مقابل تزویر و سرسپردگی زاهدی و رژیم بعدی یعنی دولت علاء‌نسیب به بیگانگان قرار گرفت. پیدایش تعداد بیشماری از اتومبیل‌های جدید و احداث منازل بسیار مجلل و باشکوه در زمانی که هزینه زندگی کمر فرد عادی را خرد می‌کرد سیاست صرفه‌جویی اقتصادی مصدق را از مجذوبیت بسیاری برخوردار ساخت.» (۷)

۶- عباس میلانی در کتاب جدیدش «نگاهی به شاه» نیز اسنادی ارائه داده است که این تحلیل را تأیید می‌کند. او درباره پاکروان که پس از تیمور بختیار در ۱۳۴۰ به ریاست ساواک انتخاب شد می‌نویسد: «در سال ۱۳۳۷ زمانی که (پاکروان) هنوز معاون ساواک بود، در گزارشی نتیجه گرفته بود که ناسیونالیست‌های رادیکال که نماینده خواست‌های ناسیونالیستی و اصلاح طلبانه سرکوب شده طبقه متوسط ایران می‌باشند، و نه کمونیست‌ها، مهم‌ترین خطر برای ثبات آینده ایران‌اند. در واقع هم‌زمان با این گزارش، مقامات آمریکایی هم به ارزیابی مشابهی رسیده بودند. می‌گفتند اگر شاه نتواند با طبقه متوسط ایران آشتی و ائتلاف کند، سقوط رژیمش هم قطعی است» (۸).

۷- گزارش مندرج در این اسناد با واقعیت‌های تاریخی نیز همخوانی دارد. تظاهرات معلمان در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ که منجر به کشته شدن دکتر خاتعلی و تشدید تظاهرات و سرانجام استعفای شریف امامی نخست‌وزیر وقت شد، نشان از ظرفیت اعتراضی جامعه داشت. همچنین وقتی جبهه ملی در ۲۸ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ برای میتینگ در منطقه جلالیه (پارک لاله فعلی) فراخوان می‌دهد، جمعیت کثیری این‌س دعوت را اجابت می‌کنند و بزرگترین اجتماع سیاسی بعد از کودتا در آنجا برپا می‌شود. همچنین وزن اجتماعی نیروهای ملی در حدی بود که توانستند حاکمیت را وادار کنند که وجود تقلب در انتخابات مجلس بیستم را پذیرفته و شاه در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰ فرمان انحلال مجلسین را صادر کند. این برگ برنده بزرگی برای نیروهای ملی بود که همواره بر فرمایشی بودن انتخابات تأکید می‌کردند.

اصلاحات راه مقابله با نیروهای ملی

بنا بر اسناد گفته شده، دولت آمریکا در آن مقطع از قوت گرفتن طرفداران دکتر مصدق احساس خطر کرده و برای جلوگیری از آن چاره‌جویی می‌کند. در قسمت بعدی گزارش دبیر سفارت آمریکا در تهران با توجه به شناختی که از شخصیت‌ها و نیروهای ملی کسب کرده‌اند، به راهکارهایی می‌پردازد که آمریکا باید در قبال رشد این جنبش دنبال کند. پیشنهادات دبیر اول سفارت قابل تأمل است:

آمریکا در رابطه با جنبش (مقاومت ملی) می‌تواند سه سیاست را اتخاذ کند:

- ۱- اولاً از آنجا که اعتقاد بر این است که آمریکا مهم‌ترین حامی دولت‌های تحت سلطه شاه است، ممانعت از حمایت آشکار از دولت ایران می‌تواند آن چنان آن را تضعیف کند که این امر حتماً منجر به پیدایش یا روی کار آمدن یک حکومت ناسیونالیستی دیگر در این کشور شود...
- ۲- ثانیاً آمریکا می‌تواند از دولت‌های شاه‌ی صد درصد حمایت کند و امید جنبش را نسبت به نظر مساعد آمریکا تبدیل به یاس کند. این امر سبب تضعیف رهبریت جنبش و سوق دادن آن



دو جناح ارتجاع سپاه و قوای مخرب سرخ بود که با پول دسته‌ای از ملاکین که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده بودند انجام گرفت» (۳).

وضعیت حزب توده

اما شواهد تاریخی تصویر دیگری از آن شرایط نشان می‌دهد: ۱- حزب توده در جریان نهضت ملی کردن نفت و دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، به علت موضع‌گیری‌های نابی‌جای خود، قدری منزوی شد. از آن زمان همواره مورد شماتت بود که در مخالفت با دکتر مصدق به نفع کودتاچیان و شرکت نفت انگلیس عمل کرده است. اصطلاح توده نفتی به غلط یا درست بر سر زبان‌ها افتاد و حزب پایگاه مردمی خود را از دست داد.

۲- بعد از کودتا ضربه تشکیلاتی بزرگی به حزب وارد آمد. لورفتن افسران حزب توده و دستگیری وسیع آن‌ها و اعدام افسران وفاداری چون خسرو روزبه به موقعیت تشکیلاتی حزب لطمه شدیدی وارد کرد که جبران آن به سادگی ممکن نبود. بلافاصله بعد از کودتا ۱۲۰۰ عضو حزب را بازداشت کرد که به گفته آبراهامیان این رقم تا ۲۵۰۰ نفر رسید و با شناسایی و دستگیری ۵۰۰ نظامی عضو حزب در مرداد ۱۳۳۳ تعداد بازداشتی‌ها به ۳۰۰۰ نفر می‌رسد (۴).

۳- زمانی که دکتر علی امینی تشکیل کابینه داد، نورالدین الموتی را به وزارت دادگستری برگزید. در حالی که الموتی عضو کمیته مرکزی حزب توده بود و در گذشته نیز با دکتر ارانی و دکتر یزدی و ۵۳ نفر سابقه همکاری داشت و به ۱۰ سال زندان هم محکوم شده بود که در وقایع شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد شد. شاه نسیبیت به حضور چنین شخصی در سطح کابینه حساسیت نشان نداد. اما از اینکه دکتر امینی با جبهه ملی ارتباط برقرار کند او را بر حذر داشت (۵).

۴- همچنین دولت انگلیس و آمریکا بیش از هر چیز از عناصر ملی احساس خطر می‌کردند. سفیر انگلیس در تهران در دیدار با شاه هشدار می‌دهد: ممکن است جبهه ملی از نارضایتی عمومی به نفع خود استفاده کند و شاه در پاسخ می‌گوید با دکتر امینی مفصل صحبت کرده و لزوم مبارزه با جبهه ملی را به او تأکید کرده است (۶).

۵- اسناد دیگر هم موضع سرسختانه آمریکا و انگلیس علیه نیروهای ملی را نشان می‌دهد. اسناد بدست آمده از سفارت آمریکا در تهران نشان می‌دهد حاکمیت و نیز قدرت‌های پشتیبانش یعنی آمریکا و انگلیس از نیروهای ملی چگونه احساس خطر می‌کردند. بنا بر یکی از این اسناد که پس از تسخیر سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ بدست آمده چهار سال پس از کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد، فیلیپ کلاک دبیر اول سفارت آمریکا در تهران طی گزارشی به وزارت خارجه در واشنگتن از وضعیت رو به رشد نیروهای حامی مصدق در ایران اعلام خطر کرد، به فرازهایی از این گزارش توجه نمایید:

«در زمان سقوط مصدق محبوبیت وی حتی در میان طبقه متوسط بسیار ناچیز بود. اکثر ناسیونالیست‌ها به این نتیجه رسیده بودند که مصدق منفی‌گراست و قادر به ارائه برنامه‌های اصلاحی اقتصادی و اجتماعی مسود نیاز ایران نیست. بسیاری از حامیان پیشین مصدق از نحوه برخورد وی با حزب توده وحشت‌زده شده و افراد تحصیلکرده‌تر تاکتیک وی را در ترسانیدن آمریکا با توسل به حزب توده اوج حماقت او تصور می‌کردند...»

«... درست پس از سقوط مصدق بسیاری از حامیان پیشین وی درصدد حمایت از برنامه‌های شاه برآمدند. لیکن برای جلب حمایت این عناصر و حمایت دیگرانی که اصولاً نیروی متخاصم به‌شمار می‌آمدند دولت زاهدی می‌بایست در ابتدای امر نشان دهد که مایل نیست به دوران قبل از مصدق که

بنا بر اسناد، دولت آمریکا در آن مقطع از قوت گرفتن طرفداران دکتر مصدق احساس خطر کرده و برای جلوگیری از آن چاره‌جویی می‌کند

اعتراض روحانیت به این لوایح سرانجام به پس گرفتن آن از سوی دولت انجامید. اما پیامد آن شاه لوایح انقلاب سفید خود را اعلام کرد و آن را در ۶ بهمن ۱۳۴۱ به فرماندهی گذاشت که بار دیگر موجب اعتراض روحانیون به ویژه آیت‌الله خمینی را در پی داشت. جبهه ملی و نهضت آزادی نیز طی اعلامیه‌هایی با شدت به رژیم حمله کرده و مخالفت خود را اعلام می‌نمودند. ۲ بهمن ۱۳۴۱ قبل از برگزاری فرماندهی شاهانه، جبهه ملی اعلامیه‌ای تحت عنوان «اصلاحات ارضی آری! دیکتاتوری نه!» صادر کرد و در آن هشدار داد که رژیم مشروطیت به استبداد و خودکامگی تبدیل می‌شود. نهضت آزادی هم در ۳ بهمن ۱۳۴۱ اعلامیه‌ای با عنوان «ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ» به طور مستدل و تحلیل اقدامات شاه را به نقد کشیده بود. موضع این نیروها بیشتر اعتراض به تعطیلی مشروطیت و خودکامه بودن شاه و غیرقانونی بودن اقدامات او بود. روحانیون اغلب به محتوای لوایح شاهانه و مخالفت آن با موازین اسلامی تأکید داشتند و اینکه قصد رژیم مقابله با اسلام است در حالی که قانون اساسی بر آن تأکید داشت. اغلب سران جبهه ملی و نهضت آزادی و تعداد زیادی از هواداران آن قبل از ۶ بهمن ۴۱ بازداشت شدند. این چنین بود که شاه برای فرار از خطر آتی نیروهای ملی، خطر آتی روحانیون را ترجیح داد و این سرنوشت محتوم و ناگزیر رژیمی بود که به قانون اساسی خود پایبند نبود.

پی نوشت:

- ۱- روحانی حمید، نهضت امام خمینی، جلدیک، ۱۳۵۸
- ۲- پهلوی محمدرضا، انقلاب سفید، ۱۳۴۵، ص ۴۵
- ۳- همان، ص ۴۶
- ۴- آبراهامیان پروانه، کودتا، ترجمه ناصرزرافشان، انتشارات نگاه، ۱۳۹۳، ص ۲۷۹
- ۵- امینی ایرج، بر بال بحران، نشر ماهی، ۱۳۸۶، ص ۴۰۰
- ۶- همان، ص ۴۰۱
- ۷- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، احزاب سیاسی در ایران، بخش اول، صفحه ۳۱ و ۳۴
- ۸- میلانی، عباس، نگاهی به شاه، نشر پرشین سیرکل کانادا، بهار ۱۳۹۲، ص ۲۳۴
- ۹- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، احزاب سیاسی در ایران، بخش اول، صفحه ۳۱ و ۳۴

به تندروی خواهد بود... این سیاست نیز می تواند پیامدهای جدی داشته باشد. ۳- سومین سیاست پیگیری حد فاصل بین دو سیاست افراطی است یعنی سیاستی که اجرای آن بسیار دشوار است. براساس آن از یک طرف باید به دولت ایران فشار وارد شود تا به اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به منظور جلب حمایت بعضی از ناسیونالیست‌ها مبادرت ورزد و میزان خصومت دیگران را کاهش دهد. از طرف دیگر باید به نحوی موجبات ترغیب و امیدواری رهبریت جنبش مقاومت ملی را فراهم آورد تا وی بتواند موضع خود را حفظ کرده و برنامه‌های معتدل و ضد کمونیستی‌اش را دنبال نماید. (۹)

این سند که ۲۲ سال بعد از نگارش آن در بایگانی اسناد سفارت آمریکا در تهران پیدا شد به خوبی نشان می‌دهد که اولاً ترس اصلی آمریکایی‌ها بازگشت دوباره نیروهای ملی به صحنه سیاسی است و وضعیت آن‌ها را رو به رشد ارزیابی می‌کنند. ثانیاً بهترین راه مقابله با آن‌ها را اجرای اصلاحات همه جانبه اقتصادی، سیاسی اجتماعی می‌دانند. با همین رویکرد بود وقتی جان‌اف‌کندی در آمریکا روی کار آمد به حاکمیت ایران فشار آورد تا تن به اصلاحات بدهد. تحت همین فشارها بود که شاه به رغم میل باطنی به نخست وزیری دکتر امینی تن داد.

تجربه امینی

امینی هم دست به اصلاحات پر سر و صدایی زد. مبارزه با مفسدین اقتصادی و اختلاس کنندگان از جمله کارهای جنجالی امینی بود که منجر به دستگیری برخی عناصر کودتاجی مانند سپهبد علوی مقدم، سرلشکر ضرغام، سپهبد حاج علی کیا و... شد. شایعات فراوانی دال بر سوء استفاده مالی امرای ارتش و درباریان در بین مردم رواج داشت که در ذهن مردم صداقت و شرافت ملی دکتر مصدق و یارانش را تداعی می‌کرد. قابل تأمل است که تیمسار حسین آزموده دادستان محاکمات دکتر مصدق و دکتر فاطمی و خسرو روزه و فدائیان اسلام در ۲۹ خرداد ۱۳۴۰ بازداشت می‌شود. الموتی وزیر دادگستری طی مصاحبه با روزنامه کیهان، آزموده را «برادر آیشمن» می‌نامد. جالب تر اینکه حکم بازداشت او را احمد صدراعظم سیدجوادی از اعضای نهضت آزادی ایران که دادستان وقت تهران است صادر می‌کند. تیمور بختیار کودتاجی سرکوبگری که به پاس خدماتش اولین ریاست ساواک به او واگذار شد، در سال ۱۳۴۰ تبدیل به یک یاغی و معترض شده است که بنا به دستور شاه از ریاست ساواک خلع شده و پاکروان جای او را می‌گیرد. بختیار بعد از این به خارج رفت و خود به معضلی علیه رژیم تبدیل شد. همه این وقایع بیانگر وضعیت متزلزل حاکمیت و زمینه مساعد برای قدرت یافتن نیروهای ملی طرفدار دکتر مصدق در آن مقطع زمانی است. عدم برگزاری انتخابات که طبق قانون اساسی حداکثر سه ماه پس از انحلال مجلسین باید برگزار می‌شد مشروعیت حاکمیت را زیر سوال برده بود. حکومت کردن بدون پارلمان بازگشت به دوران قبل از انقلاب مشروطه بود و دست گذاشتن روی این نقطه ضعف اساسی، رژیم را بی اعتبار می‌کرد.

دولت امینی در ۲۷ تیرماه ۱۳۴۱ به دلیل پافشاری شاه در افزایش بودجه نظامی، مستعفی و در حقیقت برکنار شد و دولت اسداله علم روی کار آمد. دولتی که لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را پیش آورد که در آن شرکت زنان در انتخابات به رسمیت شناخته شده بود.





به راستی کشتیان را سیاستی دگر آمده بود؟

«دکتر مصدق با حالی عصبانی به قصد استعفا به طرف در خروجی رفت که خارج شود. شاه که معنی و نتیجه این طرز خروج را دریافته بود پیش دستی کرد و در حالی که با یک دست مصدق را بغل کرده بود با دست دیگر در را بست ولی دکتر مصدق که در این موقع مهم‌ترین قسمت در یعنی دستگیره در را به چنگ آورده بود همچنان در قصد خروج بود. بالاخره آن قدر شاه کشید و مصدق کشید که از آن سر و صداهای نامانوس و نایب هنگام که هیچ وقت در چنان جایی از چنان کسانی انتظار نمی‌رفت [نسنیده شد] پیشخدمت‌ها سر رسیدند ولی همگی با اشاره شاه برگشتند. دکتر مصدق می‌گوید: «نمی‌دانم چطور شد که از حال رفتم یک دفعه چشم باز کردم دیدم روی صندلی راحتی افتاده‌ام. اعلیحضرت پهلویم نشسته و علا هم حضور دارد. سپهبد یزدان‌پناه رویه رویم ایستاده و در حالی که لیوان آبی در دست دارد می‌گوید: آقا بخورید. و من حس کردم حالم دارد خوب می‌شود.» (موحد، ۱۳۸۶: ۴۶۵-۴۶۶)

خود را ببندم و از این مملکت بروم» که چون هیچوقت حاضر نمی‌شدم چنین کاری بشود فوراً استعفا دادم و از جای خود حرکت کردم. ولی اعلیحضرت پشت درب اطاق که بسته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازه مرخصی دادند فرمودند تا ساعت هشت بعدازظهر اگر از من به شما خبری نرسید آن وقت استعفای خود را کتبا بفرستید و چنانچه برای من پیش‌آمدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم، که

آنچه خواندید شرح مجله «خواندنی‌ها» از تلاش شاه برای ممانعت از استعفای مصدق بود که ظاهراً بر اساس اطلاعات حسین مکی و دیگر نزدیکان آن زمان مصدق در شماره ۸۷ سال ۱۳ (ویژه نامه ۳۰ تیر در سال ۱۳۳۲) این مجله نوشته شده است. مصدق خود علت این قصد استعفا را در خاطراتش این طور نقل می‌کند:

«روز ۲۶ تیر ۳۱ قبل از ظهر که به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدم این پیشنهاد [پیشنهاد در اختیار گرفتن وزارت جنگ برای کم کردن دخالت دربار و پیشروی کارها به صلاح کشور] را نمودم که مورد موافقت قرار نگرفت و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمایشاتی به این مضمون فرمودند: «پس بگوئید من چمدان



ساغر بزرگی

(۱۳۷۹: ۴۶۷)

خواسته‌های قوام نه تنها برآورده نشد، بلکه چند روزی از این درخواست‌ها نگذشته بود که در نتیجه به اوج رسیدن «پیشامد» در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، زندگی سیاسی قوام پایان یافت. در مقابل اما مصدق، پس از وقایع ۳۰ تیر، «قهرمانانه» به میدان بازگشت و در کمتر از یک ماه پس از آن توانست از مجلس اختیارات فوق‌العاده درخواستی‌اش را این بار نه فقط برای امور مالی؛ بلکه برای کلیه موارد نه‌گانه برنامه اصلاحی دولتش درخواست کند. این اختیارات که به شخص «دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر» داده شده بود، و از اصلاح قوانین انتخابات تا قوانین دادگستری و مطبوعات را در برمی‌گرفت، به مصدق اجازه می‌داد تا خود در مسند قانونگذار و قاضی و مجری، هر سه بنشیند. با همین اختیارات بود که او توانست یک سال بعد، با تکیه بر رفراندومی که برگزار کرده بود، مجلس را منحل کند. مصدق به هر دو هدف قوام جامه عمل پوشانید، اما مصدق قهرمان ملی شد و قوام به قول خودش «شهید واقعی ۳۰ تیر».

در سیاست خارجی هم گرچه مصدق و قوام در ظاهر و روش متفاوت بودند و یکی «موازنه مثبتی» بود و دیگری مبتکر «موازنه منفی»، اما هدف هر دو در نهایت تأمین استقلال ایران بود. قوام پایبندی عملی به این هدف را پیش‌تر در حل موفق بحران آذربایجان نشان داده بود و خود نیز به این شباهت اهداف قائل بود. در اعلامیه مشهور «کشیتیان» نیز او مصدق را «جانشین آینده خود» خواند که با سرسختی بی‌مانندی، «فکر»ی که او «ابتدا عنوان» کرده بود را دنبال کرد.

پس در مسئله سیاست خارجی هم قوام در بیان و عمل چیزی از مصدق کم نداشت. حتی می‌شود گفت که در این زمینه خاص از مصدق کارنامه بهتری داشت. چرا که حدود پنج سال پیش از آن، توانسته بود درباره نفت شمال با شوروی به توافقی مشروط به تصویب مجلس برسد و این طور شوروی را مجبور به خروج نیروهایش از ایران کند و پس از آن نسبتاً بدون خونریزی و با گفت‌وگو کنترل آذربایجان را به دولت مرکزی ایران بازگرداند. در مقابل مصدق، پس از گذشت بیش از یک سال از نخست‌وزیری‌اش قطره‌ای نفت

عرض شد باعلیحضرت قسم یاد کردم و به عهد خود وفادارم.»

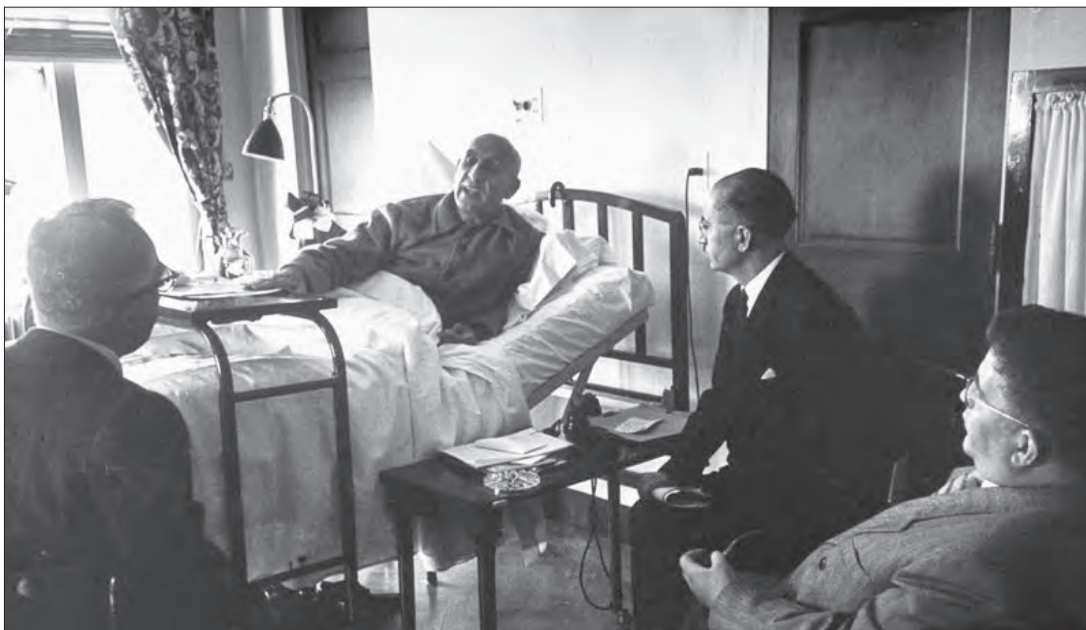
پیشامد مورد اشاره شاه، پیش آمد و می‌رفت که بحرانی جدی برای دربار ایجاد کند، اما با «مساعت» ساکت مصدق، هدف دیگری به نام «قوام السلطنه» جور شاه را کشید. از صبح جمعه ۲۷ تیر، مردم برای حمایت از نخست‌وزیری مصدق به نحوی خودجوش به تدریج راهی بهارستان شدند و اجتماع بزرگی تشکیل دادند. از همان جا، جنگ و گریز مردم، که به نفع مصدق شعاع می‌دادند، با ماموران شروع شد. (رهنما، ۱۳۸۴: ۵۶). مجلس در غیاب نمایندگان جبهه ملی به قوام ابراز تمایل نمود و عصر جمعه، اعلامیه «کشیتیان» را سیاستی دگر آمد» قوام از رادیو خوانده شد.

اما چند روز پیش از وقوع این اتفاقات، برای نخستین بار در مجلس و جرید از درخواست اختیاراتی که مصدق تصویب آن را «پیش‌شرط تشکیل دولت» قرار داده بود، سخن گفته شده بود. مصدق طبق سنت پارلمانی باید پس از تصویب اعتبارنامه‌های نمایندگان مجلس جدید (مجلس هفدهم) به طور تشریفاتی استعفا می‌داد تا دوباره از نمایندگان جدید، رای اعتماد بگیرد. اما بر خلاف سایر رای اعتمادهایی که مصدق پس از استغفاهای تشریفاتی خود می‌گرفت، پروسه این رای اعتماد دوباره اندکی به تأخیر افتاد و علت اصلی آن رای مشروط مجلس سنا بود. سنا در وهله اول رای خود را مشروط به اعلام تمایل شاه کرد (اطلاعات ۱۶ تیر ۱۳۳۱) و در نهایت نیز پس از اعلام موافقت شاه، با ۱۴ رای موافق در مقابل ۱۹ رای سفید و یک رای که به زاهدی داده شده بود، به مصدق اظهار تمایل کرد. (اطلاعات ۱۹ تیر ۱۳۳۱). پس از رای اعتماد «مجلسین»، مصدق در ۲۱ تیر قبول مسئولیت کرد و در ۲۲ تیر به مجلس شورای ملی رفت تا در مورد اختیارات با آن‌ها مذاکره کند. (اطلاعات ۲۲ تیر ۱۳۳۱) به نقل از حسین مکی، صبح آن‌روز مصدق زودتر از سایر نمایندگان، در اتاق جلسه خصوصی حاضر شده بود. مکی پس از او به اتاق می‌رود و از علت حضور او می‌پرسد و مصدق لایحه اختیارات را به دست مکی می‌دهد. بی‌آنکه با هیچ یک از دوستان خود مشورت کرده باشد. مکی می‌نویسد که «اختیارات مذکور کمتر از اختیاراتی بود که بعداً و پس از وقایع سی‌ام تیرماه درخواست کرد». او خود در این جلسه خصوصی شرکت نکرده بود، اما می‌گوید که «آنچه که از جلسه خصوصی استنباط شد، این بود که اکثریت روی موافق نشان نداده‌بودند» (مکی ۱۳۷۰: ۳۴۳-۳۴۲)

درخواست اولیه مصدق که در قالب ماده واحده مطرح شد، بیشتر مربوط به مسائل مالی بود: «ماده واحده: مجلس شورای ملی به آقای دکتر مصدق اختیار می‌دهد که ظرف ۶ ماه لوایحی را برای امور مالی، اقتصادی، دادگستری، سازمان بانکی، استخدامی و ایجاد سازمان‌های محلی تنظیم و اجرا کند و پس از آزمایش برای تصویب به مجلسین تقدیم نماید.» (کوهستانی‌نژاد ۱۳۸۳، ۵۶)

مصدق اما پیش از طرح علنی لایحه اختیارات در مجلس، در ۲۶ تیر به علت رد درخواستش از شاه مبنی بر برعهده گرفتن وزارت جنگ (که طبق قانون انتخاب وزیر جنگ، بر عهده شاه بود)، استعفا داد و جای خود را به قوام داد. قوام پس از قبول زمامداری، این بار برای خودش از شاه تقاضای اختیارات فوق‌العاده نمود و درخواست کرد مجلسین را منحل کند. (عاقلی

در سیاست خارجی
مصدق و قوام هدف
هر دو در نهایت
تأمین استقلال
ایران بود





مصداق مردم را به نحو بسیار متفاوتی مخاطب قرار می‌دهد. در نطق‌های مصداق، خصوصا در مواقع بحرانی مانند انتخابات یا طرح موضوع اختیارات یا انحلال مجلس، مردم منفعل نیستند

به اصلاحات را نیز در ۶ مرداد ۳۱ در پاسخ به نامه اعتراضی کاشانی نسبت به چند تن از وزرا و معاونین منتخب مصداق و تهدیدش به خروج از تهران و بلکه ایران و خروج از صحنه سیاست در صورت ادامه یافتن جریان امور بدین منوال، نشان داد. پاسخ مصداق صریح و متقابل بود:

«بنده صراحتا عرض می‌کنم که تاکنون در امور اصلاحی عملی نشده و اوضاع سابق مطلقا تغییر نکرده است و چنانچه بخواهند اصلاحی بشود باید از مداخله در امور مدتی خودداری فرمایند خاصه این که هیچ گونه اصلاحی ممکن نیست مگر اینکه متصدی مطلقا در کار خود آزاد باشد. اگر با این رویه موافقت بنده هم افتخار خدمتگذاری را خواهم داشت و الا چرا حضرت تعالی از شهر خارج شوند، اجازه فرمایند بنده از مداخله در امور خودداری کنم.» (ترکمان: ۱۳۷۴: ۲۱۶)

آخرین و مهمترین و بحث‌برانگیزترین بخش اعلامیه قوام تهدیداتش خطاب به کسانی است که در کارهای او اخلال کنند:

«وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند، یا نظم عمومی را بر هم زنند. این گونه آشوبگران با شدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبرو خواهند شد.» ... «چنان که در گذشته نشان داده‌ام، بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین، کیفر اعمالشان را کنارشان می‌گذارم؛ حتی ممکن است تا جایی پیش بروم که با تصویب اکثریت پارلمان، دست به تشکیل محاکم انقلابی زده، روزی صدها تبهکار را از هر طبقه، به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون، قرین تیره‌روزی سازم. به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده، روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتی‌بان را

نفرورخته بود. در واقع باید دید که چه تفاوت بارزی میان قوام و مصداق تبیین‌کننده این پایان‌های متضادند؟

اغلب محققان و همینطور بخشی از کنشگران این دوره، اعلامیه مهم و مشهور «کشتیبان را سیاسیستی دگر آمد» قوام را که در روز ۲۷ تیرماه از رادیو خوانده شد و ۲۸ تیر منتشر شد را عامل اصلی سقوط قوام می‌دانند. کاشانی در مصاحبه‌ای که چند روز بعد از این اعلامیه داشت گفت که قوام «خیلی به ما کمک کرد» و مصداق نیز در خاطراتش در حین اعتراف به اشتباهش در استعفا، نوشته است که «چنانچه قوام‌السلطنه آن اعلامیه کذائی را نمی‌داد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمی‌شد و دولت خود را تشکیل میداد»، زحمات هیئت نمایندگی ایران در لاهه به هدر میرفت. اما بیایید نگاهی دقیق‌تر به متن این اعلامیه «قوام برانداز» بیندازیم.

قوام در آغاز این بیانیه از «فداکاری» اش در به دوش گرفتن بار گران مسئولیت در عین «کبر سن» می‌گوید. همین حرف را مصداق بارها پیش و پس از ۳۰ تیر زده بود. بیشتر عکس‌هایی که از مصداق در دوره نخست‌وزیری منتشر شده، تصاویر ملاقات مصداق با مقامات داخلی و خارجی در رختخواب است که مصداق کهولت سن و بیماری خود را بهانه این کار قرار می‌داد. قوام پس از این، از «موضوع» نفت سخن گفت که «در یک سال اخیر کشور را به آتش کشیده بود». اما در ادامه چنانچه پیش از این گفته شد، خود را قربانی مطرح کردن ایده «ملی شدن نفت جنوب» عنوان می‌کند، چرا که عده‌ای مطرح‌شدن همین مسئله از جانب او را عامل سقوط دولتش بعد از حل بحران آذربایجان می‌دانستند. بنابراین در این دولت همانند مصداق حل مسئله نفت را از مهمترین کوشش‌هایش عنوان می‌کند.

او سپس با «ملت ایران» اینگونه سخن می‌گوید که «من به اتکا حمایت شما و نمایندگان شما این مقام را قبول کرده‌ام و هدف نهاییم رفاه و سعادت شماست و سوگند یاد می‌کنم که شما را خوشبخت خواهم ساخت. بگذارید من با فراغ بال شروع به کار کنم.» اما فراغ بالی را که قوام فقط توانست حرفش را بزند، مصداق «عملا» یافت. گرفتن اختیارات از مجلس شورای ملی دست مصداق را در اجرای آنچه به صلاح کشور تشخیص می‌داد باز می‌گذاشت، چرا که صرف نظر خواهی «آزادانه» از مردم در روزنامه‌ها را جایگزین «دست‌اندازهای وقت‌گیر پارلمانی» می‌کرد. مصداق حتی توانست «به اتکا حمایت» مردم، مجلس شورای ملی را نیز منحل کند و فراغ بال بیشتری یابد. مجلس سنا نیز مدتها پیش از آن، در آبان ۱۳۳۱، به توسط تفسیر مجلس شورای ملی از قانون اساسی و کاهش مدت دوره مجلس سنا از چهار سال به دو سال، منحل شده بود. مصداق تمایل و نیاز خود به «فراغ بال» از دخالت هم‌زمانش در امور مربوط

با این وصف بی‌اعتمادی در جهت مقابل زرتنگی قرار می‌گیرد. یعنی این که شخص انگیزه‌ها و کنش‌های حقیقی خود را از شخص دیگر مخفی می‌کند که چه بسا شخص مقابل هم در می‌یابد که «چیژی» در جریان هست، اما از چند و چون آن مطمئن نیست. اگر این وضعیت با روال ارتباطی دیگری تلفیق شود یعنی این که شخص انتظار دارد وقایع ناخوشایند و خبرهای بد را به طور مرحله‌ای دریافت کند، آن گاه الگوی روشنی از انتظار دریافت خبرهای بد از افرادی که شخص درباره کنش‌های آن‌ها چیز زیادی نمی‌داند شکل می‌گیرد.» (۶۱)

اعلامیه قوام «خطرناک» و بالقوه حاوی خبرهای بد جلوه می‌کند و مردم را به قوام بی‌اعتمادی می‌کند. در مقابل پیام‌های صریحا اقتدارگرایانه مصدق (مانند انحلال مجلس یا تصویب لایحه امنیت اجتماعی) نیز مثبت و امیدوارانه تعبیر می‌شود و این خود نشان از امکان کاربرد صفت «زرتنگی» برای مصدق دارد. در چنین موقعیتی گرچه همچنان آینده و قصد کنشگر نامعلوم است، اما این اعتماد و احساس فرادستی به تعبیرکننده پیام اجازه می‌دهد که پیام را به نفع خودش تعبیر کند و در نتیجه از خود «سعه صدر» به خرج دهد.

با این حساب آنچه مصدق را از قوام در عین مشترکات فراوان نگرشی، کلامی و عملی جدا می‌کند، درک او از موقعیت و کاربرد متناسب زبان با آن است. او مردم ایران در آن موقعیت زمانی خاص را بهتر می‌شناسد و بنابراین زبان سخن‌گفتن با آن‌ها را بهتر آموخته بود. در مقابل، اقامت قوام در خارج ایران پس از برکناری‌اش در سال ۱۳۲۵، موقعیت و خصوصا درک تغییر موقعیت را برای او دشوارتر می‌ساخت. اما بر خلاف نظر «بی‌من» این زرتنگی یا غیرقابل اعتماد بودن لزوماً عاقدانه، به این معنی که برای مثال مصدق تنظیم می‌کند که این طور اهدافش را پنهان کند نیست. در واقع ما نیز در مقام خوانندگان وقایع تاریخی نمی‌توانیم از ضمیر و اهداف واقعی مصدق و قوام حرف بزنیم. تنها چیزی که بر اساس سایر شواهد می‌توان درباره مصدق گفت این است که او بر اساس تصور از دموکراسی پیش می‌رود. از نحوه ایده‌آل برگزاری انتخابات توسط مصدق (که خود را در فرزنددوم انحلال مجلس نشان داد)، و اساساً نحوه برخورد او با مجلس، نشان‌دهنده آن است که در شرایط آن روز ایران، مصدق نمی‌توانست به دموکراسی نمایندگی اعتماد کند. جمله معروف او پس از تشکیل نشدن جلسه مجلس و نطق خوانی او برای مردم مقابل مجلس، خود گویای ماجراست: «هرجا که مردم هستند همانجا مجلس است». به نظر می‌رسد که دموکراسی مستقیم برای مصدق مطلوب‌تر بود و قرائت او از دموکراسی به قرائت «آبراهام لینکلن» نزدیکتر بود که دموکراسی را «حکومت مردم به دست مردم و برای مردم» تعریف می‌کرد. چنین تصویری از دموکراسی، چنین زبان و چنین تعبیری از زبان در نزد کنشگران را نیز ایجاد می‌کند.

منابع:

- بی‌من، ویلیام (۱۳۸۱). زبان، منزلت و قدرت در ایران. ترجمه رضا مقدم کیا. تهران: نشر نی.
- موحد، محمد علی (۱۳۸۶). دکتر مصدق و نهضت ملی ایران. تهران: کارنامه.
- مصدق (۱۳۶۵). خاطرات و تاملات دکتر محمد مصدق. تهران: علمی.
- رهنما، علی (۱۳۸۴). نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی. تهران: گام نو.
- روزنامه اطلاعات. آرشو سال ۱۳۳۱.



سیاستی دگر آمد.» (شوکت، ۱۳۸۶: ۲۷۹)

مصدق هم با اینکه حمله به شخص خودش در جراید را آزاد و غیرقابل پیگیری قانونی ساخته بود، اما با همین «حکم خشک و بی‌شفقت قانون» و با «تصویب اکثریت پارلمان» عملاً در تمامی روزهای حکومت او (از جمله روزهای بین استعفا و دوباره به دست گرفتن دولت بین ۲۵ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱) در اکثر شهرهای ایران «حکومت نظامی» برقرار بود. به علاوه مصدق به آسانی توانست لایحه قانونی امنیت اجتماعی را با استفاده از اختیارش و بدون مخالفت مردمی به تصویب برساند. مواد این لایحه قانونی بسیاری از آزادی‌های اجتماعی از جمله اعتصاب و تظاهرات را «عملاً» ممنوع می‌ساخت. بر اساس ماده ۳ این لایحه، گرچه «اجتماعات آزاد» بود «ولی اجتماعات در معابر عمومی و بازارها به منظور مبارزه و زد و خورد و همچنین اجتماعاتی که حرکات و تظاهرات آن‌ها ایجاد اضطراب و تشویش در افکار عمومی نموده و یا نظم و آرامش و آسایش عمومی را مختل کند» ممنوع بود. (کوهستانی‌نژاد، شبه قوانین) مسئول تشخیص جرم و نحوه صدور حکم و مجازات مجرمین، چندان تفاوتی با دادگاه‌های انقلابی که قوام از آن حرف می‌زد نداشت. بر اساس ماده ۷ این لایحه قانونی «مرجع رسیدگی، دادگاه جنحه یا قائم‌مقام آن است. رسیدگی باید فوری و خارج از نوبت به عمل آمده و دادرسی تا صدور حکم بدون فاصله جریان یابد، احکام دادگاه جنحه قطعی است». همچنین «در نقاطی که حکومت نظامی اعلام گردد، اجرای مقررات این لایحه قانونی به عهده فرماندار نظامی است و حکم دادگاه بدوی حکومت نظامی قطعی است.» (همان) چنین قانونی عملاً می‌توانست متخلفین را با حکم بی‌شفقتش قرین تیره‌روزی سازد.

مصدق مردم را به نحو بسیار متفاوتی مخاطب قرار می‌دهد. در نطق‌های مصدق، خصوصاً در مواقع بحرانی مانند انتخابات یا طرح موضوع اختیارات یا انحلال مجلس، مردم منفعل نیستند. آن‌ها موجوداتی فعال هستند که مصدق به اتکا «فعالیت» و نه صرفاً «حمایت» آن‌ها می‌تواند عمل کند. اگر به واژگان مورد استفاده مصدق و صفاتی که برای ملت به کار می‌برد دقت کنیم، متوجه می‌شویم که او با به اصطلاح کاربرد «تعارف»، در عین موقعیتی فرادست، زبانی فرودست اتخاذ می‌کند که او را در پیشبرد اهدافش تواناتر می‌کند. «چنین وضعیتی به افراد زیرک امکان می‌دهد با استفاده راهبردی از امکانات رفتاری، موقعیت موجود و عوامل و عناصر آن را نزد سایر افراد درگیر در تعامل به نفع خود تعریف کنند. در یک چنین موقعیت‌هایی یک بار دیگر آشکار می‌شود که قرار دادن خود در جایگاه فرودست، فواید و امتیازات زیادی برای شخص به همراه دارد.» اتخاذ جایگاهی فرودست در موقعیت‌های اجتماعی رو در رو به شخص قدرت تحرک بیشتری می‌بخشد و موجب می‌شود که در مراودانش با دیگران از یک مزیت تاکتیکی برخوردار شود.» (۹۴)

به همین دلیل است که کاربرد «حکم بی‌شفقت قانون» از طرف مصدق برای مردم قابل تحمل می‌شود، اما حتی اظهار این هدف از طرف قوام برای مردم قابل قبول نیست و آن‌ها را به واکنشی تند و می‌دارد. کاشانی در مصاحبه‌اش پس از اعلامیه قوام و اعلامیه متقابل خودش، از «شاه‌مهماسبی» بودن اعلامیه قوام می‌گوید که خیال کرده هنوز در چنین دوره‌ای به سر می‌بریم. این سخن نشان می‌دهد که حداقل بخشی از مخاطبان نیز چنین تعبیری از اعلامیه قوام داشته‌اند. این زبان پدرسالارانه مخاطبان را نسبت به تعبیر مثبت بخش‌های مثبت‌تر اعلامیه نیز بدگمان می‌کند.

«اگر به بی‌اعتمادی از منظر ارتباطی نظر کنیم به این نتیجه می‌رسیم که بهتر است بی‌اعتمادی را شاخصی برای ناکارآمدی نسبی ارتباط تلقی کنیم، یعنی شخصی که با بی‌اعتماد و بدگمان می‌دانیم در حقیقت قادر به تعبیر کنش‌های شخص دیگر در جهت تأمین منافع خود نیست.

اعلامیه قوام
«خطرناک» و بالقوه
حاوی خبرهای بد
جلوه می‌کند و مردم
را به قوام بی‌اعتماد
می‌کند. در مقابل
پیام‌های صریحا
اقتدارگرایانه مصدق
(مانند انحلال مجلس
یا تصویب لایحه
امنیت اجتماعی) نیز
مثبت و امیدوارانه
تعبیر می‌شود

کودتا علیه مشروطه

خودشان فیصل داده و حاضر کرده، شاه امضاء می‌فرمایند»
اینکه هر کسی برای خود کاری انجام دهد و اعلیحضرت نیز به هر چیزی که میل فرموده دستخط صادر فرمایند» (به نقل از فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران؛ مجلس اول و بحران آزادی، انتشارات روشنگران، چ دوم ۱۳۸۷، ص ۱۹۹). پس پادشاه مشروطه نباید دستخط که باید تنها به امر قانون توشیح کند.
کار به آنجا کشید همان طور که گفتیم محمدعلی شاه قانون و مشروطه را برنتابید و حکم به توپ بستن مجلس را داد.

اما عزل و نصب وزیر (و نخست وزیر) در قانون اساسی مشروطه، توسط مجلس صورت می‌گرفت و شاه تنها به توشیح این عزل و نصب می‌پرداخت. فرمان او در حکم دولت، تنها توشیح رأی مجلس محسوب میشد. پس از محمدعلی شاه و آغاز سلطنت احمدشاه، چون او طبق قانون اساسی به سن قانونی سلطنت نرسیده بود. دو نایب‌السلطنه (نخست عضدالملک سپس ناصرالملک) سرپرستی سلطنت قاجار را به عهده گرفتند. جالب است که حتی انتخاب نیابت سلطنت نیز توسط مجلس صورت گرفت. نایب‌السلطنه‌ها معتقد بودند که «مقام سلطنت دارای اختیار و مسئولیتی نیست». حتی ناصرالملک پس از این که رأی کمی گرفت به ایران نیامد. چون معتقد بود مقام سلطنت مسئولیت و اختیاری ندارد. اگر هم من مقام سرپرستی سلطنت را باید به عهده بگیرم باید مجلس به بنده رأی بیشتری می‌داد! پس از نایب‌السلطنه ناصرالملک، خود احمدشاه در تیر ۱۲۹۳ به مقام سلطنت رسید. باز عزل و نصب وزیر بر اساس سنت مشروطه اداره میشد؛ یعنی مجلس حق عزل و نصب وزرا را داشت. تنها شاه توشیح می‌نمود. تنها در دو مورد استثنایی احمدشاه یکی پیشنهاد عزل و دیگری حکم به نصب داد. یکی در زمان فترت مجلس (سوم) که صمصام السلطنه بختیاری رییس‌الوزرا بود و شاه در نبود مجلس در اثر فشار سفارت انگلیس جهت انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، و توفیق الدوله را رییس‌الوزرا کرد (برای صمصام هم حکم عزل صادر نشد). بین مجلس سوم و چهارم صمصام و بخشی از جامعه (به ویژه پس از انعقاد قرارداد) نه و توفیق الدوله؛ بلکه صمصام را رئیس‌الوزرای قانونی می‌دانستند. گرچه شاه از این عمل خود بعدها پشیمان گشت. باز در فروردین ۱۳۰۳ که رأی تمایل مجلس به رئیس‌الوزرای معتدتر داده شود (رئیس‌الوزرا رضاخان بود). مجلس در پاسخ او چنین گفت: «بر طبق مقررات قانون اساسی حق انعزال و سقوط هر دولتی با مجلس شورای ملی است فعلاً از نقطه نظر تمایل نمایندگان هیأت دولت وقت در پارلمان حائز اکثریت می‌باشد» (شفق سرخ شماره ۳۲۹ به نقل از دادگاه تجدید نظر دکتر مصدق).
با آغاز سلطنت پهلوی گرچه در ابتدا سعی بر تظاهر به ظاهر مشروطه بود. اما در ادامه کاملاً با سيطرة نظام استبدادی و کنار نهادن قانون اساسی مشروطه به ویژه در حق انتخاب وزرا (عزل و نصب) آن‌ها مواجه هستیم. در مجلس ششم و مجلس هفتم نخست مستوفی‌الممالک، سپس «مخبرالسلطنه هدایت»، با ابراز اعتماد، تمایل صوری اقدام به تشکیل دولت کردند. اما از آبان ۱۳۰۷ تا شهریور ۱۳۲۰، حتی همان ابراز تمایل صوری در مجلس ملی نیز رعایت نشد. و شاه خود مستقیماً اقدام به عزل و نصب وزرا پرداخت. او رسماً مجلس را «طویل» و دولت را «آلت فعل» می‌دانست.



فرید دهلزی

کودتای ۲۸ مرداد در واقع چند هدف و پیامد کوتاه مدت و بلند مدت داشت. ضمن اینکه شواهد و اسناد گواه بر یک کودتای تمام عیار نظامی آمریکایی و انگلیسی جهت تأمین منافع آنان است. اما ناخواسته کودتا زمینه را برای تقویت و استقرار یک استبداد در سیاست ایران فراهم کرد. بنابراین کودتا ضمن تأمین منافع کشورهای صاحب منافع، در بلند مدت توانست یک رژیم مستبد را بر جامعه ایران حاکم کند.

یکی از مهمترین پیامدها (نه اهداف) کودتای ۲۸ مرداد، تضعیف نظام مشروطه، مبنای و نهادهای آن و سپس استقرار یک رژیم مستبدانه بود. در واقع کودتای نظامی ۲۸ مرداد، مانند توپ بستن مجلس (دوم) توسط «کلنل ولادیمیر پلاتونویچ لیاخوف» فرمانده روسی بریگاد قزاق ایران، به دستور محمدعلی شاه قاجار بود که «استبداد صغیر» را به همراه داشت؛ استبدادی که یک سال بیشتر به طول نینجامید. گرچه استبداد برآمده از کودتای ۲۸ مرداد از لحاظ زمانی و محتوایی، از تأثیر و عمق بیشتری در تاریخ ایران برخوردار بود! گرچه نظام استبدادی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ به شکل تدریجی شکل گرفت. اما وقوع کودتا، برای استقرار و سپس تثبیت آن نقش کاملاً مؤثری داشت. زیرا در مشروطه اصل بر این بود که شاه در امر حکومت وارد نشود.

مظفرالدین شاه قاجار در مرداد ۱۲۸۵ در بستر بیماری فرمان مشروطیت را که متضمن ترتیبات تشکیل مجلس بود، امضاء کرد و روز چهارده مهر ماه همین سال اولین دوره مجلس شورای ملی در حضور شاه افتتاح شد. مظفرالدین شاه نخستین قانون اساسی ایران را که در دوره اول مجلس تنظیم شده بود، روز هشتم دی ماه ۱۲۸۵ امضاء کرد و چهار روز بعد درگذشت. بحث برسر این است که فرمان شاه در قلمرو مشروطه چه معنا و مفهومی دارد. او در واقع در تمامی مراحل تنها و تنها به قانون تمکین کرد و به امضاء و توشیح آن پرداخت. مجلس ملی هم خود را مصروف تدوین و تنظیم سند نهایی موسوم به متمم قانون اساسی کرد. شاه جدید (محمدعلی شاه) ابتدا از تأیید متمم قانون اساسی امتناع کرد، اما چون با اعتراض ملت مواجه شد، عقب‌نشینی کرد و در مجلس ملی حضور یافت. عهد کرد به قانون اساسی احترام گذارد. سپس مهر سلطنتی را به متمم قانون اساسی زد (آن را توشیح کرد). به تعبیر دکتر مصدق، محمدعلی شاه نه سیاست‌مدار، نه دانا و نه عاقبت‌اندیش بود. دکتر مصدق معتقد بود که دانا از این حیث که معنا و مفهوم مشروطیت و قانون را نمی‌دانست. تا جایی که در منبعی آمده: «[ظاهراً شاه معنای تفاوت امضاء، فرمان، حکومت را نمی‌دانست، یکی از معتمدان و مشاوران وی به او گفت:] همراهی اعلیحضرت این است که هیچ دستخطی در هیچ امری صادر نفرمایید؛ پادشاه مملکت دستخط نمی‌فرمایند؛ بلکه امضاء می‌فرمایند. یعنی تمامی امورات دولتی را وزرای مسئول

مصدق خود حقوق دان بود و در دوره‌های مختلف نماینده مجلس ملی، حتی در این زمینه یکی از ستون فقرات تاریخ مجلس محسوب می‌شود. ضمن این که او در سال ۱۳۰۲ کتاب «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا» را تألیف کرد

کرده بود. دهه بیست به رغم مسائل مهم جهانی که در ایران تأثیر زیادی نیز داشت، اما رفته رفته مقومات قانون اساسی و مشروطه در ایران، به ویژه مسئله تفکیک قوا و تحدید قدرت پادشاه، در حال تثبیت بود. دهه بیست در تاریخ مشروطه دوران مهمی محسوب می‌شود. به قول «فخرالدین عظیمی» در کتاب «بسیار بحران دموکراسی در ایران» که به همین دهه می‌پردازد، معتقد است که نتیجه بحران و فراز و فرودهای دهه بیست دولت ملی مصدق را به ارمغان آورد. دوره مصدق اوج دوران تفوق حاکمیت ملی بر سلطنت. در واقع با تفوق نهضت ملی و افول سلطنت مواجه هستیم.

مجال آن نیست که شرایط خارجی که مانع از تحقق حاکمیت ملی و یکی از نتایج آن ملی شدن نفت بود را مورد سنجش قرار دهیم. اما کودتای ۲۸ مرداد، ضمن اینکه کاملاً درصدد تحقق اهداف ابرقدرت‌ها بود. زمینه را برای استیلای تام سلطنت پهلوی ایجاد کرد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد سنت انتخاب و انتصاب - عزل و نصب وزرا کاملاً دگرگون شد. این دوره کاملاً منطبق با نوع استیلا و استبداد رضاشاهی است که مجلس و دولت هیچ اختیاری از خود ندارد. نکته بسیار مهم در زمینه کودتای ۲۸ مرداد این است که براساس اسناد سیا، شاه با نخست‌وزیری زاهدی مخالف بود، اما با تلقین عوامل سیا، مجبور شد که به نظر سیا تن در دهد. به قول عوامل سیا راضی کردن شاه سه هفته طول کشید! یعنی نقشه صدارت زاهدی به چند ماه پیش از کودتا بر می‌گشت.

درست است که دولت فضل‌اله زاهدی (ملقب به بصیر دیوان) در نهایت با نظر شاه به صدارت نائل شد. اما همانطور که گفته شد این انتخاب تحمیلی بود. دیری نپایید که شاه همان زاهدی را نه تنها به شکل غیر رسمی عزل کرد و به صورت زنده‌ای از ایران (شبه) تبعید کرد!

نخست‌وزیر بعدی (علاء) که وزارت دربار را به عهده داشت، پس از زاهدی، دیری نپایید که او هم سال‌ها بعد مورد غضب شاهانه قرار گرفت.

نهاد دولت برای شاه به تدریج یک نهاد امن قرار گرفت. از دهه ۴۰ پس از نخست‌وزیری «اسداله علم»، کاملاً با تثبیت یک استبداد تمام‌عیاری روبرو هستیم که مشروطه و قانون اساسی و اصل تفکیک قوا، مورد تخطی قرار می‌گیرد. دقیقاً همان چهره قبیله‌عالمی که از ناصرالدین شاه پس از برکناری میرزا آقا خان نوری در تاریخ ترسیم شده، از او نیز همین چهره مصور است. با این تفاسیر که در عهد ناصری، مشروطه نبود. اما در زمان محمدرضا پهلوی، (یعنی پس از کودتای ۲۸ مرداد) نیم قرن از اعلام مشروطه گذشته بود. کودتای ۲۸ مرداد، تنها براندازی دولت مصدق نبود، بلکه ترتیب عزل و نصب وزرا را کاملاً دگرگون کرد. امکان استقلال دو قوه مهم مشروطه یعنی مجلس و دولت را مخدوش ساخت.

کار به آنجا رسید که خود شاه در ۱۴ آبان ۱۳۵۷ با تأکید بر اینکه «حکومت قانون» را مستقر خواهد کرد، گفت: قانون اساسی که خونبهای انقلاب مشروطیت است به صورت کامل به مرحله اجرا در آید، من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم. من حافظ سلطنت مشروطه که موهبتی است الهی که از طرف ملت به پادشاه تفویض شده است هستم و آنچه را که شما برای به دست آوردن قربانی داده‌اید، تضمین می‌کنم، که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود.

در واقع تانک‌های کودتای ۲۸ مرداد همان توبه‌هایی بود که توسط لیاخوف به خانه مشروطه روانه میشد. اما آن توبه‌ها استبداد صغیر را به همراه داشت. در حالی که کودتای ۲۸ مرداد در ادامه موجبات استیلای یک استبداد تمام‌عیار را فراهم کرد.



اما پس از شهریور بیست، فروغی توسط رضا شاه به نخست‌وزیری منصوب می‌شود. مجلس به او رأی اعتماد داد. اما دیری نپایید که همان فروغی مجدد تقاضای رأی اعتماد از مجلس کرد و به علت قلت رأی استعفا داد. از این تاریخ به بعد ما شاهد استقرار قانون اساسی مشروطه در انتخاب، عزل و نصب وزرا هستیم. تنها جهت پیشبرد قرارداد الحاقی نفت، دولتی محلی را تعیین کردند که کمی به اوضاع تلطیف دهد. منصور بدون هیچ سنت پارلمانی رأی اعتمادی از مجلسین نگرفت و شاه تعطیلات نوروزی و نبود نمایندگان در صحن مجلس را مستمسک انتخاب غیر قانونی منصور قرار داد (منصور فروردین تا تیر ۲۹). مخالفت با این سنت شکنی در مجلس بالا گرفت که عمر این دولت به سه ماه بیشتر نینجامید. باز شاه برای پیشبرد قرارداد «گس - گلشایبان»، چون جو مجلس را متشنج میدید، به ناگزیر بدون اخذ رأی اعتماد از مجلسین باز رزم آرا را نخست‌وزیر اعلام کرد. جالب این است که منصور استعفا نکرد. اما به قول دکتر مصدق در مجلس و نیز دادگاه چون لجوج نبود، به سفارتنی قناعت کرد!

در دوره ۱۰ ساله نخست سلطنت پهلوی دوم، به رغم تمام بحران‌های داخلی و خارجی، ۱۷ دولت بر رأس کار آمدند که غیر از دو سنت شکنی و تخطی از قانون اساسی، جملگی مطابق با سنت پارلمانی عزل و نصب شدند. پس از نام رزم آرا، حسین علاء نخست‌وزیر شد که او هم جنبه دولت محلل را داشت. ولی عمرش به ۴۶ روز نرسید. اما شاید نقطه عطف مشروطه در مجلس، زمانی بود که به محمد مصدق در هفت اردیبهشت ۱۳۳۰ بدون اطلاع قبلی دربار، در مجلس به وی پیشنهاد نخست‌وزیری داده میشود که ایشان قبول این پیشنهاد را مشروط بر تصویب لایحه ۹ ماده‌ای کرد که هم «خود لایحه و هم دکتر مصدق» با رأی بسیار بالا از مجموع ۹۰ رأی ۷۹ رأی و در مجلس سنا از مجموع ۴۳ سناتور، ۲۹ نفر به وی رأی دادند. متعاقب آن شاه انتصاب مصدق را در هشت اردیبهشت ۱۳۳۰ توشیح کرد.

این است که انتخاب، انتصاب و فرایند عزل و نصب غیر از چند مورد معدود، همواره مطابق قانون اساسی و سنت پارلمانی اجرا می‌شد. به ویژه اوج مشروطه‌گرایی و تحقق بنیادهای پارلمانی مشروطه را در انتخاب و نوع انتخاب دکتر محمد مصدق می‌بینیم. مصدق خود حقوق‌دان بود و در دوره‌های مختلف نماینده مجلس ملی (سوم، پنجم، ششم، چهاردهم و شانزدهم)، حتی در این زمینه یکی از ستون فقرات تاریخ مجلس محسوب می‌شود. ضمن این که او در سال ۱۳۰۲ مصدق کتاب «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا» را تألیف کرد. به خوبی مشروطه، فلسفه مشروطه و قانون اساسی و مشکلات و تناقضات قانون اساسی ایران را می‌شناخت و همواره درصدد برون رفت حقوقی و قانونی از آن تناقضات بود. او در زمان نخست‌وزیری‌اش تنها در صدد حل مسئله نفت نبود. او از همین قانون اساسی می‌خواست زمینه‌های حاکمیت ملی را مهیا کند. او به خوبی با ساز و کار انتخابات در ایران آشنا بود. می‌دانست چه راه درازی در پیش دارد. هر چه برود باز دربار و اعوان انصارش و از سویی ارتشی که وظیفه حفظ تمامیت ارضی کشور را دارند. بخشی از انرژی خود را صرف دخالت در انتخابات می‌کنند. مشکل در یک جا و دو جا نبود. مصدق سه مشکل اساسی را پیش پای خود دید؛ اول: ملی نبودن ارتش، دوم: قدرت بی حصر دربار، سوم: تناقضات حقوقی قانون اساسی.

ابتدا شاه و عوامل شاه در مجلس برای تقویت قدرت مصدق جهت حل این مشکلات بنیادین، مخالفت کردند. اما هم در زمینه وزارت جنگ (دفاع) و خیلی موارد ریز و درشت دیگر، شاه کوتاه آمد و هم مصدق توانست در دو نوبت از مجلس اختیارات را بگیرد، نخست اختیارات شش ساله، سپس اختیارات یک ساله را بگیرد. نتیجه آن تنظیم لوایحی بود که برخی از آن‌ها واقعاً یکی از نتایج مهم تاریخ مشروطه محسوب می‌شود.

مصدق دیده بود که برخی از بندهای قانون اساسی و متمم‌های آن به گونه‌ای است که ممکن است هر شاهی را وادار به قدرت‌گیری کند. بنابراین مجلس بر حسب نظر دولت بر آن شد که هیأت هشت نفره‌ای جهت تبیین اختیارات شاه (که مورد تأیید شاه نیز واقع شد) تشکیل دهد. اما همین هیأت خود یکی از علل جنگ و جدال در مجلس شد که بدان نمی‌پردازیم. مشروطه و قانون اساسی به رغم مبهمات و تناقضات، بحران‌های فراوانی را برای تثبیت خود طی

نکته بسیار مهم در زمینه کودتای ۲۸ مرداد این است که براساس اسناد سیا، شاه با نخست‌وزیری زاهدی مخالف بود، اما با تلقین عوامل سیا، مجبور شد که به نظر سیا تن در دهد. به قول عوامل سیا راضی کردن شاه سه هفته طول کشید! یعنی نقشه صدارت زاهدی به چند ماه پیش از کودتا بر می‌گشت

بازخوانی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

پایان سلطه انگلیس و آغاز نفوذ آمریکا



رضا جلالی

در نهم اسفند سال ۱۳۳۱ انگلیسی‌ها طرح کودتایی را به نام عملیات چکمه طراحی کرده بودند و قرار بود به مرحله اجرا درآید که با دخالت مرحوم کاشانی و جلوگیری خروج شاه خنثی گردید و زمانی که متوجه شدند همکاری و پوشش آمریکا را نیاز دارند به سراغ آنها رفته و نام عملیات را به آژاکس تغییر دارند. رودهاوس معتقد بود که وقتی سرویس اطلاعاتی آمریکا (سیا) مسئولیت سرنگونی دکتر مصدق را بر عهده گرفت وزارت خارجه بریتانیا به هیچ وجه ناراحت نشد، زیرا مایل نبود نقش اساس و الهام بخش بریتانیا در این ماجرا فاش شود. بنابراین کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با طراحی و اجرای دوگانه عملیات توسط انگلیس و آمریکا و سکوت روسیه (شوروی سابق) صورت گرفت به دوره دوازده ساله تزلزل سلطه خاتمه داده و برای بیست و پنج سال کشور ما مجدداً صحنه ترک تازی قدرتهای بزرگ غربی بویژه انگلیس و آمریکا قرار گرفت.

سیستم و نظام حاکم همچنان دست نخورده باقی ماند و شبکه فراماسونری و هزار فامیل که از اواخر دوره قاجار نفوذ فوق العاده یافته بودند کماکان بر اریکه قدرت باقی ماندند. حتی بخشی از دولتمردان که در دوران حکومت دکتر مصدق پست‌های کلیدی داشتند همچنان در پست‌های حساس خود باقی ماندند. مانند سهام‌السلطان بیات خواهرزاده دکتر مصدق رئیس شرکت ملی نفت ایران، رضا فلاح رئیس پالایشگاه آبادان و سرتیپ دفتری برادرزاده دکتر مصدق رئیس شهربانی کشور، سرلشکر فضل الله زاهدی که از مهره‌های سرشناس نظام دوران رضاشاه بود که به عنوان نخست وزیر به قدرت رسید. اگر چه انگلیس از این به بعد سیاست (بازی موش مرده) را در پیش گرفت و بر خلاف گذشته تلاش کرد که نه تنها کودتای ۲۸ مرداد را در یک کودتای مطلقاً آمریکایی در معرض افکار عمومی جلوه دهد بلکه این باور را القاء می‌کرد که دوران سلطه انگلیس پایان یافته و آمریکا به عنوان قدرت نوظهور امپریالیستی تازه نفس جای او را گرفته است. حسین فردوست در خاطرات خود از فضل الله زاهدی به عنوان مأمور مسلم انگلیس نام می‌برد که در زمان رضاشاه و طبق سفارش انگلیسیها در ماجرای شیخ خزعلی واسطه شده و مسئله خوزستان را از طریق سیاسی حل کرده و شیخ را به تهران می‌آورند و تسلیم رضاشاه می‌کنند. زاهدی در دوران رضاشاه دیگر پست مهمی نداشت ولی در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت مجدداً به عنوان وزیر کشور در اولین کابینه دکتر مصدق نقش مهمی پیدا کرد تا اینکه در کودتای ۲۸ مرداد به دستور انگلیسیها رل آمریکایی بازی می‌کرد و نقش اول کودتا را بر عهده گرفت و پس از کودتا نخست وزیر شد. ارتشبد حسین فردوست به نقل از رئیس سازمان

اطلاعاتی انگلیس ادعا می‌کند که آمریکاییها اصراری در مراجعت محمد رضا شاه نداشتند و واقعا قصد داشتند یک افسر واجد شرایط مانند تیمور بختیار را جایگزین دکتر مصدق کنند ولی ما آنها راهنمایی کردیم و گفتیم هر چه جستجو کرده‌ایم در ایران افسری که مورد قبول همه ارتش باشد وجود ندارد و لذا بهترین کار این است که شاه به ایران بازگردانده شود زیرا هیچ قدرت فردی موقعیت او را در بین افسران ندارد. آمریکاییها پذیرفتند و لذا در رم با او تماس گرفتند و ترتیب حرکتش به تهران را دادند.

او همچنین تأکید کرد که ما بودیم که آمریکاییها را به انجام کودتا ترغیب کردیم و گفتیم اگر دیر بجنبیم در ایران یک کودتای کمونیستی پیروز می‌شود و لذا برای نجات ایران باید دکتر مصدق برکنار و شاه را بازگرداند و آمریکاییها نظر ما را پذیرفتند.

علیرغم تلاش آمریکا برای جایگزینی مهره‌های خود با مهره‌های انگلیسی، این دولت هرگز موفق نشد شبکه حاکم را متزلزل نموده و در آن نفوذ نماید. بلکه برعکس دولت انگلیس توانست بر اساس سیاست موج سواری چهره‌های سرشناس و عوامل مورد اطمینان خود را در ساختار سیاست‌گذاری آمریکا در ایران من جمله سفارت این کشور نفوذ دهد. نمونه جالب توجه آن استخدام شاپور پورتر فرزند اردشیر پورتر که در تمام دوران حکومت محمد رضاشاه از پشت پرده نبض فعالیت‌های سیاست خارجی کشور را در دست داشت به عنوان مشاور سیاسی سفارت آمریکا در تهران می‌باشد.

در این تردیدی نیست که دولت آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد در ایران صاحب نفوذ و اقتدار فوق‌العاده‌ای شد و منافع قابل توجهی را نیز کسب کرد و نفوذش به عنوان بزرگترین ابرقدرت مطرح بود و به رسمیت شناخته شد.



گفتگو با علی قاسمی، شریعتی پژوه

سنجش انسان شناسی فلسفی دکتر شریعتی

میان دکتر شریعتی دیروز و امروز تفاوت بسیاری وجود دارد. ره‌آورد نظری دکتر علی شریعتی چنان بزرگ است که چه موافق و چه مخالف او باشیم دغدغه و ذهن ما را با پرسش‌ها و گاه موضع‌گیری بزرگ و تاثیرگذار روبرو می‌سازد.

برای کسانی که شریعتی را در دوران دبیرستان خوانده‌اند و همچنان با داده‌های اولیه در باره او به قضاوت‌های گاه ناروا می‌پردازند البته عبور از شریعتی و دشنام دادن‌های به ظاهر علمی کاری آسان است. اما برای کسانی که می‌خواهند در پیچ‌تند و دره عمیق تفکر، دیوارهای تنومند از فکر در جامعه‌ای رو به تحول و نوزایی را در پس و پیش ذهن دانسته‌باشند، شریعتی یکی از دروازه‌های چنان عرصه‌ای است. بحث‌های ناتمام شریعتی را ناتمام گذاشتن چه در موضع وفاداری و چه در موضع نقادی فکورانه و غیر زورنالیستی، خود فاصله‌گذاری ناروایی در عرصه اندیشه است که کژتابی‌های نظری بزرگتری را در جامعه در حال تحول ما ایجاد می‌کند.

شریعتی یک سپهر، یک پارادایم، یک فضای گفت‌وگو و یک مکتب نظری برای عمیق‌ترین صورت‌بندی‌های نظری در جامعه ماست. به عمق تفکر او باید چنان که شما بسته است نفوذ کرد و همچون یک متفکر در برابر او به گفت‌وگویی سترگ تن داد و نوزایی تازه‌ای را بی‌افکند.

توسعه خواهی بدون ژرفای نظری به یک تاخیر و پدیده پر عارضه تبدیل می‌شود. جامعه ما واجد چنان خلایبی است و پراکندگی‌های زودگذر نظری کمک جدی به پایداری روند توسعه در جامعه ما نمی‌کند.

سنجش توسعه خواهی از منظر دکتر شریعتی یکی از راه‌حل‌های، رهیافت نظری توسعه بنیادی در کشور ماست. یکی از بنیادهای نظری توسعه، انسان‌شناسی است. شریعتی تنها یک ایدئولوژیست، تنها یک انقلابی و معلم انقلاب و یا یک جامعه‌شناس نیست. شریعتی برآستانه راهی ایستاده است که پرسش‌ها و صورت‌بندی‌های بزرگ ما در این دالان در حرکت است و شریعتی ممکن دلایل رد یا تایید وسوگیری‌های ما را فراهم کند. مهم این است که شریعتی دروازه‌ای است که ما را به سوی پرسش‌ها و صورت‌بندی‌های بزرگ پرتاب می‌کند.

انسان‌شناسی شریعتی از جمله مباحث پایه‌ای او است. اما تئیب تند حوادث سیاسی و اجتماعی سنگین بر این بحث‌ها افکنده است و کمتر مورد واریسی قرار گرفته است. فقدان نظر به انسان‌شناسی، در مجموع ساختارهای مباحث فلسفی و معرفتی جامعه ما بخوبی احساس می‌شود و گاه مجموعه مباحث به صرف نبودن بدون در نظر گرفتن ریشه‌های فلسفی و انسان‌شناسی آن در جامعه طرح و تبلیغ و ترویج می‌شود. جامعه در حال گذار البته نیازمند افکار جدید است، اما پرتاب کردن آن به این سو و آن سو کاری ناروا تر است و دستاوردی به همراه نمی‌آورد. وجود جریان‌های رقیب اندیشه‌ای در به سامان کردن ساختار رفتاری جامعه تنها راهی است که در برابر ماست. شریعتی یکی از این راه‌هاست.

سنجش انسان‌شناسی فلسفی دکتر شریعتی و کارآمدی آن در فرایند توسعه‌خواهی، پرسشی است که با علی قاسمی در میان گذاشته‌ایم. علی قاسمی از شریعتی‌شناسان دقیق و منصف و به دور از جنجال‌های ژورنالیستی است و در مواجهه انتقادی با دیدگاه‌های دکتر شریعتی، پتانسیل‌ها و کاستی‌های تفکر او را بخوبی مورد شناسایی قرار می‌دهد. گفت‌وگوی زیر ما حاصل واریسی علی قاسمی در این زمینه است.

جواد رحیم پور

علیرغم شهرت دکتر شریعتی به مخالفت با فیلسوفان، بخش مهمی از انسان شناسی او ریشه

فلسفی دارد. این انسان شناسی ریشه در کدام سنت فلسفه سنتی یا مدرن دارد و رویکرد نهایی آن در انسان شناسی چیست؟

انسان شناسی فلسفی شریعتی متأثر از فلسفه مدرن است و اساسا ریشه در انسان شناسی اگزیستانسیالیستی دارد. همانطوری که شریعتی در تعریف بی شماری که از انسان ارائه می دهد، عمدتاً به تعاریفی که با حد و راس ویژگی های انسان را مشخص می کند، نقد دارد. به طور مثال تعریف معروف انسان حیوان ناطق است را قبول نداشت.

او معتقد نیست که از پیش خیری برای انسان در نظر گرفته شده یا ماهیت انسان از پیش تعیین شده است. بنابراین تعریف انسان حیوان ناطق است به معنای پذیرش ماهیت از پیش تعیین شده ای است. این تعریف در سنت فلسفی - مدرسی اعم از مسیحی و اسلامی پذیرفته شده بود ویژگی و ممیزه اصلی انسان در این تعریف، همان قوه مفکره یا عقل یا اندیشه است و این قوه انسان را از دیگر پدیده ها متمایز می سازد.

در این جا با زاویه دیدی که دکتر شریعتی درباره انسان شناسی فلسفی دارد با زاویه دید یا برداشت های سنتی - کلامی از آن چه به نام فطرت وجود دارد، مرز دیگری قابل شناسایی است. در دیدگاه سنتی - مدرسی - کلامی از نوع اسلامی اش انسان دارای فطرت است. فطرت در تلقی مدرسین یک ویژگی پیش داده، خدادادی، سرشتین و پسماندی است. مجموعه قابلیت هایی که انسان برای شدن و فعلیت می باید داشته باشد بطور بالقوه در این پسماند نهفته است.

با این تلقی انسان همچون بذری، واجد عناصری است که اگر شرایط عینی فراهم شود و در بستر مشخص تربیتی قرار گیرد، می تواند بالقوه از درون جوانه بزند و یک انسان با سمت گیری خداجویی متبلور گردد.

هر دو وجه تعریف انسان، که یکی ریشه در سنت فلسفی - منطقی دارد و خارج از سنت فلسفه اسلامی پروریده شده بود و دیگری با ارجاع به نص صریح انسان را دارای فطرت می داند با انسان شناسی فلسفی شریعتی تمایز دارد.

در جای جای گفتار شریعتی همه جا وقتی به گزاره ارسطویی تعریف انسان می رسید آن را به طعن و تسخر می گرفت و

می گوید این به مثابه تعریف کردن انسان یا تقلیل انسان به بعد از وجوه چند جانبه اوست. انسان تنها فکر نیست که کلیتش به وجهی از وجوهش تقلیل پیدا کند.

در نقد نگاه دوم شریعتی جابه جا شریعتی از فطرت به عنوان اصل خدادادی - پیش داده استفاده نمی کند یا حداقل این تفسیر را بر نمی تابد که انسان ماهیتش از قبل ریخته شده و بالفطره کمال جوست. او معتقد بود تئوری سنتی فطرت، بهر روی توانایی توضیح و تبیین کنش های آدمی، سوگیری های انسان و ابتلائات او را ندارد. شریعتی البته در بعضی از آثارش از فطرت صحبت کرده است و حتی با تسامح برخی حس ها مانند پرستش و خداجویی را فطری می داند. اما معتقدم حتی اگر به مفهوم کلی نظریه فطرت قائل باشد، اما برداشتش نوع دیگری است.

حتی در جایی فطرت را به مکانیسم آدم تعریف می کند. با دقت در این تعریف می بینیم شریعتی نمی گوید انسان مجموعه ای از صفات ذاتی است بلکه مکانیسم آدم یعنی این وجود که نامش انسان است یک طول و عرضی دارد. صفاتی که در او تعبیه شده پیش داده نیست بلکه طول و عرضی است که ما را از انواع دیگر مانند نبات و جماد متمایز می کند. به هر حال در ذات و جوهرش فطرت خداجویی و نیکی و خیر نهاده نشده است.

پس مکانیسم آدم یعنی طول و عرضی که نحوه ساز و کار انسان با حیوان که بر پایه غریزه، نبات و جماد که بر پایه ماده و عناصر فیزیکی هستند متمایز می باشد. شریعتی به مکانیسم می گوید فطرت. پس چیزی که مجموعه عناصر، روابط و ساختارهایی که یک نوع را بنا بر نوع کارکردی دارند از عناصر، روابط و ساختارهایی که کارکردی دیگر دارند متمایز می سازد، شریعتی نامش را می گذارد فطرت.

این ویژگی یک لوح یا برگ نوشته شده نیست که کسی کتاب آدم را از پیش

نوشته باشد و ما بتوانیم اکنون متنش را بخوانیم. شریعتی انسان را نه به صورت جوهر یا ذاتی که از پیش مایه هایش فراهم شده یا از پیش ساختارهایش ریخته شده و از پیش معلوم است که چه خواهد شد تلقی نمی کرد. زیرا انسان بنا بر تاثیر شریعتی از فلسفه اگزیستانسیالیسم یک امکان است، یک طرح یا یک پروژه است. به تعبیر سارتر شریک آینده خویش است. طرحی است که می تواند بشود.

در این جا چند عامل در تعیین این استعدادها یا برون تراوی این ذات باید گرفته شود که در نظریه فطرت ما با این عوامل روبرو نیستیم.

در تعریف اگزیستانسیالیستی شریعتی از انسان، چند زمینه یا عامل باید دست به دست هم بدهند تا استعدادهای بالقوه و آن فعلیتی که باید باشد در او برون تراود. این عوامل عبارتند از زمان یا تاریخ، آگاهی، پراکسیس یا میدان عمل.

ذات در فاصله بین این دو وجه در سفر و نوسان است. یعنی سیر از آن چه هست به آن چه باید باشد. از بالقوگی به سمت فعلیت، از بودن به سمت شدن، از ماندن به سمت رفتن. این ذات برون تراوی، ذات یا ماهیت آدمی در کشاکش بین این دو وجه، از طریق عمل، اراده و آگاهی تعیین می شود.

بنا بر این شریعتی از این نظر یک گسست وجود شناختی و معرفت شناختی از فلسفه های کلاسیک و سنت مدرسی و کلامی اسلامی دارد. اگر ما این تمایز و گسست را از این دو بعد فهم نکنیم آن وقت فهم انسان شناسی شریعتی برای ما مشکل می شود.



ردپای انسان شناسی فلسفی دکتر شریعتی با توجه به گسستی که وجود شناختی و معرفت شناختی او با فلسفه های کلاسیک و سنت مدرسی و کلامی - اسلامی دارد را کجا می توان جستجو کرد به ویژه آن که او داستان آفرینش را در متن مورد بازخوانی قرار داده است؟

می دانیم که جهان نگری شریعتی یک جهان نگری دینی، عرفانی و معنوی است. پس زمینه و پشتوانه فرهنگی جهان نگری شریعتی، عرفان خراسانی است. این عرفان از خصلت وجد و سکر برخوردار است و جهان نگری آن موجب وجد و شیدایی می شود و انسان را در نسبت عاشقانه قرار می دهد. از طرفی شریعتی با توجه به مطالعه ای که در خصوص انسان از منظر دبستان یا مکتب اگزیستانسیالیسم کرده بود به سراغ انسان می آید. هم چنین در ادبیات عرفا با تکیه بر حدیث امام علی (ع) من عرف نفسه فقد عرف ربه «هر که خود را شناخت، خدای خویش را شناخته است». این دستمایه ای بود برای عرفان که تکیه گاه فهم از هستی و خداوند را از انسان آغاز کنند. د فلسفه اگزیستانسیالیسم، می دانیم هایدگر پایه انسان شناسی را بر «دازاین» (DASEIN) نهاده است. در چارچوب

عینی، داده شده و انضمامی توضیح می‌دهند. به عبارت دیگر از واقعیت انسان سخن می‌گویند و از آن چه در گذشته تاریخی و وضع کنونی‌اش برون تراویده است، صحبت می‌شود.

شریعتی از این نظر که این نوع دیدگاه‌ها را که صرفاً واقعیت انسان و نه حقیقت او را مورد بررسی قرار داده‌اند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. او حتی در جایی می‌گوید وقتی می‌گوییم انسان، منظورم آن انسانی نیست که در علم از منظر فیزیولوژی، پیسکولوژی یا سوسپولوژی از آن سخن می‌رود. بلکه مراد از انسان، حقیقت انسان است آن گونه که اگزیستانسیالیسم، هایدگر، سارتر، یاسپرز و امثالهم از آن سخن می‌گویند. بنا بر این شریعتی در پی حقیقت انسان است و نه واقعیت انسان.

ویژگی‌هایی هم که از بازخوانی داستان خلقت درباره انسان استخراج می‌کند در برگزیده عناصری از حقیقت انسان است و نه واقعیت آن. یعنی عنصر غریزه، واحدهای پیشین و سرشتین در بشر که دست‌اندرکار فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی هستند، سیستم مغز مثل کم و زیاد شدن آدرنالین و صفات ژنتیکی وارثی مورد نظر او نیست.

این جاست که انسان شریعتی در تلقی فلسفی، از مایه‌های انضمامی عاری است و این نوع انسان به عبارتی انسانی پیش‌زبانی است که هنوز وارد بستر و گستره تاریخ و اجتماع نشده. اما هنگامی که همین انسان در تاریخ و جامعه وارد می‌شود دارای مایه‌های غریزی، سرشتین، فطری به مفهوم مکانیسم و تابع اقتضات و شرایطی می‌شود که پای جبر و ضرورت، مکان‌بندی و زمان‌بندی و مشروط شدن، آگاهی و اراده به میان می‌آید.

در تاریخ که آغاز آن از هابیل و قابیل شروع می‌شود، قابیل موجودی است طماع، ستمگر، خون ریز، واجد حس غریزی، شهوت برای تصاحب خواهر زیباتر و حس تملک‌جویی برای تصاحب زمین.

در مقابل هابیل انسانی است فطری، خداجو و فاقد عنصری و واحدهایی است که قابیل داراست. این تلقی از انسان در جست‌وجوی حقیقت انسان است، در پرتو این انسان‌شناسی فلسفی، انسان از میل، غریزه و قدرت، شور و تمامی مایه‌هایی که داراست، عاری است. این انسان پیش‌زبانی در متد هندسی شریعتی از ابتدای تاریخ تا انتهای تاریخ لکه‌ای از تضادهای تاریخی-اجتماعی بر قیای او نمی‌نشیند.

اما به نظر می‌رسد برای تصویر واقعی از انسان باید آن چه را از زاویه علمی چه علوم طبیعی و دقیقه و چه علوم انسانی و اجتماعی ارائه داده‌اند را باید در نظریه انسان‌شناسی لحاظ کنیم.

با توجه به فرایند توسعه خواهی در جامعه ما و تاکید شریعتی بر توجه به حقیقت انسان و نه واقعیت او در انسان‌شناسی فلسفی، کارایی این انسان‌شناسی در فرایند توسعه چیست؟

شریعتی در انسان‌شناسی فلسفی از بالا و از منظر فلسفی کل نگر به انسان نگاه می‌کند. این نگاه، نگاهی با فاصله، دور و فلسفی است. اما نگاه انسان‌شناسانه

این فلسفه وجود در مرز این جا و آن جا مدام به آینده افکنده می‌شود و محور فهم هستی خود دازاین است. یعنی از این کانال و بستر دری باز می‌شود به سوی هستی بی کران. شریعتی با هر دو وجه انسان‌شناسی به سراغ متن می‌رود.

در متن بعد از داستان آفرینش، ما مواجه با داستان آفرینش انسان هستیم. شریعتی با مایه‌های عرفانی و فلسفه اگزیستانسیالیسم، برای فهم فلسفه خلقت و بازخوانی کدهای این داستان به سراغ متن می‌رود و می‌شود گفت یکی از مهم‌ترین آثار او درباره جریان تفسیر و بازخوانی خلقت انسان در قرآن ارائه شده است. در این بازخوانی، شریعتی جا به جا گریز می‌زند و از آن ماهیت انسان، چگونگی و چگونه باید شدن انسان، عناصر و لایه‌های ساختاری انسان و ویژگی‌ها و مشخصه‌های پدیدار شدن انسان را استخراج می‌کند و بر این پایه انسان‌شناسی فلسفی او تبیین می‌شود. شریعتی به کمک مایه‌های عرفان خراسانی و فلسفه اگزیستانسیالیسم به اضافه اسطوره شناسی، جامعه شناسی و دیگر دانش‌های علوم اجتماعی داستان خلقت را بازخوانی می‌کند که در سنت اسلامی و حتی شیعی کم نظیر و بی نظیر است.

فقط ردپای این نوع خوانش در سنت یهودی و برداشت «اریک فروم» از میوه ممنوع که عنصر محوری داستان خلقت انسان وجود دارد. به عبارت دیگر خوانش شریعتی از داستان خلقت در قرآن بیشتر یک خوانش توراتی است که متفکران یهودی و افرادی مثل «اریک فروم» و حتی اقبال لاهوری نیز بر آن بودند. بنا بر این شریعتی با ذهن خالی و بدون پیش فهم به سراغ متن نرفته است. بنا بر این او شالکه داستان خلقت آدم را در پرتو آرای و نظریات افرادی که از آن‌ها نام بردیم مورد شناسایی قرار داد، اما استخراج و برداشتی که از این داستان دارد و استفاده‌های کاربردی که از خوانش متن می‌کند، در نوع خودش منحصر به فرد است.

ویژگی‌های انسان در تعریف دکتر شریعتی چیست؟

دکتر شریعتی وقتی به خوانش داستان خلقت می‌پردازد، انسان را یک موجود ثنوی مرکب از روح ولجن، ... و شیطان می‌داند و بر آن است انسان زمانی که در جنت در کمال آسایش و برخوردار از آرامش بود وارد یک ابتلا و آزمون می‌شود. در نگاه سنتی انسان با خوردن میوه ممنوع دچار گناه، حرص و آز و بی نهایت طلبی تعبیر شده است. حال آنکه شریعتی با خوانش توراتی از میوه ممنوع که از آن به میوه بینایی و آگاهی تعبیر شده است، نمی‌خواند که نهی مولوی که نهی ارشادی تلقی می‌کند. یعنی به تعبیر شریعتی نهی خداوند برای به فعلیت درآوردن اراده آدمی از بالقوگی به صفحه عمل و کارزار است. در این تعبیر خداوند می‌خواسته که انسان میوه ممنوع را بخورد. این آزمونی بوده برای خروج استعداد آگاهی و اراده از بالقوگی به فعلیت. بنابراین با شکستن این کد انسان دو استعداد آگاهی و اراده را در وجودش فعلیت می‌دهد و از اینجاست که انسان بنا به تعریف شریعتی موجود خودآگاه، ارادی، انتخاب‌گرو آفریننده قلمداد می‌شود. بنا بر این انسان با این چهار ویژگی، ماهیتش در تعریف شریعتی پدیدار و تعریف می‌شود.

چه مرزی میان انسان‌شناسی فلسفی دکتر شریعتی با قرائت علمی یا سیانتیستی از انسان وجود دارد؟

در قرائت علمی یا سیانتیستی انسان ترکیبی از ژن‌ها و کروموزم‌ها و ساختارهایی است که در وجود انسان از حیث فیزیولوژیک و پیسکولوژیک، نهاده شده است. کارکرد این ساختارها و فعل و انفعالات آن، کنش‌های آدمی را به لحاظ درونی و بیرونی رقم می‌زند. در تعریف علمی چه از زاویه روانشناسی و فیزیولوژی یا سوسپولوژی با تکیه بر محرک و پاسخ یا تعاملات چند وجهی این کارکردها قابل توضیح است.

در سنت روانکاوی نیز با تکیه بر کانون‌هایی که در انسان جستجو می‌شود مثل من، خود، فراخود، ضمیر آگاه و ناخودآگاه و بخشی از رفتارهای آدمی توضیح و تبیین می‌شود. عصب‌شناسان، همچنین مردم‌شناسان، جمعیت‌شناسان و جامعه شناسان هر یک از زاویه‌ای سعی در توضیح و تبیین رفتار با توجه به مبانی، مفروضات، روش‌ها و اسلوب‌های مورد نظر در انسان دارند.

در برخی فلسفه‌ها، از جمله مارکسیسم، حیات آدمی در بستر تاریخ و پیوند با مناسبات تولید قابل توضیح است. در فلسفه لیبرالیسم، انسان ترکیبی از میل و عقل است که با توجه به فعل و انفعالات این دو رفتارها و کنش‌های او تبیین می‌شود. انسانی که از منظر این دانش‌ها و علوم تبیین می‌شود، اساساً ماهیت او را بر داده‌های

خداوند می‌خواسته
که انسان میوه
ممنوع را بخورد.
این آزمونی بوده
برای خروج استعداد
آگاهی و اراده از
بالقوگی به فعلیت

یا جزئی‌نگری، معاشی یا معادی، عینی یا ذهنی به پدیده‌ها می‌افکنند. یا شور و احساسی چه نقشی در رابطه و نسبت آدمی با پدیده‌ها دارد. یا اراده در کادر ضرورت و جبرها چگونه فعلیت می‌یابد. انسان چگونه با جبرها و در کنار جبرها به آزادی می‌رسد؟ البته شریعتی در این باره مطالبی را عنوان کرده است اما به نظر می‌رسد که برای توضیح رابطه انسان با واقعیت، اراده و ضرورت، جبر یا اختیار، ذهن یا عین، درون یا برون ما نیاز به تاملات بیشتر و عمیق‌تری داریم.

چرا انسان شناسی فلسفی دکتر شریعتی کمتر مورد توجه قرار گرفته است و اساسا این بحث به صورت مشخص در بین روشنفکران ما از جایگاه شایسته‌ای برخوردار نیست؟

انسان‌شناسی دانش پیچیده‌ای است که با توجه به تکتک علوم و دانش‌ها هر کدام بعدی از وجود آدمی را مورد بررسی قرار می‌دهند. هنوز دانشی که من حیث المجموع، جمیع دانش‌ها باشد و بتواند ماهیت و ذات انسان را در همه ابعاد و شقوق مورد بررسی قرار بدهد به وجود نیامده است. از این نظر برای کس یا کسانی که گه بتوانند پای در این وادی نهند و با تکیه بر دانش‌ها، پی به ماهیت انسان و شناخت او ببرند کار دشواری است. البته متخصصان در رشته‌های مختلف برخی از ساختارها و عناصر فیزیکی و عینی آدمی را مورد بررسی قرار داده‌اند ولی در نظر گرفتن هر دو بعد بدن و روح، جسم و جان و توضیح مکانیسم‌های ارتباطی آن بسیار بغرنج و دشوار است. طبیعی است که به دلیل دشواری راه قادر به پیمودن آن نباشند. نکته دیگر، این که به نظر می‌رسد برای عده‌ای این انسان‌شناسی تکافوی نیازهای دورانی را در خود نهفته دارد و نیازی به بازخوانی، تکمیل یا رفع نقایص آن نیست.

عده‌ای دیگر انسان‌شناسی فلسفی را به دلیل پرمایه بودن وجه حقیقی در برابر وجه واقعی انسان، آن را کارآمد و تاثیرگذار نمی‌بینند چرا که در دنیای امروز و جوامعی که فرایند توسعه را در ابعاد مختلف در دستور کار دارند، نیاز به توصیف و تبیینی از انسان داریم که به عینیت و واقعیت لبیک بگوید و در تعامل چند جانبه با ضرورت‌های زمانه و دورانی قرار بگیرد و صرفا در پی خودسازی و کسب تقوا برای نجات فردا نباشد.

انسانی مورد نظر است یا الگویی باید نصب العین حرکت انسان قرار بگیرد که آدمی را نسبی، واقعی، انضمامی، سرشار از مایه‌هایی از امیال و خرد، شور و احساس و آرمان بداند. تبیینی از انسان با مایه‌های پیش گفته مورد نیاز است که صرفا به عشق افلاطونی و رمانتیک فکر نکند و با آرمانگرایی از واقعیت انتقام نگیرد و با آگاهی نفی واقعیت نکند و با اراده‌اش جبر را در خود منحل نکند. این انسان‌شناسی امروزه باید صورت بندی شود برای کسانی که دغدغه توسعه و رشد توأمان را دارند.

شریعتی در تاریخ و جامعه، نگاهی از پائین و از بستر عینی و انضمامی است. شریعتی به نظر من از انسان‌شناسی فلسفی، راه به انسان‌شناسی تاریخی-اجتماعی نمی‌برد. چون انسان‌شناسی فلسفی‌اش وارد گستره جامعه و بستر تاریخ نمی‌شود. اگر می‌شد، این انسان با عنصر آگاهی، آزادی و انتخاب‌گری تعریف نمی‌شد. بنا براین او این انسان را به عنوان انسان نمونه عین مکتب از نگاه فلسفی استخراج کرد تا انسان‌ها بر انگاره این مدل در حقیقت خودشان را از آن چه هست. به آن چه باید باشد برسانند. ما در متد هندسی هیچ پل ارتباطی و رابط میانجی گرایانه که انسان را به تاریخ و جامعه وصل کند نداریم. محور و شالوده‌ای مرکزی با تعاریف چندگانه ناب و مجرد. اما معلوم نیست که در ابتدای تاریخ و آفرینش که به صفحه زمین افتاد واجد غریزه، اسیر و دربند کدهای ژنتیک نبود یا حتی عناصر ناخودآگاه در ابتدای تاریخ چه نقشی در کنش‌های آدمی به لحاظ درونی و بیرونی ایفا کرده‌اند. انسان‌شناسی فلسفی در این خصوص ساکت است. فرق انسان‌شناسی فلسفی و انسان‌شناسی علمی این جاست که آن علوم واقعیات انسان با همه اوصاف، امکانات، قابلیت‌ها و ویژگی‌های طبیعی و غریزی مورد بررسی قرار می‌دهد، اما در انسان‌شناسی فلسفی شریعتی، واقعیت انسان از ماهیت انسان سلب و خلع شده است. یعنی برای ما مشخص نمی‌شود آگاهی، آزادی و انتخاب‌گری در نسبت با ضرورت‌ها و شرایط و اقتضانات بیرونی و درونی چه وضع و حالی به خود می‌گیرد.

این ویژگی‌هایی که شریعتی از انسان ارائه می‌دهد از خوانش او از قصه خلقت ارائه می‌دهد. او با نوع تفسیری که از این داستان کرده مطلوب‌های خود را از آن استخراج کرده است. اما ما متوجه نمی‌شویم که غرائز در وجود آدمی چه رنگی بر کنش‌های آدمی می‌زند یا نیروهای سرشتین آدمی در رابطه و نسبت به محرک‌های بیرونی از جمله میل به شهوت، قدرت، منزلت، حرص و آز، طمع ورزی چه پاسخ‌هایی می‌دهد. همچنین عقل به عنوان استعدادی ذاتی در آدمی چه نوع نگاهی اعم از کل‌نگری



شریعتی مرد عقیده و جهاد

زهره عزیزآبادی

ما چه نیازی داریم دکتر شریعتی را بشناسیم؟ پاسخ من این است که ما برای شناخت وضعیت کنونی خود نیاز داریم تاریخ خود و شخصیت‌های بزرگ تاریخی خود را بشناسیم و در کنار تجلیل از این شخصیت‌ها به تحلیل اندیشه‌های آن‌ها نیز بپردازیم و به همان معنی که دکتر می‌گفت آن‌ها را بشناسیم، شناختن نه به معنای دانستن که به معنای درک راه و هدف آن‌ها و دنبال کردن راه آنان و فهمیدن این که اگر آنان در این وضعیت کنونی بودند چه می‌کردند. مساله اساسی در اندیشه و عمل دکتر شریعتی است. مساله، تعهد و مسئولیت روشنفکر در قبال جامعه‌اش است. شاید این اساسی‌ترین حرفی باشد که هم در اندیشه دکتر شریعتی و هم در جریان مبارزات اجتماعی وی در عمل آشکار است. دکتر در کتاب «خودآگاهی و استعمار» خود به قشر تحصیل کرده جامعه هشدار می‌دهد که مبدا اشباع علمی ما باعث شود خود را از نظر فکری اشباع یافته احساس کنیم و این مسئله را یک نوع سیری کاذب و فریب بزرگ می‌داند که خاص تحصیل کرده‌هاست و این فریب کاذبی است، فریبی که حتی یک آدم عامی کمتر دچار آن می‌شود تا آدم عالم. یک استاد، یک مترجم، یک فیلسوف، یک صوفی بزرگ، یک ادیب، یک مورخ، غالباً فکر نمی‌کند که از لحاظ فکری ممکن است کاملاً صفر باشد و از لحاظ شعوری همچنان در سطح عامی‌ترین عوام مانده باشد و این یک حالت رقت‌بار است. دانشمند جاهل بودن، تحصیل کرده‌ای که هنوز ارتقای شعوری نیافته، آدمی با تصدیق‌های خیلی گنده و

تیرهای خیلی برجسته جدی و نه دروغ چون دکتر، مهندس، فوق لیسانس، فوق دکترا، پروفیسور و امثال آن‌ها بودن، اما از نظر آن چیزی که شعور، فهم، آگاهی، احساس مسئولیت در برابر زمان و تشخیص حرکت تاریخی که او و جامعه را با خود می‌برد، صفر بودن، کور و کر بودن و این یک خطر بزرگ است، خطر عالم شدن اما جاهل ماندن. اگر به عناوین سخنرانی‌های دکتر هم نظری بی‌فکنیم متوجه می‌شویم که در همه جا از مسئولیت روشنفکر و رسالت سنگینی که بر دوش اوست (یعنی خودآگاهی دادن به جامعه) سخن می‌گوید: «مسئولیت شیعه بودن انتظار مذهب اعتراضی یا انتظار عصر حاضر از زن مسلمان و...» تاکید شریعتی برای خودآگاهی جامعه و رویکرد روشنگرانه توده‌ها مبتنی بر همبستگی و روابط تعاملی و دیالکتیکی ذهنیت و عینیت، تئوری و عمل است. او بساوار دارد که انسان و جامعه مستضعف از لحاظ فکری و عقیدتی و نیز از لحاظ مادی و اقتصادی قادر به ایجاد حرکت و تحول و آفرینش مناسبات جدید نیستند. از همین روی انسان مسلمان و جامعه اسلامی و نیز معیارها و ملاک‌های دینی و نیز سباز و کارهای بنیادی و



استخراج منابع فرهنگی هم که دکتر شریعتی از آن دم می‌زد و آن را به منزله روشنفکری دینی آموزش می‌داد مقصد و غایتی غیر از این نداشت که از درون دین عناصری بیرون کشیده شود که به کار دنیوی کردن دین بیاید.

او معتقد بود دینی، دین است که دنیوی باشد و به درد دنیا آید و دینی که به درد قبل از مردن نخورد به درد بعد از مردن هم نخواهد خورد. شریعتی با طرح تئوری اسلام ایدئولوژی به جای اسلام فرهنگ سنگ بنای اصلی رنسانس دینی خود را پایه‌گذاری می‌کند. او ضرورت بازگشت به اسلام اولیه و اسلام راستین را سرلوحه رنسانس اسلامی خود می‌داند. در واقع او برای ایجاد یک آئین پویا و محرک و موج آفرین از یک سنت انحطاطی و بی‌تفاوت نسبت به مسائل انسانی و سیاسی و اجتماعی یعنی اموری که مربوط به مسائل دنیوی انسان هستند می‌کوشید و وجود خود را وقف یک اسلام عقیده و جهاد کند. او با اصرار بر دگرگونی و تحول مذهب موجود چنین می‌گوید: «اگر ارزش کار مصلحانی چون «لوتر» و «کالون» را در غرب بشناسیم و نهضت اصلاح مذهبی پروتستانتیسم را که مذهب مسیح را از چارچوب‌های متحجر و حالت رخوت و رکود و انحطاط کاتولیکی آن نجات داد بررسی کرده باشیم و بدانیم که این نهضت تا کجا در بیداری و حرکت و پیشرفت بنیادی تمدن و قدرت اروپایی امروز سهیم بوده است، به این نتیجه می‌رسیم که جامعه خواب‌آلود و متحجر اسلامی ما اکنون بیش از هر چیز به این معلمان معترض اسلامی نیازمند است، معلمان معترض که خود با اسلام دقیقاً آشنا باشند و نیز با اجتماع و دردها و نیازهای زمان و بدانند که بر روی چه اصولی باید تکیه کنند، علیه چه پایگاه‌ها و انحراف‌هایی باید به اعتراض برخیزند.»

زنده بودن پیام شریعتی و قدرت ماندگار او نشان می‌دهد که روشنفکری در جامعه ما زنده است. نه اندیشه دینی در جامعه ما خفته است و نه روشنفکری دینی. اگر روشنفکری دینی چنان که باید مسیر و

موقع خود را بشناسد و بر جاده صواب گام بردارد و مسلح به اندیشه‌های نو باشد و از دلبری و دردمندی که شریعتی داشت برخوردار باشد، باید بداند که توفیق و کامیابی در انتظار اوست. راه اصلاح فکری در جامعه ما همچنان راه اصلاح دینی است.

اما چگونه می‌توان کار شریعتی را دنبال کرد؟ کار شریعتی را دنباله‌روی نباید کرد، اما دنبال باید کرد. بهترین کاری که می‌توان در دنبال کردن کار شریعتی انجام داد، پروژه زمینی کردن عناصر آسمانی است. موجودات و شخصیت‌های ما، راه تاریخی را باید به مدد دل و درون تاریخ کشید.

ما در دوران عقل نقاد زندگی می‌کنیم و عقل نقاد فقط تجلیل‌گر نیست؛ بلکه تحلیل‌گر هم هست و بلکه تحلیل آن بر تجلیلش می‌چربد انتقاد آن بر انقیاد آن می‌چربد و این عنصر انتقاد و تحلیل عنصر جدانشدنی از روشنفکری دینی است.

بنابراین دنبال کردن کار شریعتی در این موارد رسالت همه کسانی است که به آن شخصیت و به آن حرکتی که آن شخصیت آفرید عشق می‌ورزند و احترام می‌گذارند و خواهان ادامه یافتن برنامه فکری او هستند.

جامعه اسلامی
و نیز معیارها و
ملاک‌های دینی و
نیز ساز و کارهای
بنیادی و شالوده
ساختار اجتماعی،
اقتصادی و سیاسی
باید مجدداً و از نو
تعریف شوند

ابراهیم و حقوق بشر



ابراهیم و هاجر، اثر پیتر لاستمن (۱۶۱۲ میلادی) - هامبورگ

جلال یوسفی

ابراهیم(ع) در مسیر زندگی خود الگویی می‌شود که بر زمان و مکان احاطه می‌یابد. گرچه فاصله‌ی زمانی بسیار زیادی با حضرت محمد (ص) دارد، لیکن خدا محمدش را به پیروی از آیین ابراهیم امر می‌کند «ثم اوحینا الیک ان اتبع مله ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین» (نحل ۱۲۳). در کتاب وحی، خداوند کریم در تبیین زندگی حضرت ابراهیم آیات فراوانی را بیان نموده و نام مبارک ایشان ۶۹ مرتبه تکرار گردیده است. در این نوشتار هدف بررسی زندگی ایشان در آیات قرآنی نیست بلکه می‌خواهیم یکی از فرازهای زندگی خلیل خدا را مورد بررسی قرار دهیم. البته ذکر نکاتی قبل از ورود به بحث ضروری است.

یک اصل ضروری در مواجهه با قرآن آن است که به دنبال تحمیل عقاید و نظریات خود به قرآن نباشیم. البته نمی‌توان منکر تاثیر ذهنیاتمان در برداشت از قرآن شد ولی رعایت یکسری از اصول الزامی است. وفاداری به متن، سنت و تاریخ با روش‌های علمی حداقل لازم مورد نیاز در مواجهه با متن است. مثلاً پابندی به قواعد زبان عربی لازم است هرچند که چندین احتمال مختلف از نظر ادبی وجود داشته باشد.

توجه به یک نکته در بررسی تاریخ اسلام ضروری است، تاریخ اسلام با دین اسلام این همانی ندارد. پس غالب شدن یک ویژگی در طی زمان در بین مسلمین دلیل بر مطلوب بودن آن از نظر دین نیست. مطلوب بودن یعنی در راستای عمل به اراده‌ی تشریحی الهی برای رسیدن به کمال توأم با شرافت برای انسان است. البته در این جا نیز ابهاماتی وجود دارد ولی حداقل می‌توان گفت که آن ویژگی با متن قرآن سازگاری نداشته باشد.

یکی از مباحثی که در تاریخ بشری از نظر انسجام و نظام مند شدن مطرح است بحث نسبتاً جدیدی است مسئله‌ی حقوق بشر است. یعنی انسان ما به ما هو انسان چه حقوقی دارد. هرچند که در روند تاریخی مسلمین، حقوق انسان‌ها و اهتمام به نظام مند کردن آن مورد کم توجهی یا بی توجهی قرار گرفته است ولی با مراجعه به متن، غلط بودن این مسیر هویدا می‌شود. در ادامه می‌خواهیم این موضوع را به نحو اجمال و با توشه‌گیری از زندگی حضرت ابراهیم (ع) مورد مذاقه قرار دهیم. مطالبی که در پی خواهد آمد برگرفته از کتاب رساله حقوق آیت‌الله منتظری است.

آیات ۱۲۴ تا ۱۳۳ بقره به توصیف حضرت ابراهیم می‌پردازد. این مجموعه از آیات غیر از مخاطب قرار دادن مسلمانان، در مواجهه با یهودیان مدینه نیز آنان را به صورت مستقیم مخاطب قرار می‌دهد. در آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ جایگاه و مقام حضرت ابراهیم توصیف و تبیین می‌گردد. سپس آیه‌ی ۱۲۶ که مورد توجه بحث این نوشتار است، به یکی از گفتگوهای حضرت ابراهیم و خدا اختصاص می‌یابد.

«اذ قال ابراهیم: و آنگاه که ابراهیم عرضه داشت.

«رب اجعل هذا بلداً آمناً و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الاخر»؛ پروردگار من! این سرزمین (مکه) را سرزمینی امن قرار ده، و مردم آن را -آنان که به خدا

و روز قیامت ایمان آورده‌اند- از ثمرات آن بهره‌مند فرما.» اما خداوند در جواب حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: «و من کفر فامتنعه قليلاً ثم اضطره الی عذاب النار و بشس المصر»؛ هر آن کس را که کافر شود اندکی برخوردارش می‌کنم، سپس او را به سوی عذاب آتش می‌کشانم و چه بد سرانجامی است.

در آیه‌ی ۱۲۴ جعل حضرت ابراهیم از جانب خداوند به عنوان امام برای مردم آمده و در آیه‌ی ۱۲۵ مومنان را به قراردادن مقام ابراهیم برای محل نماز امر کرده است. در سیر آیات و در آیه‌ی ۱۳۰ عدم پیروی از آیین ابراهیم را کار سبک مغزان می‌داند: «و من یرغب مله ابراهیم الا من سفه نفسه و لقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الاخره لمن الصالحین». در ابتدای این مقاله به آیه‌ی ۱۲۳ نحل و امر خدا به حضرت محمد در تبعیت از حضرت ابراهیم اشاره کردیم. ولی علی‌رغم این شرایط می‌بینیم که حضرت حق دعای خلیل خویش را مورد اصلاح قرار می‌دهد. به خاطر این حضور خدا در زندگی ابراهیم است که همه را به پیروی از او دعوت می‌کند. ابراهیم چنان مقرب درگاه الهی گشته است که مورد اصلاح مستقیم از جانب اوست.

حضرت ابراهیم دو دعا می‌کند: ۱- امنیت را به طور عام برای همه می‌خواهد. ۲- ثمرات آن سرزمین را به طور خاص برای آنان که به خدا و قیامت ایمان آورده‌اند طلب می‌کند. دعای اول او با توجه به متن آیه مورد استجاب واقع می‌شود ولی خاص کردن بهره‌مندی از ثمرات، اصلاح می‌شود و خداوند متعال می‌گوید که همه را برخوردار خواهد نمود. البته یک قیدی مبتنی بر کوتاه و اندک بودن بهره‌مندی کفار می‌گذارد. صاحب کتاب رساله‌ی حقوق این موضوع را چنین بیان می‌کند:

«قید قلیل (قلیلاً) در آیه‌ی شریفه یا به معنای زمان کوتاه است، یعنی؛ دنیا در برابر آخرت، و یا به معنای نعمت‌های کم می‌باشد. یعنی نعمت‌های دنیوی در برابر نعمت‌های آخری؛ و هر دو حالت اشاره به دنیای فانی و زودگذر است. در حقیقت ابراهیم علیه السلام از خدای متعال خواسته بود که فقط مومنان را از حقوق طبیعی بهره‌مند سازد، اما خداوند بهره‌مندی از مواهب طبیعی در این دنیا را بر همه‌ی انسان‌ها -صرف‌نظر از ایمان و اعتقاد آنان- مقرر می‌فرماید و اندیشه‌ی برتری مومنان در بهره‌گیری از حقوق طبیعی در این جهان را مردود می‌شمارد.»

می‌توان از دعامندی ابراهیم و پاسخ خدا به این نتیجه رسید که امنیت و نعمت‌های طبیعی حقوق ذاتی انسان‌ها می‌باشد که مستقل از اعتقادات و اندیشه‌ی آن‌ها است. اهمیت موضوع در این است که، شخصی که دعا می‌کند ابراهیم می‌باشد، و در مورد بهره‌مندی از ثمرات سرزمینی که او، فرزند و همسرش در آباد سازی آن مشقات فراوانی را تحمل نموده‌اند، از خدا درخواستی دارد ولی هیچ کدام از این‌ها منجر به استجاب دعای تخصیص مطرح شده از جانب حضرت ابراهیم نمی‌شود، چون که این حقوق تکوینی از حقوق انسان ما به هو انسان است.

۱- رساله حقوق، آیت الله منتظری، قم، انتشارات ارغوان، ۱۳۸۵

۲- البته شاید بهره‌مندی اندک ناظر به عدم بهره‌مندی کامل از ثمرات به علت نقصان در عدم تکامل در سایه‌ی ایمان برای کفار باشد. که این عدم برخورداری کامل به نقصان وجودی آن‌ها بازگشت دارد. در صورتی که حضرت ابراهیم اصل برخورداری نعمت را صرفاً برای مومنان خواسته بود.

اخلاقی که «باید» باشد و سیاستی که «هست»

مهسا اسدالله نژاد

پرسش از نسبت اخلاق و سیاست یا به عبارت دقیق‌تر نقشی که اخلاق می‌تواند در عرصه سیاست ایفا کند، همواره موضوع مناقشه برانگیزی بوده است. در باور عامه، اخلاق عرصه‌ای است که بیشترین فاصله را با سیاست و قوانین سیاسی دارد. حاصل این باور عمومی بدبینی‌ای است که مردم نسبت به سیاست احساس می‌کنند؛ سیاستی که اخلاق ندارد و در واقع عرصه دروغ‌گویی است. به نظر می‌رسد پرکاربردترین گزاره در فرهنگ ما از زبان مردم درباره سیاست این باشد که سیاست محل نیرنگ، دروغ‌گویی، فریبکاری و به دنبال آن، محل پی‌گیری منافع شخصی است. به عبارتی هر کس به فکر خویش است و مردم تنها نظاره‌گران میدان مبارزه بر سر منافع گروه‌ها و جناح‌های مختلف هستند، در حالی که این منافع، منافع آن‌ها نیست، آنهایی که سیاستمداران را سر کار آورده‌اند و بعد از این روی کار آوری، ناظران شکست خورده‌اند که خود را با عباراتی کلی مبنی بر اینکه «همه آن‌ها مثل هم‌اند»، «سیاست که اخلاق نمی‌شناسد»، «سیاست یعنی دروغ» خود را تخلیه می‌کنند و با خیالی آسوده دست از امید به تغییر می‌شورند و امکان هرگونه مداخله در امر سیاسی را پیشاپیش از خود سلب شده می‌بینند. به نظر می‌رسد این گزاره‌هایی که باورهای مشترک مردم در نسبت با عرصه سیاست است، قابل بررسی در دو دسته بندی مجزا از هم است. دسته‌ای از باورهای مردم نسبت به امر سیاسی، به نظر

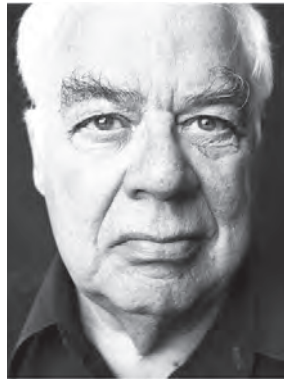
می‌رسد بر آمده از تجربه تاریخی‌ای باشد که ذهنیت ایشان را نسبت به حضور اخلاق در سیاست تاریک می‌کند. شکست‌های تاریخی پدید آورنده این سنخ باورها هستند: مردمی که زمانی نقشی در قدرت نداشتند و هر چه بود اراده مطلق حاکمین و قدرتمداران بود و مردم به طور کامل از صحنه سیاست غایب بودند و مردمی که مشارکت سیاسی خواستند و دموکراسی را از انقلاب مشروطه به بعد در حیطه به قدرت رساندن حاکمان تجربه کردند. سیاستی که به مردم این اجازه را داد تا بتوانند قدرت را تفویض کنند، امری که پیش از این

ناتوان در آن بودند. فارغ از کاستی‌هایی که این ساز و کار دموکراتیک در این تجربه تاریخی دارد، در این تجربه مداخله در امر سیاسی نیز، مردم به وعده‌هایی که عملی نشده است، چشم می‌دوزند و نسبت به سیاست بدبین می‌گردند و سیاستمداران، چه از حیث امکان دسترسی به ایشان، چه از جهت پیگیری منافع مردم، از دید ایشان دورتر و دورتر می‌گردند. این فاصله سخت و گسترده میان مردم و سیاستمداران امری است که در شکل‌گیری گزاره‌هایی مبنی بر بی‌اخلاقی سیاست‌تأثیرگذار است. شکل‌گیری دسته دیگری از باورها ناشی از نکته قابل ملاحظه‌ای است: نگاه مشترک ایرانیان به این بی‌اخلاقی بیشتر حول دوگانه راست/دروغ می‌چرخد. اخلاق از دید ایشان راستگویی است و بی‌اخلاقی نیرنگ بازی و دروغ‌گویی. این دوگانه جدای از پیشینه مفهومی که در تاریخ اندیشگی ایران دارد (اهمیت راستی‌گویی به علت فقدان آن)، مسأله اخلاقی است که در روابط اجتماعی و انسانی ایرانیان نیز پررنگ‌ترین معضل اخلاقی است. به عبارتی دوگانه دروغ/راست تمامی دایره مفهومی اخلاق را در فرهنگ ما در بر گرفته است و هم در سیاست، هم در اجتماع و روابط انسانی به عنوان مهم‌ترین مسأله اخلاقی بروز یافته است. باید دانست که اهمیت این دوگانه نشان از آن دارد که دیگر مفاهیم اخلاقی از اهمیت کمتری برخوردارند، به عبارتی مفاهیم دیگر اخلاقی مثل مسئولیت‌پذیری،

تعهد، رعایت حق و... کمتر مورد بحث قرار می‌گیرند. تأکید بر این دوگانه در فرهنگ ما نشان از امر دیگری نیز دارد که به نوعی تبیین‌کننده امر فوق می‌تواند باشد؛ اخلاق در تمام عرصه‌های زیست انسانی یک معنا دارد. به عبارتی تفکیک در معانی اخلاق در هر یک از حوزه‌های ارتباطی و شکل گرفته در جامعه انسانی وجود ندارد. اخلاق در عرصه سیاسی همان معنایی را می‌دهد که در عرصه روابط رو در رو و روابط انسانی. عدم تفکیک اخلاق در حیطه‌های مجزا از هم زیست انسانی، نشان از کلی بودن مفهوم اخلاق دارد. اخلاقی که در عین تک بعدی بودن (دروغ/راستی)، تمامیت خواهد است و تمامی حوزه‌ها را با نگاه تک بعدی خود رصد می‌کند و مفاهیمی مختص هر حیطه‌ای تعریف نمی‌کند. به عبارتی، اخلاق نه در مفاهیم خود و نه در دامنه‌های تأثیر گذاری خود و نه در داوری خود تفکیک شده نیست. اخلاق بایستی است که نمی‌تواند به علت تک بعدی بودن و در عین حال کلی شدن، عرصه‌های تفکیک شده را در

زندگی اجتماعی شناسایی کند. این تحلیل بر پایه مقدماتی می‌تواند سوار گردد، به این معنا که سوال‌های مهم‌تری نیز می‌توان پرسید: آیا این حوزه‌ها در فرهنگ ما به صورت متمایز از هم شکل گرفته‌اند؟ به بیانی دیگر ما تا چه اندازه قائل به تفکیک حوزه خصوصی و حوزه عمومی در زندگی اجتماعی هستیم؟ آیا لازمه تخصیص یافتن اخلاقی متمایز شده در هر یک از حوزه‌ها، شکل‌گیری این حوزه به صورت مجزا در زیست انسانی چه در حیطه عمل و چه در حیطه نظر نیست؟

نسبت اخلاق با حوزه‌های زیست انسان، مبحثی دراز دامن است. در فرهنگ درحال گذار ما، اخلاق در اجتماع دچار بحران می‌شود؛ بحرانی که مردم و سیاستمداران به دنبال مقصر آن و سپس به دنبال راه‌حلی برای گذر از آن می‌گردند و در این میان متفکران سعی در تبیین آن دارند، اما بحران اخلاقی وجه مشترک دغدغه‌های ایشان است. شاید بتوان این بحران را ناشی از نیاز به وجود اخلاقیاتی متناسب با نهادهای شکل گرفته در جامعه‌ای که درگیر مدرنیته است، درحالی که دال اخلاق هنوز در آن استعلایی است، دانست. در فرهنگ ما اخلاق با مفاهیم دینی و استعلایی پیوند خورده است در حالی که نهادها و سازمان‌های مدرنی که در جامعه به وجود آمده‌اند، اخلاقیاتی مبتنی بر اهداف و کارکردهای خود را می‌طلبند، در حالی در حیطه باور و نظر، اخلاق آن مفهوم لایتغیری است که دامنه مفهومی نیافته است که در تناسب با نیازهای جامعه امروز تعریف شوند؛



ریچارد رورتی



امانول لویانس

فاصله سخت و گسترده میان مردم و سیاستمداران امری است که در شکل‌گیری گزاره‌هایی مبنی بر بی‌اخلاقی سیاست تأثیرگذار است

دیگری را مراد می‌کند: فوکو تا آن جایی که در عرصه عمومی است تابع قوانین آن است و در عرصه خصوصی است که نظریه‌پردازی می‌کند و تمام نهادهای اجتماعی را به یکسان، هنجار ساز می‌بیند و سبک‌های مختلف زندگی را نادیده می‌گیرد، فوکویی که به تبعیت از «نیچه» اخلاق را چیزی جز غلبه ارزش‌های قدرت بر غیر قدرت نمی‌داند. اما از دید «رورتی»، برخلاف «نیچه»، «فوکو» درگیر تنشی در تمایز قائل شدن نسبت به دو حوزه خصوصی اخلاقی و حوزه عمومی اخلاقی است. اگر به تأثیر از نیچه، در نظریات خود (حوزه خصوصی اندیشگی و اخلاقی‌اش) به تمام اخلاقیات در جامعه بدبین است و آن را برساخته رژیم‌های حقیقت قدرت می‌داند، از دید «رورتی» باید بپذیرد در مقام شهروندی در کنار دیگر آدمیان ایستاده است، اگر به عنوان فیلسوف تنهاست؛ روشنفکرانی این چنین معنای روابط خود را با بسیاری از انسان‌های دیگر در نهادهای دموکراتیک می‌یابند، حتی اگر تندترین و جدی‌ترین انتقادات را نسبت به دموکراسی داشته باشند. از نگاه «رورتی»، «فوکو» اعم از اینکه می‌خواست یا نمی‌خواست، شهروند مفید کشوری دموکراتیک بود، کسی که تمام توانایی‌هایش را به کار بست تا نهادهای این کشور را عادلانه‌تر و معقول‌تر سازد. «رورتی» بیان می‌دارد که کسی که از جدا سازی عرصه عمومی و عرصه خصوصی سرباز زند، می‌کوشد تا واژه‌ای مثل قدرت را برای توصیف نتایج هر صلح و سازش و مدارای اجتماعی و هر عمل متعادل کننده سیاسی به کار برد و کاسته شدن از رنج مردم را در طول این تاریخ نادیده بگیرد و نبیند که در یک جامعه لیبرالی تنها یافت مشترکاتی برای حیطه مناقشات اخلاقی در عرصه عمومی کافی است. فارغ از مناقشات نظری، اهمیتی است که به تفکیک این دو حوزه داده شده است؛ فرد در مقام هر آنچه که می‌خواهد و دیگر، فرد در مقام شهروندی که حقوقی مشترک و وظایفی مشترک در کنار دیگر شهروندان دارد. به نظر می‌رسد قائل شدن به این تفکیک، بسیاری از مشکلات ما را در عرصه سیاسی (مهم‌ترین عرصه در حوزه عمومی) هموار می‌کند. باید پذیرفت که اخلاق دو ساحت مجزا از هم دارد. ساحتی که در حوزه خصوصی نقش دارد، تابع قوانین آن است و به نظر پایدارتر است و مصادیق مفاهیم آن از ثبات بیشتری برخوردارند و ساحتی که در حوزه عمومی نقش درگیر است (نه منافع سیاستمداران) و اهمیت با رهیافت مشترکاتی است که خیر عمومی را رقم بزند، پیداست که این اخلاق در طول تاریخ و در تناسب با نیاز جوامع تغییر می‌کند و به نوعی عرصه قانون گذاری و تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. ذهنیت تاریکی که به غیاب اخلاق در عرصه سیاست حکم می‌دهد، به تفکیک این دو حوزه از هم آگاه نیست و اگر سیاست را عرصه‌ای می‌بیند که سیاستمداران درگیر مبارزه بر سر منافع خود هستند، از آن روست که مرزهای حوزه عمومی مشخص نیست و اخلاق در حوزه عمومی معنا نیافته است تا در بستر اصول اخلاقی مبنی بر نیازهای مشترک شهروندان، اهداف مشترک شهروندان در جامعه، سیاست گذاری شود، تصمیمات اتخاذ شود، نهادهای اجرایی پدید آیند و توان مداخله در این عرصه متداولاً برای شهروندان از طریق احزاب و انجمن‌ها به وجود آید. به نظر می‌رسد تنها در این صورت است که می‌توان اخلاقی برای سیاست در نظر گرفت، اخلاقی که خواست عمومی در حوزه عمومی، آن را بر می‌سازد.

این کشمکش تولید بحران کرده است. «دورکیم»، جامعه شناس فرانسوی که درباره او گفته‌اند اخلاق و اهمیت آن، او را به سمت جامعه‌شناسی کشاند، در ابتدای قرن بیستم جامعه را در چنین وضعیتی می‌دیده است، از دید او آرمان‌های اخلاقی گذشته مرده‌اند و جامعه کنونی آن زمان در دوران زایش آرمان‌های اخلاقی تازه به سر می‌برده است؛ به عبارتی از دید «دورکیم»، هیچ اخلاقی نمی‌تواند در طول تاریخ بدون تغییر باقی بماند، جامعه در تحولاتی که پشت سر می‌گذراند، نیاز به اخلاقیاتی متناسب با ملزومات خود را می‌پرواند. از دید «دورکیم» در کتاب «اصول اخلاقیات حرفه‌ای و روحیه اخلاقی مدرن»، جامعه مبتنی بر تفکیکات نهادی بر آمده از همبستگی ارگانیکی در دنیای مدرن، اخلاق خود را می‌طلبد، اخلاقی که در تناسب با نیازهای جامعه مدرن و نهادهای مرتبطش باشد. اخلاقی که در تناسب با اهداف و اصول حرفه‌ای هر نهاد در جامعه شکل می‌گیرد. اخلاقی که تغییر می‌کند و در حیطه امر اجتماعی، با آزمون و خطا به پیش می‌رود. نکته مهم در «دورکیم» آن است که با تفکیک قائل شدن میان اخلاقیات، در واقع اخلاق استعلایی را به اخلاق حرفه‌ای مورد نیاز جامعه بدل می‌کند؛ در عین آن که بین اخلاق در حیطه فردی و اخلاق در سطح جامعه تفاوت قائل می‌شود، به عبارتی اخلاق در حیطه روابط انسانی امری نیست که به آن بپردازد؛ به طور دقیق نیازی نیست به اخلاق در حیطه روابط فردی و انسانی بپردازد، عرصه روابط فردی ربطی به جامعه و الزامات نهادهای آن ندارد و این دو حوزه از هم تفکیک شده‌اند و در پی این تفکیک است که اخلاق مورد بحث، تنها در سطح جامعه محل مناقشه است، اخلاقی که دولت را وارد دایره خود می‌کند، برای سیاست اصولی قائل می‌شود، اصول اخلاقی‌ای که دایره‌اش مبتنی بر مفاهیم محدودی مثل دروغ/ راست نیست و ملزومات گوناگونی را می‌طلبد که در سطح روابط انسانی در سطح اجتماع، دغدغه نیست. به طور مثال از دید «دورکیم»، وظیفه اخلاقی دولت در جامعه مدرن حفاظت از حقوق تمامی شهروندان و فراهم کردن فرصت برابر برای رشد استعدادهای افراد (شایسته پروری) است. وظیفه اخلاقی که دولت با تأسیس نهادهایی که در راستای این مهم گام بر می‌دارند، به آن عمل می‌کند. این تفکیک در حوزه عمومی و خصوصی، و در واقع باور به شکل‌گیری این دو حوزه به طور جدا از هم آنقدر اهمیت دارد که اخلاق را می‌تواند به دو حوزه ممکنات و باید‌ها تفکیک کند. عرصه روابط انسانی باید‌های اخلاقی گوناگونی دارد. گویی در این حوزه دال اخلاقی، هم چنان مفهومی است که بر سر روابط انسانی ایستاده است و در مقام یک مصلح عمل می‌کند، شاید دوگانه‌هایی مثل دروغ/ راست در این روابط از مصادیق پایدارتری برخوردار باشند. این جاست که شاید به گفته «دورکیم» پای مفاهیم ثابت اخلاقی در میان می‌آید. اما اخلاق در سطح جامعه، اخلاق در نهادها، اخلاق در سیاست اخلاق تفکیک شده‌ای است که بیشتر مفاهیمش از حیطه ممکنات هستند و در واقع بر اثر دگرگونی جامعه و دگرگونی نهادها دچار تغییرات می‌شوند. به عبارتی اخلاق تنظیم کننده اصولی است که به صورت مداوم نیاز به تعریف و بازنگری دارد تا بهترین ناظر کارکردهای حداکثری نهادهای اجتماعی باشند. بنابراین اخلاق در عرصه سیاست باید اصول خود را تعریف کند، بر اساس حوزه عمومی که دنبال خیر عمومی و تأمین منفعت عمومی و مشترک تمامی افراد جامعه است. حوزه عمومی که نیازمند صلح، سازش و مدارا است. به عبارتی سیاست باید در راستای خواست جامعه حرکت کند، جامعه‌ای که از افرادی می‌خواهد به رغم هر هویت خصوصی و هر اخلاق خصوصی، هویت اخلاقی دیگری را جهت اهداف عمومی داشته باشند. این اخلاقی که کلیتی واحد نیست؛ امکان سیاستی دموکراتیک را به همراه می‌آورد که مبتنی بر گفتگو ست و مشارکت حداکثری شهروندان را می‌طلبد و امکان مداخله آنان را در امر سیاسی متداولاً فراهم می‌کند. این اخلاق از کلیت‌پردازی‌های اخلاقی فاصله می‌گیرد؛ چرا که به گفته «ایمانوئل لوبیناس»، این کلیت‌پردازی‌های اخلاقی به سرکوب و استبداد منجر می‌شوند. بنابراین حقیقت امر اخلاقی، همواره پیش از کلیت یافتن حضور دارد؛ این حقیقت واجد دال‌های متکثر اخلاقی است، روبه دیگری (در اینجا به معنای شهروند) دارد، برای دیگری و برای در کنار دیگری قرار گرفتن، تئوریزه می‌شود. اخلاق در اینجا سویه متغیر مفاهیم اخلاقی را در بر می‌گیرد. شهروندانی که به اصول مشترکی احترام می‌گذارند و سیاستمدارانی که بر مبنای اخلاق برخاسته از مفاهیم شکل گرفته در عرصه عمومی سیاست‌گذاری می‌کنند. این اخلاق رو به تک‌تک شهروندان دارد و از جانب ایشان نیز مورد بازنگری قرار می‌گیرد. فیلسوف معاصر، «ریچارد رورتی»، در مقاله‌ای با عنوان «هویت اخلاقی و استقلال شخصی» به جایگاه «فوکو» در عرصه اندیشگی و عرصه اجتماعی اشاره می‌کند؛ از دید او ما با دو فوکو روبه رو هستیم، فوکویی که در جهت دستیابی به استقلال هویت فردی نظریه پردازی می‌کند، این فوکوست که واژگان اندیشگی خود را از واژگان اندیشگی دیگران جدا می‌کند؛ ولی این قطع پیوند، به معنی قطع پیوند در زندگی اجتماعی نیست، این جاست که فوکوی دوم شکل می‌گیرد، فوکویی که به امریکا می‌رود و طبق قوانین آن کشور رفتار می‌کند. از این سخنان، «رورتی» امر

باید پذیرفت که اخلاق دو ساحت مجزا از هم دارد. ساحتی که در حوزه خصوصی نقش دارد، تابع قوانین آن است و ساحتی که در حوزه عمومی نقش ایفا می‌کند، در این ساحت منافع تک‌تک شهروندان درگیر است

مشروطه خواهی و شیخ محمد حسین نائینی



سرآغاز عصر جدید در اروپا، پایان قرن پانزدهم میلادی است که به «رنسانس» یا نوزایی معروف شد.

مجموعه تحولاتی که تمامی ابعاد زندگی اروپاییان از مذهب، سیاست، اقتصاد، فلسفه، ادبیات، هنر، معماری و... را در بر می‌گیرد نتیجه این تحولات سبک زندگی، نگرش‌ها، هنجارها و باورها را متحول گردانید. این فرایند همانند پدیده‌های بشری نتایج مثبت و آثار زیانباری در پی داشت که عواقب آن منحصر به جغرافیای مغرب زمین نبود بلکه به



ابوالقاسم چهار تنگی

اقصی نقاط جهان از آسیا تا آفریقا و قاره جدید (آمریکا) را در نوردید. همزمان با این تحولات آخرین امپراطوری ایران، یعنی حکومت صفویه بوسیله شاه اسماعیل (۱۵۲۴ م/ ۹۳۰ ه. ق - ۱۵۰۰ میلادی / ۹۰۷ هجری قمری) به قدرت می‌رسد. دو اقدام اساسی حکومت؛ یعنی رسمی کردن مذهب شیعه و ایجاد یکپارچگی و تمرکز سیاسی بود. عوامل ذکر شده منجر به ثبات سیاسی، امنیت، رشد اقتصادی و شکوفایی هنر و معماری و... گردید در حالی که تحولات مغرب زمین با سرعت فزاینده ادامه دارد در ایران حکومت صفویه در نیمه اول قرن هجدهم در سراسری سقوط قرار می‌گیرد. انحطاطی که آثار آن همزمان با حمله افغان‌ها به ایران آشکار می‌گردد، آنچنان که مبلغ مسیحی مقیم اصفهان می‌نویسد: «در شاه حسنی، در بزرگان غیرتی، در مردم اعتمادی و در وزیران تدبیر باقی نمانده بود. او... بی نظمی چنان عمومیت داشت که گویی همه بخش‌های شاهنشاهی ایران در آستانه فروپاشی است» (۱) با محاصره و سقوط پایتخت دولت صفوی «شمار ساکنان اصفهان، که بیش از یورش افغانان بر یک میلیون نفر بود، پس از سقوط شهر، به صد هزار نفر نمی‌رسند و این در حالی بود که در جنگ تنها بیست هزار کشته شده بود.» (۲)

این ابتدای فاجعه‌ای ملی بود بطوری که حدود دو قرن از سقوط صفویه تا نهضت مشروطه (۱۳۲۴-۱۱۳۵ ه. ق) افغانها و سلسله‌های افشاریه، زندیه و قاجاریه بر ایران حکمرانی کردند که با سقوط هر یک از حکومت‌ها دورانی از فترت و عملاً با خلاء و نبود قدرت سیاسی مواجه بوده‌ام.

دوران فترت، ضعف حاکمیت و نبود ساختار سیاسی منسجم، نا امنی بر تمامی عرصه‌های زندگی ایرانیان سایه می‌افکند. در حالی که آنسوی دنیا رقیبان و قدرت‌های نو ظهور، چهارنعل در دنیای جدید که شاخص عمده آن صنعتی شدن است یکه تازی می‌کنند و روی به استعمار دیگر کشورها می‌آورند ایران با درگیری‌های داخلی (مذهبی و قومی) و جنگ‌های فرسایشی، از هم گسیختگی نظم و سامان مواجه می‌شود. به طوری که پیکره نحیف و کهنسال ایران دیگر نه توانی برای خلاقیت و نوزایش دارد و نه رمقی برای زندگی.

برآیند آشفتنگی‌ها و درگیری داخلی زمینه‌ساز انعقاد معاهدهای سیاسی، نظامی و تجاری با قدرت‌های بزرگ در قرن نوزدهم و بیستم گردید.

از جمله این حوادث دوره جنگ‌های ایران و روس که با شکست ایرانیان منجر به عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای گردید ضمن جدایی قسمت عمده‌ای از خاک کشورمان، باعث جریحه‌دار شدن غرور ملی ایرانیان گردید.

پرشانی اوضاع و این که چرا از قافله تمدن بشری عقب مانده ایم؟ نخبگانی چون شاهزاده قاجار عباس میرزا در دیدار با «ژوبر» فرستاده ناپلئون را به تفکر وادار می‌نماید و می‌گوید:

«مردم به کارهای من افتخار می‌کنند، چون من، از ضعیفی من بی‌خبرند. چه کرده‌ام که قدرت و قیمت جنگجویان مغرب زمین را داشته باشیم... مع الوصف تمام قوای مرا یک مشت اروپایی (روسی) سرگرم داشته مانع پیشرفت کار من می‌شوند... نمی‌دانم این قدرتی که شما (اروپایی‌ها) را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما

چه؟ شما در قشون جنگیدن و فتح کردن و بکار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید و حال آن که ما در جهل و شغب غوطه ور و به ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم.

مگر جمعیت و حاصلخیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است، یا در آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می‌تابد تأثیرات مفیدی در سر ما کمتر از سر شماست؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است خواسته شما را بر ما برتری دهد؟

گمان نمی‌کنم. اجنبی حرف بزن! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم» (۳)

در مواجهه و آشنایی با فرهنگ و تمدن جدید، سه گرایش فکری عمده در آستانه انقلاب مشروطه به وجود می‌آید که عبارتند از:

اول) جریان فکری که به دنبال اخذ و تقلید محض از غرب بود (دوم) جریان فکری که مخالف با غرب و دستاوردهای جدید بود (غرب ستیزی)

سوم) این گرایش فکری در تلاش برای حفظ سنت‌ها و ارزش‌ها به دنبال اخذ دستاوردهای جدید تمدن بشری بودند (آشتی میان سنت و تجدد)

بحران‌ها، چالش‌ها، بیم و امیدهای پیش روی منطقه، تجربه معدود کشورهای اسلامی از جمله ترکیه و ایران که نوعی از دموکراسی را تجربه و نمایندگی می‌کنند در این نوشتار مختصراً به کتاب ارزشمند «تنبیه الامه و تنزیه المله» اثر مرحوم «شیخ محمد حسین نائینی» نماینده برجسته (آشتی میان سنت و تجدد) می‌پردازیم.

با پیروزی نهضت مشروطه (۱۲۸۵ ه. ش / ۱۳۲۴ ه. ق و استقرار نهادهای جدیدی همچون مجلس، تدوین قانون اساسی و... در کشور، جدال و منازعات فکری، سیاسی، اجتماعی و مذهبی «جدال میان جدید و قدیم» در ابعاد مختلف جامعه تسری پیدا کرد.

گرایش‌ها و نحله‌های فکری، عقیدتی به دنبال ارائه، تدوین و تبیین دیدگاه‌های خود بودند. که محمدعلی شاه قاجار با الغای رژیم نوپای مشروطه و تعطیلی مجلس همت گمارد. تقریباً ۱۰ ماه پس از این حادثه و چهار ماه پیش از فتح تهران و بازگشت مشروطه (۱۹۰۹ م / ۱۳۲۷ ه. ق) شیخ محمد حسین نائینی کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» را نوشت.

«کتابی که به عنوان بهترین اثری شناخته شده است که وسیله یک مجتهد شیعه درباره مشروطیت نوشته شده و توجه گروه‌های گوناگونی از صاحب نظران را به خود جلب کرده است» (۴)

این اثر ارزشمند از آنجا اهمیت دارد که در تلاش برای سازگاری و هماهنگی مشروطه و اسلام شیعی پیوندی منطقی برقرار سازد «نائینی بحث خود را بر شالوده «عقل» و «نقل» یعنی هم استدلال‌های منطقی و هم احادیث و روایات اسلامی پایه‌گذاری کرده... از دیگر علل اهمیت یافتن تقریظ‌هایی است که مراجع بزرگ وقت یعنی خراسانی و مازندرانی

آنچه در «تنبیه الامه» آمده نه تنها بیان کننده دیدگاه نائینی است؛ بلکه نشان دهنده موضع سیاسی و شیوه برداشت خراسانی و مازندرانی که رهبر و سخنگوی همه مشروطه خواهان ایران بودند نیز می‌باشد



است. آن گاه نسبت به ملت و کشور مستبد می‌باشد، مردم را با اموال و نوامیسشان ملک شخصی خود می‌پندارد و سراسر شئون دینی و اجتماعی و اخلاقی را قربانی خود می‌نماید و... ولایتیه: در مقابل اولی است که فقط حافظ حقوق و حدود است و جز ولایت در امور اجرای قوانین امتیازی ندارد و برای مردم است... چون وظیفه امانت داری دارد با اندک انحراف، تمام ملت حق مؤاخذه دارند. از این جهت این نوع سلطنت را محدوده و مسئوله می‌گویند...» (۸)

نظام نوپای مشروطه با گفت‌وگوهای متعددی مواجه بود؛ خواه دیندارانی که صادقانه برداشتی متفاوت از دین داشتند یا منتقدان و مخالفانی که به تعبیر ایشان «حافظین استبداد» بودند. نائینی با بهره گیری از عقل و استدلال، استناد به سنت و سیره پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) ضمن پاسخگویی منتقدان تحت عنوان «مغالطه» به شیوه منطقی از اصول اساسی مشروطه‌خواهی یعنی «آزادی، مساوات، قانون اساسی، انتخابات و گماشتن هیئت نظارت و تأسیس مجلس شورا» (۹) دفاع می‌کند و به

تفسیر و تبیین نظام مشروطه می‌پردازد.

نتیجه گیری:

بدون شک ورود فکر جدید به ایران بیداری و خود آگاهی ایرانیان در قرن نوزدهم میلادی / قرن سیزدهم شمسی. نوید بخش فصل تازه‌ای از تاریخ فرهنگ و تمدن ملتی بزرگ دارد که با پویایی، تعامل و تعاطی با دیگر فرهنگها بنا داشت که با نقش آفرینی و خلافت ناکامی و شکست‌ها را جبران کند. در این خیزش ملی، برخی از علمای طراز اول شیعه به ویژه در اندیشه مجتهد نامدار نائینی در آشتی و هماهنگی میان مشروطه و نظام شیعی گری از اهمیت حیاتی برخوردار است. سیر حوادث، از جمله ترور آیت اله بهبهانی از علمای مشروطه خواه، افراط گرایی «اختلافات شدید و دست‌های درونی و بیرونی و هیجان عمومی مردم مجال نداد که علمای بزرگ و سران نهضت با هم بنشینند و نهایت و مقصد را روشن سازند، تا هم وظیفه و تکلیف مردم را از نظر دینی و هم پایه را محکم سازند.» (۱۰)

شرایط به وجود آمده در حوزه نظر (تنوری) تا عمل سبب انسداد سیاسی، عدم نهادینه شدن گفت‌وگو سازنده گردید. چالش میان «سنت و مدرنیته» که مهمترین چالش ایرانیان در یک صد سال اخیر می‌باشد.

پی نوشت‌ها:

۱. طباطبایی، جواد (۱۳۸۲)، سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی، تهران: نشر نگاه معاصر، ص ۴۴
۲. طباطبایی، پیشین، ص ۶۰
۳. حائری، عبدالهادی (۱۳۸۰)، نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران، تهران: امیر کبیر، ص ۳۰۸
۴. حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: امیر کبیر، ص ۲۱۵
۵. حائری، پیشین، ص ۲۱۷
۶. نائینی، شیخ محمد حسین (۱۳۷۸)، تنبیه الامه و تنزیه المله با توضیحات محمود طالقانی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ص ۲۵
۷. نائینی، پیشین، صص ۲۹ - ۲۸
۸. نائینی، پیشین، صص ۶۳ - ۶۲
۹. نائینی، پیشین، صص ۱۱۶ - ۹۱
۱۰. نائینی، پیشین، ص ۱۸



بر آن نوشتند... آنچه در «تنبیه الامه» آمده نه تنها بیان کننده دیدگاه نائینی است؛ بلکه نشان دهنده موضع سیاسی و شیوه برداشت خراسانی و مازندرانی که رهبر و سخنگوی همه مشروطه خواهان ایران بودند نیز می‌باشد.» (۵)

«تنبیه الامه» از چنان تأثیر و اهمیتی در میان نوگرایان دینی و مخالفان نظام استبدادی برخوردار بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حاکم شدن فضای سرکوب، ارباب و خفقان در سال ۱۳۳۴ شمسی همراه با دیباچه و یادداشت‌هایی به قلم آیت‌اله محمود طالقانی تجدید چاپ و مورد استقبال مردم، به ویژه مبارزان سیاسی قرار می‌گیرد.

نقطه کانونی اندیشه سیاسی، و مهم‌ترین دل نگرانی نائینی انحطاط و عقب ماندگی مسلمین است. آشنایی و آگاهی وی نسبت به تحولات مغرب زمین و دلبستگی و احساس مسئولیت به اوضاع و احوال مشکلات دنیای اسلام، به آسیب‌شناسی علل عقب ماندگی آن‌ها می‌پردازد «نخست در غرب حرکت اجتماعی و آزادی قانون شروع شد آنگاه عقول به علم و صنعت بار آور گردید، ولی در سرزمین شرق و اسلامی در هر گوشه و کنار دزدان و راهزنان

به وسیله انتساب به ایل و عشیره و دسته‌بندی برپا کردند و کوس لمن الملکی زدند و مردی مانند خود را در لباس دین پوشاندند. آن‌ها به دزدی و غارت اموال و اعراض مسلمانان سرگرم شدند... به نام دین و پشت سنگر دین تجدید نمودند. در نتیجه اصول مدنی و قانونی و سیاسی اسلام در میان اوراق کتب دفن گردید، استقلال و شخصیت از مسلمانان سلب شده ذلت و عبودیت طبیعت ثانوی گردید، و حس به عزت و استقلال از میان رفت و اکثریت مسلمانان از حقوق حقه خود بی خبر ماندند. مردمی که در چنین محیطی به سر می‌برند غیر از وضع موجود تصویری نمی‌نمایند؛ گمان می‌کنند آن‌ها برای عبودیت و اطاعت قدرتمندان آفریده شده و قدرتمندان برای عبودیت و فرمانروایی و...» (۶)

نائینی تنها به دنبال تحقق «آرمان شهر» خیالی نیست؛ بلکه با واقع گرایی حاکمیتی بر مبنای اخلاق و اراده مردم پیشنهاد می‌کند. «قوام اجتماع وابسته به حکومت است هر چه بیشتر متکی به افکار و اخلاق و معتقدات عمومی باشد، قدرت و دوام آن بیشتر است. اگر نوع حکومت با نوعیات مردم در جهت مخالف بود قابل دوام نیست و موجب انقلاب و توفان‌های اجتماعی خواهد شد. چه بسا! افعی دیوانه انقلاب اجتماع خود را می‌گزد و نابود می‌نماید.» (۷)

نائینی همچون دیگر علمای شیعه، برای حفظ سرزمین اسلامی و امنیت داخلی وجود حکومت را امری لازم می‌داند. دوران غیبت امام معصوم حکومت مناسب و موردنظر او همان «مشروطه» است. وی دو نوع حکومت را بر می‌شمارد. حکومت تملکیه (استبدادی) و حکومت ولایتیه (قانونی، مشروطه)

«تملکیه: این نوع سلطنت مقید مقررات و حدود نیست و روی رأی شخصی و هوای نفسانی حکومت می‌نماید. یعنی نخست در داخله نفسانی خود مستبد است و مصلحت فرد و نوع - یا عقل و عواطف شریف - محکوم هوس و شهوت

نائینی تنها به دنبال تحقق «آرمان شهر» خیالی نیست؛ بلکه با واقع گرایی حاکمیتی بر مبنای اخلاق و اراده مردم پیشنهاد می‌کند

شبحی به نام اسطوره و جادو بر سر عقل



کیانوش زنده دل

باید اذعان کرد بر سر عقل، شبحی در حال وزیدن است شبحی به نام اسطوره و جادو.

شبحی که همگام با عقل بال می‌گشاید و همراه با او هیچ گاه پا پس نمی‌کشد. حتی امروزه که صحبت از عقل همه جا گیر است باز اعتقاد به اسطوره و جادو از بین نرفته است. بدین نحو، آنچه موجب فرق اندیشیدن می‌شود، صورت اندیشه یعنی قواعد استدلال و تعقل نیست؛ بلکه مواد داده است، داده‌هایی است که این قواعد در آن‌ها به

کار می‌رود.

به هر رو، صحبت از عقل معلول زمان صلح و آرامش است، اما وقتی شرایط سخت تر می‌شود، اعتقاد به اسطوره به مراتب بالاتر می‌رود. مردم بیشتر از هر زمانی به معجزه اعتقاد پیدا می‌کنند، و معجزه گران و جادوگران، کسانی که قرار است در یک شب همه چیز را حل کنند و به آن‌ها آن چیزی را که بیشتر از هر زمانی به آن نیاز دارند بدهد. «کانت در فصل مهمی از نقد خرد محض درباره یک اختلاف اساسی در روش تعبیر علمی بحث می‌کند به نظر او محققان و عاملان دو دسته‌اند، یک دسته پیرو همگونی اند و دسته دیگر پیرو اصل ویژگی. دسته نخست می‌کوشند پدیده‌های بسیار پراکنده را به یک وجه مشترک تاویل کنند و حال آنکه دست دوم حاضر نیستند ادعای چنین وحدت و شباهتی را بپذیرند.» (کاسیرر، ۱۳۸۵: ۱۴) پس، جادو ابزار بسیار مهمی می‌شود در دست سیاستمداران. سیاستمداران، به حکم جادو و اسطوره همه ملت را یک کاسه می‌کنند، همه آرزوها را یک دست می‌کنند و حتی دشمنان را نیز در یک صورت گرد می‌آورند. اگر هم مشکل پیش آید پاسخ به یک دشمن واحد برمی‌گردد و تمامی مشکلات به حساب علت واحدی گذاشته می‌شود.

جادوگران هیچ شکی ندارند که علت‌های مشابه همیشه معلول مشابه را پدید می‌آورند و انجام دادن تشریفاتی صحیح همراه با اوراد و اذکار مناسب همیشه نتیجه مطلوب در پی خواهد داشت.» (همان: ۱۶)

اما در این میان مردم هم بی‌تقصیر نیستند، اکثریت مردم اساساً کاری به صدق گزاره‌ها و اسلوب نظری ندارند، آن‌ها به سادگی بیشتر علاقه دارند و اساساً دوست ندارند فکر کنند اگر همه چیز آماده شود و بخوردشان برود خیلی عالی است. آن‌ها حتی به این فکر نمی‌کنند، چگونه می‌شود یک مشکل به مشکل همگانی تبدیل شود حتی به این فکر نمی‌کنند چه دلیلی دارد یک پروژه به پروژه ملی تبدیل شود. مسلط شدن یک گفتمان به «توانایی گروهی» بر می‌گردد که منافع خود را به ابزار کل تاریخ تبدیل می‌کند و همین نظم هژمونیک را می‌گشاید. خوب، به همین دلیل ساده است که سیاستمداران معمولاً کسانی هستند که روشنفکر نیستند یا در عناد با روشنفکری قرار می‌گیرند، نگاهی ساده به تاریخ انقلاب‌ها از «روسیسیر تا مانو» نشان می‌دهد هیچ کدام طرح روشنفکرانه‌ای ارائه ندادند. در این انقلاب‌ها مردم با توهم یک ناجی انقلاب کردند نه واقعیت نظری یک فیلسوف. اما همین عامل، که باعث برتری اسطوره بر عقل می‌شود یک روز چون اژدها بر می‌گردد و هم عاملان و هم حاملان اسطوره را می‌بهد.

برای رسیدن به قدرت بسیج همگانی لازم است، برای همین یک گفتمان باید به تمامی منافع و تعارضات بپردازد و همه را یک کاسه کند و بعد بگوید کلید آن در دست خودش است و فقط این گفتمان می‌تواند این کار را پیش ببرد. اما واقعیت امر این طور نیست، آن‌ها صرفاً با کمک اشباع و تبلیغات می‌توانند این خلاء را پر کنند، اما این خلاء نازدودنی است. هیچ گفتمانی نمی‌تواند تمامی مردم و تمامی منافع و تعارضات را پاسخ و حل کند. در بسیاری از مواقع مردم، از طریق سخنان و بیانیه‌های شورآفرین و نمادین رهبران و نمایندگان و حاملان گفتمان‌ها با آن‌ها آشنا می‌شوند و اندک‌اند کسانی که با تامل در مبانی منطقی گفتمان‌ها و نظریه‌ها پرداخته و به ناسازواری‌ها و تعارضات آن بیندیشند.» (تاجیک، ۱۳۹۲: ۲۴) اما وقتی شرایط بحرانی می‌شود تمامی اصول همگن‌ساز و می‌رود، هر کس به دنبال تعقیب منافع خودش است و این گونه می‌شود که همان جادویی که گروه متکثر را را همگن می‌ساخت به دشمن تبدیل می‌شود، چرا که وقتی فرد یا گفتمان خودش را پاسخ تمامی مشکلات می‌داند، تمامی آن مشکلات بی‌ربط و باریک را به خودش مرتبط می‌سازد و مسئولیت آن را به عهده می‌گیرد. «اگر گفتمانی بازنمایی کننده کمال و آرمان بی‌نقص است، باید به همه بحران‌ها و تقاضاهای اجتماعی پاسخ دهد، که این امر عملاً ممکن نیست. ... آنها می‌توان به بخشی از تقاضاها و بی‌قراری‌ها پاسخ داد و بسیار از بی‌قراری‌ها و تقاضاها از حیث و حریم نفوذ یا قلمروی تصمیم و تدبیر گفتمان‌ها خارج شده و تبع قدرت استعاری گفتمان کاهش می‌یابد.» (همان: ۳۵-۳۶) بنابراین، وقتی اسطوره نتواند به تمامی نیازها پاسخ دهد بخشی از خودی‌ها به مرور از آن فاصله می‌گیرند و آماده می‌شوند باز خود را به یک گفتمان دیگر بسپارند.

یک اشتباه یک بی‌قراری در دورترین قمر یک گفتمان می‌تواند بدین نحو خود را به مرکز برساند. مهم این نیست که چه چیزی گفته می‌شود مهم این است که بتواند دو خصیصه را از خود پرور دهد: (۱) من می‌توانم پاسخ دهند بی‌قراری‌ها باشم و (۲) در دسترس هستم.

یک سال از انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ می‌گذرد. این انتخابات در حالی برگزار شد که چالش‌هایی چون انسداد سیاسی و تحریم‌های اقتصادی شرایط را به سوی ناگجا آباد برده بود. تورم همراه با رکود علاوه بر فضای اقتصادی در سیاست نیز متبلور شده بود. تراکم فزاینده مشکلات و مصائب اقتصادی به همراه فضای نا شاد گویای رخت بستن دل‌بستگی و امیدواری به شرایط بود. با وجود عنوان مشکلات و مصائب هیچگونه استراتژی‌های بخش چه در داخل سیستم و خارج از آن وجود نداشت. علاوه بر استراتژی، می‌توان به نبودن توجیه مدون از عامل و حامل این مصائب نیز نام برد. وجود مشکلات سیاسی و اقتصادی و عامل آن اگرچه ملموس بود، اما هیچگونه توجیه مبرهنی آن را همراهی نمی‌کرد. حرکت جمعی جای خود را به دستاوردهای شخصی داده بود به نحوی که شخص محوری و وضع بقا جای خود را به جمع داد بود. در چنین فضای تنها یک گفتمان می‌تواند وضعیت هژمونیک پیدا کند و آن نه گفتمان؛ بلکه یک پادگفتمان است. پادگفتمان علاوه بر مبرهن کردن مشکلات و مصائب، به صورت شفاف عامل و حاملان آن را نشان می‌دهد و با از بین بردن مدل‌های ارجاعی آن، گفتمان را بیش از گذشته شناور می‌سازد. دال مهریزی، عدالت‌گستری، انقلابی‌گری، رادیکالیسم که چندی پیش عامل بسیج توده‌های مستضعف شده بود در سال‌های پایانی برعکس عامل طرد گروه‌های اجتماعی و علت مشکلات گسترده دانسته می‌شد. فاز هدفمندی پارانه، آنگونه که باید نتوانست، مشکلات اقتصادی و رفاه اجتماعی را برطرف و بالا ببرد؛ بلکه حتی عامل تبعیضات بسیار نیز شده بود، فساد که در انتخابات ۸۴ و ۸۸ آلترناتیو دولت‌های نهم و دهم برای طرد گفتمان‌های رقیب شده بود به یکباره سیاست حصولی برای کسب قدرت و حمایت از بدنه خودی‌ها نیز گشته بود.

در چنین فضای بحرانی، که شاید بخشی از آن نه واقعی که برساخته توقعات فزاینده در دولت دهم و نهم بود، چندان وجه عملیاتی شدن در خود پیدا نکرد، بلکه، گفتمان رقیب مهم با تزریق توهم بالاترین کاربرد را برای خود فراهم ساخت. تیم تبلیغاتی آقای روحانی گفتمان مشخصی نداشت که بخواهد با ارجاع به مدل‌های پیشینی به بسیج توده دست بزند، برای همین صرفاً بر یکی از روشها و آن طرد اتکا کرد. از اینرو، چندان دور از ذهن نبود که توده‌ها به توجیه کاذب گفتمان گوش فرادهند تا عقلانیت و میزان عملیاتی شدن گفتمان، به پساد گفتمان گوش فرادهند تا گفتمان و میزان مفصل بندی و قدرت هژمونیک آن، شکاف گسترده انتخابات که عامل دگردیسی اجتماعی شده بود، شکاف سیاست خارجی تعادلی یا تهاجمی و شکاف سیاست اقتصادی رادیکال و محافظه‌کار است. که دو گزاره تهاجمی و رادیکال با گذر هشت ساله امتحان خود را پس داده بود. مردم خواستار پاسخهای فوری و قاطع بودند. تصایح، حرف‌ها چندان مهم نبود، آنچه مهم بود، عملیاتی شدن، یا وعده عملیاتی شدن بود. که در وضع موجود مهیا نمی‌شد. بنابراین، طبیعی بود پادگفتمان تدبیر و امید رای بیاورد.

صحبت از عقل معلول زمان صلح و آرامش است، اما وقتی شرایط سخت تر می‌شود، اعتقاد به اسطوره به مراتب بالاتر می‌رود

محیط زیست و مشارکت جمعی

محیط زیست



۱ ممانعت از تردد خودروهای تک سرنشین حداقل در روزهای بحرانی آلودگی هوا.

۲ ممانعت از سوزاندن و انباشتن زباله‌های شهری و خانگی و هرگونه نخاله در معابر عمومی و فضای باز شهرها و همچنین سایر وسایل و تجهیزات آلوده کننده هوا توسط واحدهای خانگی، تجاری، صنعتی.

۳ انتقال واحدهای صنعتی آلاینده از قبیل کوره‌های سنتی، آجر، گچ، آهک، سنگ‌بری‌ها به خارج از حریم شهرها.

۴ تجهیز واحدهای صنعتی آلاینده موجود در حریم شهرها به سیستم کنترل آلودگی هوا.

۵ ممانعت از سوخت مازوت و گازوئیل در واحدهای صنعتی.

۶ ممانعت از تردد خودروهای شخصی یا عمومی بالای ۲۰ سال و موتورسیکلت‌های با عمر بالای هفت سال. قابل ذکر است هر چند نیروی انتظامی به لحاظ قانونی می‌تواند مکلف شود از تردد این خودروها جلوگیری کند، لیکن خود شهروندان نیز می‌توانند جدای از الزامات قانونی در اجرای این طرح پیش‌قدم شوند.



منصوره حمصیان روز جهانی محیط زیست و برگزاری

هفته محیط زیست در کشور بهانه‌ای شد که مسائل و مشکلات زیست محیطی یک بار دیگر مرور شود. از آلودگی شهرهای بزرگ کشور که هر ساله با کاهش دمای هوا در فصول پاییز و زمستان شروع می‌شود گرفته، تا انباشت زباله در شهرهای شمالی و تفرجگاه‌ها، آلودگی رودخانه‌ها، دریای مازندران و آبهای خلیج فارس، خشک شدن دریاچه‌ها و رودخانه‌های مهم و حیاتی کشور و قطع درختان جنگلی، خشکسالی مزارع کشاورزی و... همه نشان از مسائل و مشکلات محیط زیست در سال‌های دور تا به امروز می‌باشد. در مورد مسائل فوق‌کما بیش از طریق مسئولین ذیربط و رسانه‌ها اطلاع‌رسانی شده، اما آنچه به نظر می‌رسد کمتر به آن توجه می‌شود موضوع مشارکت جمعی آحاد مختلف مردم در کاهش مسائل و مخاطرات محیط زیست است. از آنجایی که اساساً در هیچ یک از کشورها اعم از پیشرفته و یا در حال توسعه مسائل و مشکلات جامعه بدون توجه به حضور و مشارکت جمعی حل نشده و موضوع مشارکت به عنوان محور و عامل توسعه در نظر گرفته شده است، در خصوص مسائل زیست محیطی نیز می‌توان از این رویکرد بهره‌مند شد. زیرا در بیشتر اوقات علاوه بر برنامه‌ریزی ناکارآمد متولیان امر، سوء رفتار تک‌تک شهروندان نیز در بروز تشدید مشکلات محیط زیست، موثر می‌باشد و حل مشکلات نیز بدون حضور جمعی نیز امکان‌پذیر نیست. در این نوشتار به چند نمونه از برنامه‌های کاهش مشکلات زیست محیطی که دولت‌ها می‌توانند (علاوه بر عزم راسخ دستگاه‌های اجرایی کشور) از طریق مشارکت آحاد جامعه برطرف سازند، اشاره می‌شود:



۱۳ ممانعت از صید ماهی و شکار بی‌رویه در مناطق ممنوعه و برخورد با متخلفان.

۱۴ افزایش تقاضا و حمایت از گسترش سازمان‌های مردم‌نهاد در حل معضلات زیست محیطی.

موارد فوق در برنامه‌های کاهش آلودگی هوا و مشکلات زیست محیطی سازمان محیط زیست و سایر دستگاه‌های اجرایی زیربسط مورد نظر می‌باشد، لیکن همانطور که قبلاً گفته شد ضمانت اجرایی این برنامه‌ها در درجه اول خود مردم و احساس وظیفه جمعی آن‌ها است و دولت‌ها به جای کاربرد زور و برخورد قانونی با متخلفان، با بکارگیری برنامه‌های توسعه با محوریت افراد جامعه و همچنین راهبردهای فرهنگی و آموزشی به نتایج بهتری خواهند رسید. احساس مسئولیت مردم ما در شرایط حساس و سرنوشت ساز در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس، شوراهای و نظایر آن به کرات مشاهده شده است. بنابراین دلیلی بر عدم مشارکت و موفقیت برای موارد فوق و سایر راهکارهایی که نیاز به همکاری همه اقشار بوده وجود ندارد، لیکن موفقیت این امر منوط به تاکید بر موارد اجتماعی و فرهنگی توسعه و استفاده از نقطه نظرات متخصصین امر می‌باشد.

۷ اهتمام بیشتر به انجام مراحل صدور برگ معاینه فنی خودروها که جدای از الزامات قانونی مالکان خودرو باید به آن توجه داشته باشند.

۸ توجه و اهتمام و هماهنگی بیشتر متولیان امر در دستگاه‌های اجرایی به کاهش معضلات آلودگی زیست محیطی به نحوی که حل این موارد را فراتر از مسئولیت اداری خود در نظر گیرند.

۹ ممانعت از ایجاد چاه‌های بدون اخذ مجوز در حریم رودخانه‌ها و دریاچه‌ها برای مصارف غیر ضروری.

۱۰ تغییر روش‌های کشت از سنتی و غرق آبی به روش‌های آبیاری نوین توسط کشاورزان.

۱۱ ممانعت از انتقال فاضلاب شهری، بیمارستانی و واحدهای صنعتی به رودخانه‌ها و دریاچه‌های کشور و همچنین نریختن زباله در تفرج‌گاه‌ها و طبیعت.

۱۲ افزایش سرمایه‌گذاری‌های غیردولتی برای تصفیه خانه فاضلاب و توسعه شبکه‌های فرعی آبیاری در بخش کشاورزی.

اصول دادرسی عادلانه (منصفانه)

حقوق

در حقوق کیفری

بر پایه اصل هم ترازوی حقوق اصحاب دعوا در چهارچوب دادرسی عادلانه، که خود از اصول خدشه ناپذیر حقوق بین المللی حقوق بشر بر می خیزد، حمایت از حقوق اصحاب دعوا در مراحل دادرسی، در قوانین و مقررات هر کشوری مدنظر قرار گرفته است. دایره شمول این اصل، کلیه رسیدگی های کیفری را در بر گرفته و از مرحله کشف جرم و تعقیب متهم، شروع رسیدگی در دادگاه، ختم رسیدگی و قطعیت حکم تا مرحله اجرای آن را در بر می گیرد.

عادلانه بودن دادرسی ایجاب می نماید تا حقوق متهم قبل از محاکمه، در طول دادرسی و پس از آن مورد احترام واقع شده و افزون بر توازن و تعادل دستگاه قضایی در برخورد با اصحاب دعوا (بی طرفانه بودن)، علنی بودن، قانونی بودن، مستقل بودن دادگاه و همچنین برابری سلاحهای اصحاب دعوا و... نیز رعایت شود.

کمال مطلوب یعنی قضاوتی فارغ از هرگونه غرض ورزی هستند که در اصول متعددی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قوانین کیفری به ویژه قانون آئین دادرسی کیفری، به برخی از حقوق متهم در برخورداری از اصول عادلانه اشاره داشته است.

۱- مقدمه



سید امیر علوی

با عنایت به گسترش دموکراسی در کشورها، مداخله خودسرانه دولتها در زندگی بشر پایان یافته و توازن میان قدرت حاکمیت و آزادیهای فردی ایجاب می نماید تا حکومت در جهت برقراری نظم و حفظ حقوق عمومی، ضمن احترام به آزادی، حریم خصوصی و اموال مردم، در اجرای حقوق کیفری، پیگرد و مجازات مجرمان، برخوردی منصفانه و عادلانه داشته باشد. لازمه برقراری این تعادل و توازن عادلانه بودن دادرسی کیفری است. حق برخورداری از دادرسی عادلانه به عنوان یکی از حقوق اساسی بشر در حدود ۵۰ سال پیش در شمار حقوق قابل اجرای بین المللی در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده و تقریباً در تمام اسنادی که تاکنون در خصوص حقوق بشر به تصویب مراجع بین المللی رسیده، مضمون واحدی به چشم می خورد. این اسناد به طور خلاصه براین نکته متفقند که بشر از حقوق و آزادیهایی برخوردار است که باید الزاماً و به گونه ای مؤثر، از آن حمایت شود و دولتها موظفند در صورت نقض این حقوق، تدابیر مطمئن برای احقاق حقوق افراد فراهم آورند.

۲- مفهوم دادرسی عادلانه

مفهوم دادرسی ریشه در تاریخ تمدن بشری داشته و از گذشته عدالت، صفت ذاتی دادرسی قلمداد می شد و چگونگی رفتار عادلانه در دادرسی در کلیه نظام های حقوقی مورد توجه بوده است. مفهوم دادرسی عادلانه که معادل "Fair Trial" می باشد، ترکیبی و تجزیه پذیر به اجزاء مختلف است. واژه دادرسی در لغت مرکب از دو کلمه «داد» و «رسی» است که نخستین آن به معنای عدل و انصاف و دومی به معنای رسیدگی کردن است. پس دادرسی یعنی به داد کسی رسیدن یا به دادخواهی کسی رسیدگی کردن است.^۱

البته داد در فارسی به معنای فریاد و بانگ بلند نیز می آید که اگر از دادرسی این معنا مأخوذ باشد به مفهوم فریادرس است.^۲

دادرسی به رسیدگی برای دادستاندن و داد دادن دلالت دارد فلذا دادرسی خود به معنای رسیدگی به عدل است که طی آن رفتار نسبت داده شده به اشخاص براساس قوانین و موازین حقوقی مورد سنجش و بررسی و نهایتاً صدور رأی قرار می گیرد. در دادرسی ما به دنبال یک راه حل حقوقی جهت رفع مشکلات و دعاوی ناشی از یک عمل یا واقعه حقوقی هستیم.

به عبارت دیگر دادرسی یا رسیدگی قضایی عبارتست از تصدیق وصف حقوقی وقایع و تطبیق قاعده حقوقی برآن واقعه.^۳

عدل را به معنای قراردادن هر چیزی در جای خود و یا دادن حق به سزاوار آن می توان تعریف کرد. «عدالت مفهومی است که بشر از آغاز تمدن خود می شناخته و برای استقرار آن کوشیده است.»^۴ «عادلانه یا منصفانه معادل واژه "Fari" به کاربرده می شود که در لغت به معنای رفتار برابر و مطابق با قواعد و حقوق با هر شخص یا طرف آمده است و نیز به معنا معقول یا متناسب با شرایط است.»^۵ در ادبیات قضایی این واژه به معنای داشتن وصف بی طرفی و درستی، آزادی از تعصب و جانبداری و نفع شخصی و برابری میان طرفین دعوا یا منازعه نیز به کار برده می شود.

فلذا رفتاری را که متناسب با بی طرفی و آزادی از تعصب و غیر جانبدارانه باشد را رفتار عادلانه گویند.^۶ با عنایت به مفاهیم دادرسی و عادلانه در فوق، می توان گفت: «رسیدگی و تصمیم گیری قضایی درباره موضوعات مدنی و کیفری میان طرفین دعوا چه در امور حکمی و چه در امور موضوعی، در دادگاهی صلاحیتدار، مستقل، بی طرف و غیرذینفع، با تضمین و رعایت حقوق قانونی طرفین دعوا در طی مراحل مختلف دادرسی را دادرسی عادلانه گویند.»

بر این اساس یک دادرسی را زمانی می توان عادلانه تلقی نمود که ابزار و امکانات لازم را جهت اثبات ادعا و یا دفع اتهام به طور مساوی در اختیار طرفین دعوا قرار داده و به هر یک از طرفین آنچه را که سزاوار و محق می باشد اعطا نماید.

«دیوان اروپایی حقوق بشر از نظر زمانی دادرسی عادلانه را شامل همه مراحل دادرسی انگاشته و از نظر موضوعی نیز مجموع حق های شخصی در همه مراحل دادرسی را مقوم مفهوم دادرسی عادلانه می داند. تضمین هایی که در دادرسی عادلانه وجود دارند باید عینی و در دسترس اشخاص باشند و تضمین هایی که شخص در عمل از آنها بی بهره است، اصولاً جزء تعریف دادرسی عادلانه قرار نمی گیرد»^۷

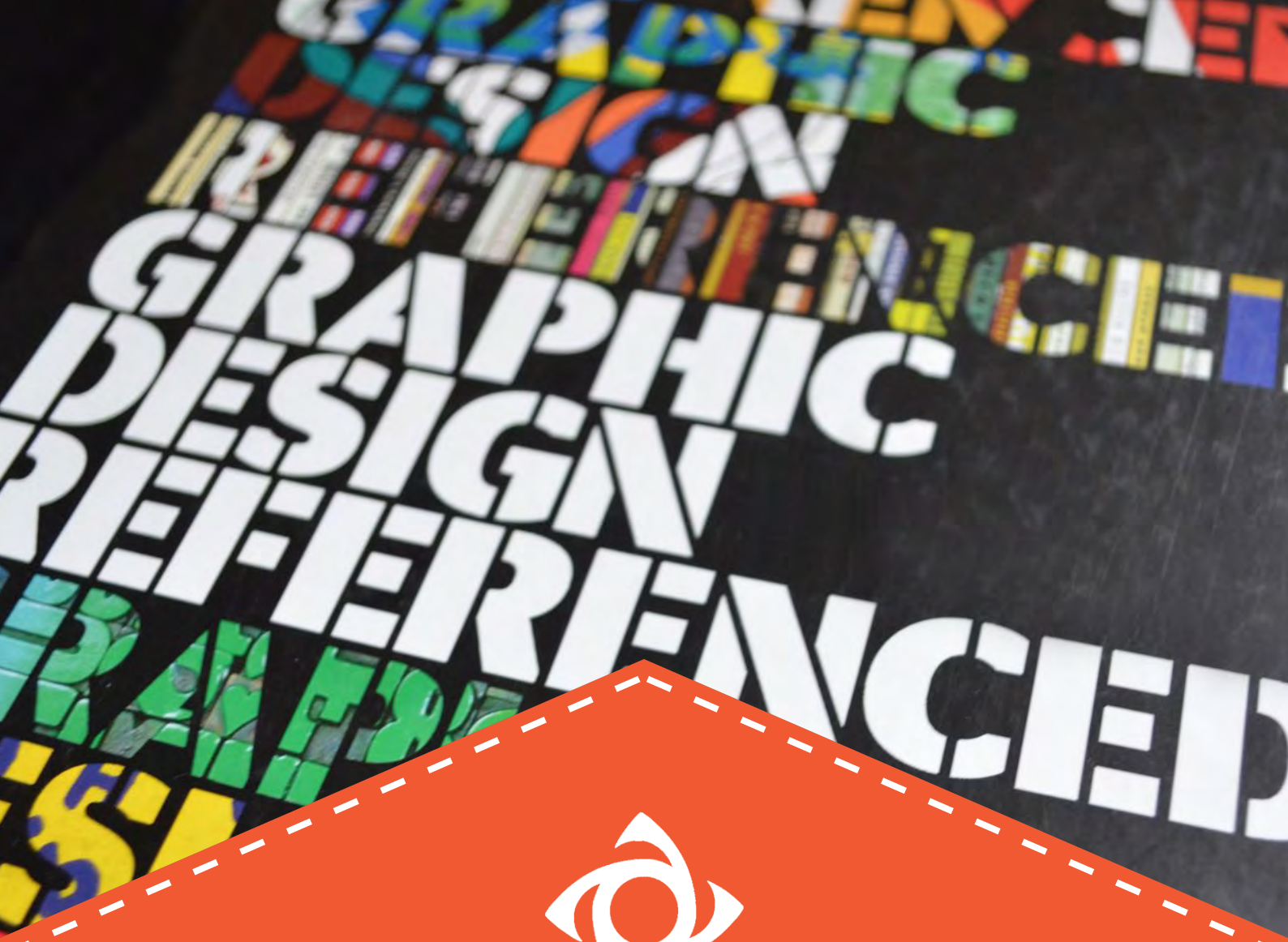
ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در مفهوم دادرسی عادلانه اظهار می دارد: «هر کسی حق دارد

تحقق عدالت به معنای عام و عدالت کیفری به معنای خاص همواره در طول تاریخ آرزوی انسان عدالتخواه بوده و هست؛ بدیهی است که عدالت کیفری در عصر حاضر از مفاهیم و معیارهای حقوق بشر است که در اسناد بین المللی و منطقه ای نیز شناسایی شده و مورد حمایت قرار گرفته و بر قوانین و مقررات ملی مربوط به آئین دادرسی کیفری نیز تأثیر آشکاری داشته اند.

بازرتین جنبه چنین تأثیری، حقوق متهم در کلیه مراحل دادرسی می باشد که براساس آن تضمین هایی برای رعایت آنها که پس از وقوع جرم از زمان دستگیری متهم آغاز شده و تا صدور حکم قطعی و اجرای آن ادامه می یابند، پیش بینی شده است.

نادیده گرفتن یا عدم رعایت اصول و مبانی دادرسی عادلانه، نقض یک هنجار شناخته شده بین المللی انگاشته می شود، از اینرو هر رفتاری که حق زندگی یا آزادی را نشانه رفته و یا حقوق بشر و آزادیهای بنیادی متهم یا بزهکار را نقض و پایمال کند اعم از دستگیری یا بازداشت خودسرانه و غیرقانونی، انواع شکنجه های روانی یا بدنی، هتک حرمت به کرامت انسانی یا شخصیت فرد و... نقض مسلم حقوق بشر شمرده شده و افراد زبان دیده را می توان قربانی چنین رفتارهایی انگاشت.

اصول و مبانی دادرسی عادلانه تا جایی که بتوانند، در پی نیل به



شرکت عصرپایش و پویش
آماده همکاری با نشریات و مؤسسات فرهنگی و تبلیغاتی

طراحی و صفحه آرایی پروژه ای مجله، بروشور، آگهی، پوستر، تصویرسازی
و کلیه پروژه های گرافیکی و بونتن های خبری - تبلیغاتی



۰۲۱-۶۶ ۸۶ ۷۵ ۹۸



۰۹۳۳ ۵۵ ۷۷ ۹۷۳



payeshpouyesh@gmail.com

سالار

مزون

میرداماد . برج آرین . طبقه دوم .

واحد ۱۲

تلفن : ۰۲۱-۲۲۲۵۱۲۸۴

۰۹۱۲-۲۱۳۷۳۳۰



Massimo Dutti

No83. 2th Floor. Aryan Shopping Center.

Mirdamad Blvd. Tehran

Tel: 021-22276325

Mobile: 0912-5840688





ماهنامه شکوفه

روز خبرنگار خجسته باد

به آنان که با قلم ، تباهی دهر را
به چشم جهانیان پدیدار می کنند

رسانه فنی، تخصصی، پژوهشی و ترویجی سم و کشاورزی

تهران، بلوار کشاورز، خیابان نادری، کوچه دستخوش، پلاک یک، طبقه هفتم
تلفن: ۰۲۱ - ۶۶۴۶۲۱۴۸
ایمیل: info@leili.co
تلفن: ۰۲۱ - ۶۶۴۶۲۷۸۴
سایت: www.leili.co
طیغه هفتم



شرکت خودروسازی سپهر دیزل

نماینده انحصاری خودروهای سنگین هیوندای در ایران

تولید کننده انواع اتوبوس های بین شهری، انواع کشنده و کامیون های سنگین با کاربری های مختلف

دفتر مرکزی: تهران، سعادت آباد، ابتدای بلوار دریا، روبروی مسجد قدس، پلاک ۵۷
تلفن: ۸۸۶۹۵۰۲۶ - ۸۸۶۹۹۵۴۹ - تلفکس: ۸۸۶۸۰۵۵۷

کارخانه: کیلومتر ۷۵ جاده ساوه، ابتدای جاده اختر آباد، شهرک صنعتی زاویه
تلفن: ۰۸۶ - ۴۵۲۶۰۱۰۲ - فکس: ۴۵۲۶۰۱۰۵ - ۰۸۶

تعمیرگاه مرکزی: جاده خاوران روبروی بازار گل
تلفن: ۳۳۵۷۱۳۶۳ - ۰۲۱



www.sepehrdiesel.com